تذکره کم حجم

۲۹۵
۲۱۰۶۷۹

تذکره کم حجم

۲۹۵
۲۱۰۶۷۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: تذکرة الائمه

مؤلف: محمدباقر لاهیجی

موضوع

شمارهٔ اختصاصی (۲۹۵) ازکتب اهدائی: کریم زاده

شماره ثبت کتاب ۲۱۰۶۷۹

هذا الکتاب تذکرة الائمه من تالیفات مرحوم مجلسی علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی جعل النبیین لسان صدق فی الآخرین وجعل الائمة المعصومین تذکرة
للمتقین والصلوة والسلام علی محمد اشرف المرسلین وآله خیر الوصیین ولعنة الله
علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید خاک راه شیعیان محمد باقر ابن محمد تقی
عفی الله عنهما که مقصود اصلی وغرض از تحریر این کتاب در اثبات امامت وفضیلت و
بزرگواری حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم است از کتب معتبره اهل اسلام و کفر
نقل شده است و بعضی از آیات منزله از کتب آسمانی در باب نبوت حضرت رسالت پناه
و عترت عصمت و طهارت ایشان مثل تورات و انجیل و زبور و صحف و بر صحیفه‌های
پیغمبران و بعضی از ایشان که در آن کتب انبیاء و کتب ایشان خبر داده است و در بیان
مسلمان از کتب چند که ربعه [illegible] و منسوب [illegible] میدانسته‌اند که معتمد علیه ایشان است
از تواریخ و کتب براهمه هندوان و حکماء یونان و غیره [illegible] ضبط نموده اند که جمیع
شده ابراز آنکه تعبهای کشیده ام در طلب این کتب و در تفصیل آن را بیان خواهد کرد

بلشکرام

باشد بر جمیع ملل و نحل اسلام غیر امامیه بر اهل کفر و ضلالت اما آنچه از طریق نصاری
بنظر رسیده این است که عیسویان لعنهم الله انجیل را وحی نمیدانند بلکه میگویند چهل
روز بعد از رفتن حضرت عیسی ع به آسمان چهار نفر از حواریین او به اعتقاد ایشان مرسل و مستقیم
نوشتند از ابتداء تولد آن حضرت تا به آسمان رفتن و به اعتقاد ایشان او را
چهار میخ کشیدند بهمان صورت که آن شد که از آن روز تا چهل روز زنده شد و با آسمان
رفت و از ایشان انجیل را که نوشتند چهار نفر است رفت و در دست
نوشت قال ملهم الله آتی یوفلون [illegible] قصه و در کتب است و آنچه اهل امر است
و دیگر نصاری میگویند انجیل بلغت عبری است چه بلغت لاتین بجهة و دیگر چهار دارند
لغت سریانی و دو لیان و رومی و عربی و فارسی و ترکی و اوردو و هندی و ماجاری و دیس
و هرومی و پرتکاله و اسامی کتب ایشان آنچه کتاب انگلیون و کتاب توقف
و کتاب سنده و کتاب بکلو بن زکیال پیغمبر و کتاب حیقوق نبی که فرلعان
ابولوگ میگوینه و کتاب شعیای پیغمبر و کتاب بغیای پیغمبر و کتاب
ارمیا که او را نیز پیغمبر میدانند و کتاب دانیال علیه السلام و کتاب شمعون

و از ابتدا اسمی میگویند و کتاب گشند راول و کتاب پنچیل که از این معبر میدانند نقل است زند و او
موافق اصحاب کتب عقائد اشتر میگویند و آنچه ایشان در میان است که منحرف کشته اند شاید بیست هزار
جلد بوده و از لغت عبری بلغت زند کوم و پهلوی برده اند و همین زند و پازند را عورر و کسان سیدانند
و باقی تورات یهودی ملکیان شده بنا و بهانه یعنی پیغمبران ایشان الهام رسیده و در کتب جمع شده
و بدلغات مرتوشته و آنچه که فروزند قصه احوال در تورات نا و بهنا و انجیل که الحال از ما مانده
شد و کتب معتبران ان کتب به هرات خط بالاتر میگویند و کتاب نامی است
و کتاب ضرابس و کتاب تیمر و کتاب پرلسوسیو و کتاب کاره سن منسوب ایشان
به حضرت سلیمان و کتاب ازمیا و کتاب لات اسا کتب براهمه و در عهد عیسی
بعضی را ارسطو نی میدانند و بعضی صاحب این کتاب را نی میدانند کتب سیدات
و کتاب انگونا و کتاب شانتی کلمو و کتاب ناست و کتاب جمع علم هندی و کتاب
علیم داهر و کتاب شین و کتاب هزار نامه و کتاب قسطی و کتاب کنجا در و کتاب
بشکل الباسامی کتب یونانیان مشهوره هرمس الهرامسه و کتب لبس و ادریس و کتاب اسایل
و تماسیل معربا و کتاب بلیناس و منتخب جالینوس و کتاب سهیل
و ما ناطلس بطلیموس

و ما ماطس بطلیموس و کتب ما ثابت بن قره و حل عقد ارسطو و کتاب ارباب
پادشاه و ارمان و کتب شکار و کتاب وسموس حساب فیثاغورث و کتاب تو انسیر افلاک
و کتب خلاصه حسابات اسا کتب مجوس که بسند و پازند و کتاب فرم از تصنیف
زردشت و از ارسیاه میگویند و کتب جاماسپ از تصنیف هوشنگ
الملک و همین پادشاه بنام فارسیان گویند پیغمبر میدانند و کتب قطب نظامی بتوقا و کتاب
مزدک و کتاب زند و کتب هرمزان و کتب خیال و کتاب منتخب الملوک و کتاب
و کتاب اداریس و کتاب طوقم و کتب کرمان و کتاب کتاب و کتاب السیار
و کتاب استاع که شده صحت است و در همه کتب بلغت مختلفه و الفاظ اسامی
ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین بصفت بزرگواری ایشان را بیان نموده اند
هر چند دلها منکر دین اسلامند و تدبیر عدد هزار سال و
وفات و مواضع ایشان و هد و اولاد و ازواج و وقایع ایشان
رویداده از کتب اهل اشتران و اسلام بر سبیل اختصار بیان آورده
الا ائمه موسوم شده و مقدمه و چهارده باب و خاتمه مرتب گردانید

و نخفی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب اما المقدمه در ظهور نور حضرت رسول
در حدیث معتبر از زید بن سعد روایت که اینه گفت من نزد معاویه بودم و کعب
الاحبار حاضر بود از او پرسیدم هیچ گونه یافته اید که کعب الاحبار متوجه شد
بسوی معاویه و گفت بسند او را حضرت کشش باین نحو حق تعالی از زبان معاویه
جاری ساخت و گفت که بگو بار الهی او را حقی آنچه دیده یافته اند که هفتاد
دو کتاب خوانده ام و همه را از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را خوانده ام
در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عترت او مجال کرده است
و بهتر از آنچه معروف و مشهور است در همه کتابها در اسلام و لادت هیچ پیغمبری ملائکه
نازل نشده بغیر عیسی و احمد صلوات الله علیهما و جمعی بهاء بهشت نازل شدند و برای زنی بغیر از مریم
دختر همسایه و ملائکه موکل نشده اند به هیچ زنی در وقت زادن بغیر او ملک بهشت پرده بغیر از مادر
مادر احمد علیهما السلام و علامت حمل آن حضرت آنچه پیش از این ظاهر شد
منادی برای او ظاهر شد در زمانهای گذشته که رسالت باشد و در اثر هوا از نطفه آخرین انبیا در شرف
عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این بشارت رسید

نر اکرده و در زمین باسم رو نده و پرنده نماند که بولادت آنحضرت مطلع
نگردید و در شب ولادت به سعادت آیات آن جناب هفتاد هزار در که از بهشت باز کردند
و ایشان را به ظهور ولادت نامیدند و جمیع بهشت را زینت کردند و از آن روز سالی
در جمله بلاد پیغمبر بوستان تو متولد گردیده پس بهشت خندیده تا قیامت
خندان است و شنیده ام که یکی از ماهیان دریا که از ما طوس میگویند هفتاد هزار
ماهیان آن ماهی و هزار دم دارد و پشت او مفصل از گاو را میبرده هر گاوی نیز
بزرگتر است و هر یکی از آن گاوها هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز و آن
ماهی از رفتار آنها خبر دارد و آن ماهی بر کسی که به ولادت آنحضرت شکر گفت
آمده از حق تعالی او را ستر کرده بر همه زمین را دیگر کرده اند و شنیده ام از زمان
لی نماند حکم و دیگر در شب ولادت او همه حضرت به لا اله الا الله تکلم کرد و جمیع کوهها خاضع
شدند و لوده تسبیح برای کرامت محمد صلی الله علیه و جمیع درختان اقتداء تعظیم کردند با شاخها
و میوه ها شادی و لادت آن حضرت و زدند در میان آسمان و زمین بی شمار
عمودها از نور ماند هیچ یک برنگ دیگر نیست و روح حضرت آدم

ولادت آن حضرت را دیدند [illegible] از جنس [illegible] مشغول شد و در زاویه [illegible] گریخت
از کام او بیرون رفت و جوش [illegible] به ضرب آب [illegible] و قصر [illegible] بیافت
بیرون [illegible] ولادت آنحضرت شیطان را در زنجیر بستند و جهل
و چهل روز او را در قلعه محبوس کردند و عرش لعل [illegible] در آب غرق کردند
و بتها نگونسار شدند و [illegible] بلند [illegible] از کعبه معظمه شنیده شد
که ای آل قریش [illegible] بسوی شما [illegible] شد و به نور بهاء درخشانند [illegible]
[illegible] ولادت خاتم پیغمبران و مادر [illegible] یافته ام [illegible]
او بهتر [illegible] از اولاد آدم [illegible] عذاب [illegible]
برزبان [illegible] معاویه [illegible] فرزندان
فاطمه [illegible] معاویه [illegible] و بهای [illegible] برادران [illegible]
[illegible] یافته ام [illegible] آن دو فرزند پیغمبر [illegible]
شد و [illegible] دو فرزند فاطمه خواهند گشت [illegible] خلق [illegible] معاویه
کی خواهند گشت [illegible] قریش معاویه [illegible]
ذکر [illegible]

از من خواهند [illegible] پس آنحضرت امیرالمؤمنین [illegible] علیه السلام [illegible] که حق تعالی
بود و هیچ خلقی با او نبود پس [illegible] کرد خلق [illegible] نور محمد [illegible] بود [illegible] پیش [illegible]
عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا [illegible]
بر چهار [illegible] و چهار هزار سال [illegible] نور پیغمبر را خلق کرد [illegible] در [illegible]
[illegible] و حق تعالی نظر رحمت بسوی او [illegible] محمد
تو را [illegible] از خلق عالم و [illegible] برگزیده من از خلق [illegible] و جلال [illegible] کنند بار
[illegible] افلاک [illegible] و هر که تو را [illegible] دارد [illegible]
دوست [illegible] و هر که تو را دشمن دارد او را دشمن دارم پس نور محمد [illegible]
درخشان و شعاع [illegible] پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب
قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب رحمت و حجاب
نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب
شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد را [illegible] داخل شو در حجاب قدرت [illegible]
دوازده هزار سال [illegible] تسبیح میگفت سبحان العلی الاعلی و در حجاب عزت

بازده هزار سال [illegible] تسبیح میگفت سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب [illegible] ده هزار
سال میگفت سبحان الملک المنان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو
غنی لا یفتقر و هشت هزار سال در حجاب [illegible] میگفت سبحان رب العرش
العظیم و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سبحان ربک رب العزة عما یصفون
و در حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت سبحان العلی الاعظم و در حجاب منزلت چهار
هزار سال [illegible] سبحان العلی الاکرم و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سبحان
ذی الملک والملکوت و در حجاب سعادت دو هزار سال میگفت سبحان من
[illegible] الاشیاء و لا یزول و در حجاب شفاعت هزار سال میگفت سبحان الله
و بحمده سبحان الله العظیم پس حضرت امیرالمؤمنین [illegible] که حق تعالی از نور پاک
محمد [illegible] دریای [illegible] آفرید [illegible] علم [illegible]
پس [illegible] از حضرت [illegible] و دریای عزت و دریای [illegible]
و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای [illegible]
و دریای خشیت و دریای رحمت و دریای [illegible] و دریای [illegible] و دریای [illegible]
و دریای [illegible]

و دریای صیانت و دریای حیا [illegible] که [illegible] جمیع آن [illegible] پس حق [illegible] در آنها [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] بسوی او [illegible] حبیب من و ای بهترین رسولان من [illegible] سجده [illegible]
[illegible] قطره [illegible] قطره از نور [illegible] حضرت
پیغمبری از پیغمبران را آفرید پس آن نور را [illegible] حضرت محمد [illegible] گرد [illegible]
سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس [illegible]
[illegible] را [illegible] نور محمد [illegible] را انوار [illegible] که [illegible] الله الذی لا اله الا
انت وحدک لا شریک لک رب الارباب و ملک الملوک پس [illegible]
[illegible] من [illegible] خلق [illegible] نور [illegible] آنحضرت [illegible]
به دو نیم کرد و یک نیم به نظر هیبت نظر کرد [illegible] آب شیرین و [illegible] به نظر شفقت [illegible]
و عرش را از آن آفرید و عرش را بر روی آب [illegible] کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی
لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و بسوی قلم [illegible] بنویس [illegible] هزار سال
[illegible] شد از شنیدن کلام [illegible] بهوش آمد [illegible] بنویس [illegible]
لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] نام محمد را [illegible] بسجده [illegible] سبحان [illegible] تعالی

سبحان العلیم الاعظم پس بر پشت آن نوشته شد چنین نوشت و گفت پروردگار و رب العزت
محمد را نام او را بنام خود و پاک او را بپاک خود مقرون کرده‌ام پس حق تعالی وحی نمود که ای قلم
اگر او نمی‌بود تو را خلق نمیکردم و دنیا را نیافریدم خلق نمی‌کردم مگر از برای او پس او بشارت دهنده
و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و شفاعت شنیده و دوست من پس قلم از جلالت نام او
دهشت گرفت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت فرمود علیک السلام یا قلم و رحمة الله
از آنحضرت است ابتدا و سلام کردن سنت شد و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را
امر نمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس خدا ملکی چند آفرید
که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت
پس خدا از نور محمد بهشت را آفرید و چهار صفت از آن بهشت بخشید تعظیم و جلالت
و سخاوت و امانت به بهشت داد برای دوستان او از جهت آنحضرت پس
آسمانها را از دود دریا آفرید خوراک خلق آنها را آفرید پس زمین را خلق کرد تا آنکه
کشتی در حرکت آمد پس کوه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد و زمین را
بر دوش گرفت و سنگ عظیمی آفرید در زیر پای ملک پس زیر آن قرار گرفت و گاو عظیم آفرید
و سنگ بر پشت

چنین روایت منقول که

که سنگ بر پشت آن است و پاهای گاو بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آب است و آب
بر روی هوا است و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است کسی بغیر از خدا نداند پس عرش را
بدو نور منور گردانید بنور فضل و نور عدل پس از نور فضل عقل و علم و حلم و عفو و سخاوت را
آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد و اهل بیت آنحضرت مخمر کرد
بعد از آن ارواح مؤمنان را از نور محمد آفرید پس آفتاب و ماه و ستاره‌ها را
و روز و شب و تسبیح ملائکه را از نور محمد آفرید پس نور مقدس آنحضرت را
در زیر عرش هشتاد و سه هزار سال نگاه داشت پس هفتاد هزار سال دیگر در
گردانید پس نور آنحضرت را از آسمان تا آسمان منتقل کرد تا به آسمان اول رسانید تا حق
تعالی اراده نمود که صورت آدم را بیافریند پس امر نمود جبرئیل را که نازل شو بزمین و قبضه خاکی
برای بدن آدم فراگیر پس ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و بزمین گفت خدا
میخواهد از تو خلقی بیافریند و ایشان را بآتش عذاب کند چون ملائکه بیایند بسوی تو بگو پناه
میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگیرید که بآتش برود آن بهره باشد پس چون جبرئیل نازل
شد زمین استغاثه نمود جبرئیل برگشت و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت

از نور عدل فرح و تبسم و
رضا و علم و ... آفرید

به تو از من پس لذا رحم کردم او چون میکائیل و اسرافیل هر یک که آمدند برگشتند پس
حق تعالی عزرائیل را فرستاد چون بزمین رسید عزرائیل گفت من نیز که پناه میبرم بخدا
خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از بالا و پایین و تمام روی زمین از سفید و سیاه
و سرخ و نرم و درشت از زمین گرفت و باین سبب اختلاف اخلاق و رنگهای فرزندان
آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود عزرائیل را که چرا تو رحم نکردی چنانچه
ایشان رحم کردند گفت فرمان برداری تو بهتر از رحم کردن دانستم پس وحی نمود که من میخواهم
از خلق خاکی بیافرینم پیغمبران و اوصیا و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشد
و تو را قبض کننده همه ارواح گردانیدم پس حق سبحانه و تعالی امر کرد جبرئیل را که بیاورد
آن قبضه سفید نور را از طینت مقدس پیغمبر آخرالزمان تا اینکه همه مخلوقات بعد
پس جبرئیل با ملائکه کروبیان و ملائکه صافین و مسبحان بیامدند و به تسبیح و تقدیس
آنحضرت آن قبضه را گرفتند و به آب تسنیم و آب تعظیم و آب تکریم شستند و آب رحمت
و آب خوشنودی و آب عفو خمیر کردند پس آنحضرت را از هر آیتی بدیده شستند
از شفقت و بیشتر را از سخاوت و دل را از صبر و یقین و چشمها را از عفت
و پایها

و پاها را از شرف نفس و سماحت را از خوبی آن بیافرید پس گفت که ... طینت
طینت آدم را چون جسد او تمام شد ملائکه را وحی نمود که من بشری بیافرینم از گل پس چون او را درست
کنم و روح در او بدمم پس همه سجده کنید او را پس ملائکه جسد آدم را برداشتند و در بهشت گذاشتند
و منتظر فرمان حق تعالی بودند که امر شد و مأمور گشتند بسجده پس حق تعالی امر فرمود
روح را که داخل بدن او شو روح مکان تنگی دید و از داخل شدن استغفار نمود پس حق تعالی
امر فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس چون روح بسر او رسید عطسه
کرد و چون بدو چشم رسید صدای تسبیح ملائکه شنید پس چون بر ناف رسید عطسه کرد پس خدا
بسخن آورد و گفت الحمد لله و این اول کلمه بود که آدم بآن تکلم نمود پس حق تعالی با او
وحی نمود در جمله ای آدم برای رحمت تو را خلق کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان
تو مقرر کرده‌ام که ایشان بگویند مثل آنچه تو گفتی پس بسبب دعای ایشان را عطسه کننده
سنت شد ... و دعای ایشان را عطسه کننده
پس آدم نظر کرد بسوی بالا دید بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
و اسماء اهل بیت آنحضرت را دید بر عرش نوشته چون روح بساق رسید

بیش از آنکه بعد از آن به خواسته بر خورد شود نیست و بیان سبب شرح فرموده است [illegible]
خلق ایشان عموم لا یعنی آفریده شده است انسان از انجیل کهن تم است و در نسخه [illegible] که آن
بر آنکه لسیره و فرزند و اندیس نوشته است و چنین بر قلعه متولد شد و ملائکه او در آسمان برند
و آسمانها را که سجده کنند نام او برده تا همه دنیا و در همه کوهها و دریاها ماله را کجور زنند
زنرمان زلت و خواری سیحیان بشرح و قصرهای ایشان خراب شود و طاقهای
ایوان ایشان بشکند چنین نام او بر سر آید و چند دل او در عبارت از سرور بسیار شد بهمه
دنیا بر خود و خلق را بدین خود دعوت نماید و مالک شهر و ولایت ناصره بر دو صاحب حسب شود
مسیح طلوی نصاری بلاد و بر مسلمند و کتابهای آسمان بلاد و در وقت [illegible] نور جهان
و بعضیای بعمیر بطور است از جمله تو [illegible] پیغمبران چنین بدنیا آید [illegible] ساکن کنند و نهان
دریا بدید و هم رونده و حرام که او کشتی و خورد را [illegible] و خوک باشد
دین او چنین شمشیر تیز و دین ها را و پاک کند و بهار را [illegible] کند خلق بلاد او
از جهنم نجات دهد [illegible] کسی از آل او والی شوند در این امت و بحکم خدا عهد است
کنند و شمشیر ایشان باشد و گردن خلایق و هر که از [illegible] ایشان بکنند حوار شود

[illegible]

۲ اقوال نصاری و رهبان توله الحضرت

و باج و بدو بر جنبار مشهور و حروف ایشان حرف عبرانیست و قول ایشان چون قول حضرت
و امراء ایشان از خدا است و نهی ایشان نهی حضرت و دل ایشان با خدا [illegible] حرام بخورند [illegible]
و همه ملائکه ایشان را فرمان برند و زمین خدا در دست ایشان است و [illegible] بود محمد آزاد آدم
بهبت الشیث منتقل شد و از شیث با نوش و از و بقینان و از و بمهلائیل و از و بادریس [illegible]
بادریس [illegible] حکمه بهرمس الهرامسه مشهور و علم حکمت و ریاضی و بنایات [illegible] و العداد
و متعلق بان حضرتست خداوند عالمیان باو [illegible] صنعت خیاطت و بافتن
تعلیم کرد پس اول کسی که خیاطت [illegible] کتابت تعلیم و صحیفه کرد آن حضرت
بود و چه در زمان حضرت آدم نقل کتابت متکی و بعد پس آن نور از ادریس با نوح منتقل شد
و از نوح بسام [illegible] و از و بنوح منتقل شد [illegible] عجبان [illegible] ابراهیم [illegible] می گویند
و حام و [illegible] فرزندان آن حضرت سام و [illegible] باقی کافر [illegible] کنعان
و مصر [illegible] ملوک [illegible] مؤمنان
از نسل سام [illegible] ترکان از نسل یافث یاجوج و ماجوج و حام سیاهان [illegible]
رسیده [illegible]

نور [illegible] منتقل شد با [illegible] و از او بلخ و از [illegible] که در صبح لغت عبری بود [illegible]
مقلم بلغت عبری شده و از و بقانع و از و بارغو و از و بتارح و از و بابراهیم [illegible] می گویند
[illegible] عبارت [illegible] و الیه الاهل سنه
علیه الالعنه [illegible] پدر آن حضرت را آزر [illegible] محض حاد و
افتراست بر آن حضرت و آزر عم آن حضرت است و انبیاء و اوصیاء ایشان
دائمه هدی صلوات الله علیهم ایشان از آنکه کافر بهم رسیده است و [illegible] بهم
رسیده اند و از صلب مشرکه در شکم کافره پرورش یافته اند و بقول اجماع
شیعی است [illegible] ایشان در حالت کفر و شرک بسته شده هرچند
جای از نسبت [illegible] که کافر باشند [illegible] علیهم السلام [illegible]
و شرف اسلام [illegible] پس نور آن حضرت از ابراهیم با سمعیل منتقل شد
باسمعیل و از او بحمل و از او بنبت و از او بسلامان و از او بهمیسع و از او بادد
و از او بعدنان [illegible] و از او بمعد و از او بنزار و از او بمضر و از او بالیاس
و از او بمدرکه و از او بخزیمه و از او بکنانه و از او بنضر که قریش است و از او بمالک

و از او بفهر

و از او به قیدار

و از او بفهر [illegible] و از او بغالب و از او بلؤی و از او بکعب و از او بمره و از او بکلاب و از او بقصی که
اسم او زید است و از قصی بعبد مناف که اسمش مغیره است و از او بهاشم که اسم او عمرو است
و از او بعبد المطلب که اسم او شیبه الحمد است و از او بعبد الله و از عبد الله رسید بحضرت
[illegible] و چگونگی تولد و احوال آن حضرت در کتاب بحار الانوار و سایر کتب [illegible] تمام واقع
هر که خواهد رجوع بآن کتاب نماید والله اعلم **الباب الاول در احوال**

خیر مآل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

کنیت آن حضرت ابو القاسم است و القاب آن حضرت عبد الله است و یاسین و نون
و [illegible] و فاتح و خاتم و کافی و حاشر و مزمل و مدثر و [illegible]
شاهد و بشیر و نذیر و داعی و نور و [illegible] و رئوف و رحیم و مذکر
و شمس و نجم [illegible] و سراج منیر [illegible] و رحمة للعالمین و مصطفی و رسول
الله و خاتم النبیین و سید المرسلین و نام مبارک آن حضرت محمد و احمد است [illegible] و در
موافق تورات [illegible] و در تورات [illegible] ترکوم [illegible]
و در انجیل [illegible] احمد [illegible] در انجیل نصاری [illegible]

و در انجیل متی مارکاه است و در انجیل لوقا فارقلیط یعنی حبیب پروردگار و در انجیل لوقا محیطا بج
و در انجیل بلغت لاتین که فرنگان دارند سنطایب و در انجیل یوحنا نام
کاردود و در کتاب زند است و ... مجوس که صحف مبداسند بین و در کتاب
باتنکل ... دان حمیده و در کتاب انکلیون مسیحیان صاحب و در کتاب
دانیال ۳ ایمان و در کتاب فرنفذ ... بیده و در کتاب ... و در
کتاب براهمه کش و در کتاب شاکمونی تسلی دهنده و در صحف ... ششم
طاب طاب و در زبور تو در جهارم ح ماح و در کتاب یونانیان عبدالله
و در کتاب لعت رومی برقلیطس و در لعث غوز و در کتاب حضرت سلیمان ...
برکال ان را اکثر ... می کویند علم ... و در کتاب تورات در فصل سیوم
اسم آن حضرت مشرف است و در کتاب همه فرنگان خاتم نقش نگین آن حضرت
لا اله الا الله محمد رسول الله و آن حضرت نام مشهور داشت پنج پیغمبر دیگر دو
دو نام دارند یکی آدم ابوالبشر ابراهیم ... صالح ... هود و عاد ... یعقوب و اسرائیل
پنجم عیسی مسیح علیهم السلام و آن حضرت عرب بود هود و صالح و شعیب الانبیا

و اسمعیل و ایوب علیهم السلام از عرب بودند و آن حضرت هم پادشاه بود با دو ازده پیغمبر دیگر
و نبوتی بازده پیغمبر دیگر داشت اول آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و یوسف و موسی و یحیی
و داود و سلیمان و ایوب و ذی القرنین ... و در بعضی ... جمعی از علما ... اند
پدر آن حضرت از ... و مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب است و دایه آن حضرت حلیمه سعدیه است و مربیه آن حضرت ام ایمن است و برادر رضاعی
او ایمن بن ام ایمن است و عثمان بن مظعون برادر او در خندق مدینه است و بعضی توهم کرده اند
و عثمان بن عفان امام سنیان علیه و علیهم اللعنه است ما علمت ولادت با سعادت
آن حضرت در روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول وقت زوال و کم بود بعد از طلوع فجر بود
و مادر آن حضرت حامله شد در ایام تشریق نزد جمره وسطی در منزل عبدالله بن عبد المطلب
و ولادت آن حضرت در مکه معظمه بود در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف در زاویه
برابر جانب چپ کسی که داخل آن خانه شود و خیزران جاریه آن حجره را از خانه بیرون
انداخته و در مسجد کرده مردان و زنان در آن نماز کنند و عامه ولادت آن حضرت را در
روز دوشنبه گویند و هشتاد سال از سلطنت انوشیروان در آن ماه بود بعضی گفته اند در

و در زمان پادشاهی هرمز فرزند انوشیروان بود و هوافق سنه ششم سیاطار رومی و بعضی گویند
در عزه یا بیستم یا بیست ششم نیسان رومی بود و آفتاب در برج حمل بوده و در بیست درجه بود و عقرب از منازل قمر طالع بود
و بعضی گفته اند طالع ولادت آن حضرت در برج جدی بود در حل و مشتری
در عقرب بوده و مریخ در خانه خود بود در حل و آفتاب در شرف بود در جدی و زهره در حوت بود
در شرف و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود و در راس در جوزا بود و دنب در
قوس بود در خانه که متولد شد بس آن خانه را عقیل بن ابی طالب بخشیده و عقیل آن را فروخت
به محمد بن یوسف برادر حجاج داد و داخل خانه خود کرد و چون زمان هارون شد خیزران را
برمن که آن خانه محمد بن یوسف و مسجد کرد و در اصل طرف ان حالت باقی است و مردم زیارت
میکنند و نادری از علمای اعیان در ششم یا دهم ماه مذکور قایل شده اند و شاذی از ایشان
گفته اند در ماه مبارک رمضان واقع شده و این بابویه از رحمة الله نقل شده که حامله شد مادر
آن حضرت در شب جمعه دوازدهم ماه جمادی الاخر و در کتاب عدد قویه گفته است
در ولادت آن حضرت به کفه که طلوع صبح متولد شد در روز جمعه ماه ربیع
الاول و هفدهم بود بعد از پنجاه و پنج روز و بعد از آن که اصحاب فیل هلاک شدند

بوده یا چهل و پنج روز بعد از آن و بعضی ماه بعد از آن گفته اند و بعضی گفته اند
در همان روز بود و آنچه مشهور است در همان سال بود و مشهور است که تولد آن حضرت
در عام الفیل واقع شد و آن سالی بود که نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار کرده با
لشکر و فیل ها بکعبه معظمه فرستاده بود و حق تعالی ایشان را بجهت ابابیل هلاک کرد
و اکثر سنیان بدوازدهم ربیع الاول قایل شده اند و در کافی رضی بدوازدهم
قایل شده است و مشهور است که بعد از چهل سال سلطنت کسری انوشیروان
عادل ابن قباد بود از ملوک عجم ساسانیان و انوشیروان در هفت اقلیم و سلطنت داشت
و ملوک روم و شام و چین و هند و عرب او را خراج می دادند و دار الملک وی در ایوان
سبعه عراق و کوفه بود و آن حضرت فرموده است انا ولدت فی زمن الملك
العادل و او را عادل با آن گفته است که انوشیروان مجوس بود و عبده نار
و حسن صیت عدالت او از مشرق تا مغرب رسیده بود و عادل واقعی بود حق تعالی
او را بسبب کفر شر بود بجز ظاهر که حاتم طائی را بسبب سخاوت و ایشان را
در آخرت ظاهر کرد نعت آنحضرت در شب بیست و ششم شهر رجب در خانه حضرت

ام المؤمنین خدیجه کبری رضی الله عنها در مکه معظمه واقع شد بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارک
گذشته بود و والدین آنحضرت سلام الله علیهما در زمان طفولیت فوت شده بودند و جد او حضرت عبد المطلب
سلام الله علیهما پرورش یافت و آنحضرت قبل از رسالت نبی بود و ذات مقدس محمدی بر هیچ
پیغمبری جز خدا عبادت نکرد و لا بطریقه مرضیه خود و انکه بعضی میگویند بر شریعت حضرت نوح
عمل میکرده و بعضی میگویند بطریقه حضرت ابراهیم و بعضی میگویند بمذهب عیسی و از رسول
کاونه و منقریات عامه ملاحظه و اصلی نداده و آنحضرت مبعوث شد بر کافه خلایق از شرق
و غرب و عجم و ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین و ختا در روم و شام و فرنگ و تمام اقالیم
سبعه و ماوراء الاقالیم یاجوج و ماجوج و طوایف جان بن جان از شیاطین و دیو و عفاریت
و جن و لا انس و پریان و غولان و کافه خلایق از ذوی العقول و بعضی میگویند آنحضرت
بر مبعوث گشت بر ملائکه و این قول نزد فقیر قوی است و دین و کتاب او ناسخ همه کتب و دین های
گذشته جمیع ادیان بود در ایام نبوت آن حضرت سیزده سال در مکه معظمه تشریف داشت
ده سال در مدینه مشرفه و خلایق را هدایت مینمود و جبرئیل امین بیست و چهار هزار مرتبه بر
حضرت نازل و نصف این عدد را بعضی گفته‌اند و دو مرتبه جبرئیل علیه السلام بصورت دحیه کلبی

اینکه زمین

در یامین زمین و آسمانها پر شد بعد از عظمت جبرئیل آن حضرت و گاهی روح الامین بخدمت
و جبرئیل این حالت کلی یاد از میشد و روح الامین ملکی است اعظم از تمام ملائکه و اکثر
اوقات ملائکه بر آن حضرت بسیار نازل شده‌اند و از همه انبیاء عظام معراج رفته
مگر آنحضرت که دو مرتبه یا بیشتر و بقول بعضی گفته‌اند که معراج رفت و دو مرتبه بود از
یک مرتبه جسمانی و یکمرتبه روحانی و در مقام قاب قوسین مخاطب بخطاب رب الارباب
شد و معراج مشهور و محتمل آنست که قبل از هجرت بمدینه طیبه در مکه واقع شده باشد
و جمعی قائلند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار را و دیگران بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده‌اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آن حضرت را در باب ولایت علی
و امامت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بیشتر از سایر
فرایض تاکید و مبالغه نمود و آیات تعدد در شأن حضرت رسالت پناه نازل شده است
از آسمان معراج آنچه اند مشتمل بر علوم را این آیات از تورات است ولوقام
ناویعودبی اشرا ابهل کوشی بداغوا اذونای بانیم ناوی

لونثماعون ال اثماثیل قول شمعیتخاهن برخنی توام بطی
توسم اودمناودانوا اشثم اثا دیولدانوانابی اقم لاهم میقرب
اخهم کاموا خاوناینی دبادی یفیو و دبیرلاهم ان کل اشراصونوا
وزدنیم ناداصوث وها بوثمنا و رشینا سوخ هکوبم اوتوبی
اثمناعیل ایات انجیل الی در باب نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از انجیل برو نسر
و متی در شمار نیست و چهار رم با اصطلاح ترتیب آن کتاب هر چند انجیل را اکثر نصاری
اسمانی نمیدانند اما میگویند این را حضرت مسیح فرموده و اسنای توریك
وازفای بن سارکمرادیس مارکا اس فا دقلیط بوابهاثونس
نوبترس بوابوا ساش یوبانافی صلك بوخاج هانی صلك بوها
لاصیصك کاغا لرای کاغاك دو دیس ذی یکد سرابن امی نابی
ای براس کبس ای صوریك هازنین ادنا دونیرلی صنی جیوصادسو
ذلکارنا اودتون نادکیاضرس بانیك ای مح واجادی و درکتب
تفاسیر دیگر نزد ارغسم محجوب نیست و در بسیاری کتاب صحف است این ایات اشعیاء بیرون

اجاب

و جاماسب حکیم که از کبار زردشت است در کتاب فرسنگ الملوک تصریح باین کرده هر چند بعضی
زند و آبستا مفهوم کسی نمیشود و از لغت تا زبان پهلوی تا قدیم نکشته و از لغت
زند پهلوی و از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و الله اعلم بیام اید دسوا فرید رلونادم
جانواکینا اسیم ثنادیی ناده نث دیاکوکماکدمن وحشودشا
غادهجی جاربکی سروب ذرونتین ایبی منا ناکیش مندشتان سیا
لمن مدینو چنبود دز ملنکا سروب دکومنامنش هیا نرشوترنوم
سیناجا سونتین انکیرمزا ادمن داس سوبر اشطر مجیرذا باشو
مامندا دباده سین ثمسنا شومك ذاتونتن دمکی سوده ملکوثا
کنجود کینا سلش حکو واذدتش ده ده دس سادم د قران در
عرض بیست و سه سال و فقره فقره و سوره سوره بر آنحضرت نازل شده و بعضی گویند در عرض بیست
سال بعد از هجرت و آنچه در ترتیب نزول قرآن بعضی روایات مذکور میشود اکثر
معتبر نمیباشند و در قرآنی که در میان است باین ترتیب که از اول آن البقره تا آخر
نعوذ برب الناس جمع عثمان ملعون است و این ترتیب جمع که روایت کنند ابو محمد مهدی بن

زاد الحسینی اصفهانی که گفت خبر داد ما را ابو القسم عبد الله بن عبد الله الحکانی که گفت روایت
کرد ابو نصر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عم من ابو حامد حدیث کرد مرا ابو زکریا ابو یوسف یعقوب
بن محمد بخاری او گفت حدیث کرد مرا زید بن ابو موسی او گفت حدیث کرد ما را عمر بن هارون از
عثمان بن عطا از پدرش از ابن عباس گفت که آنچه نازل شده بمکه معظمه بترتیب اول اقرء
بود و قیل اول اقرء و الحمد پس ن والقلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس اذا الشمس کورت پس
سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا یغشی پس والفجر پس والضحی پس الم نشرح پس والعصر
پس والعادیات پس انا اعطینا پس الهکم التکاثر پس ارایت پس الکافرون پس الم تر کیف
پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الناس پس قل هو الله احد پس والنجم پس عبس
پس انا انزلناه پس والشمس پس بروج پس والتین پس لایلاف پس القارعة پس قیمه پس همزه
پس المرسلات پس ق پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس واقعه پس شعراء پس نمل پس قصص
پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر پس انعام پس صافات پس لقمان پس
سبا پس زمر پس حم سجده پس حمعسق پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس
احقاف پس والذاریات پس غاشیه پس کهف پس نحل پس نوح پس ابراهیم پس انبیا
پس مومنون

پس مومنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقه پس والمعارج پس عم یتسائلون پس نازعات
پس انفطرت پس انشقت پس روم پس عنکبوت پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره است که بمکه نازل
شده است و نام مکه معظمه در سورهای قرآن قدیم بنامهای مختلف نوشته اند و آیاتی که مکه معظمه را بان
که در جاهای چند نزول از آنجمله مکه بلد الحرام و صلاح و کوثی و قادس و مقدسه و البیت
العتیق و ام رحم و ام القری و حاطمه [illegible] و کوثی اسم [illegible] نازل شده بمدینه
و آنچه نازل شده بمدینه مشرفه بترتیب بقره پس انفال پس آل عمران پس احزاب پس ممتحنه پس
نساء پس اذا زلزلت پس حدید پس سوره محمد پس رعد پس رحمن پس هل اتی پس طلاق پس لم یکن پس حشر
پس اذا جاء نصر الله پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس تحریم پس جمعه پس تغابن
پس صف پس انا فتحنا پس سوره مائده پس سوره توبه و برات پس هشت سوره است که بمدینه
مشرفه سید المرتضی علم الهدی رحمه الله فرموده است که این ترتیب [illegible] و در دیگر جا
[illegible] را دو [illegible] و این قرآن که در میان مشهور است بترتیب
در فضیلت امیر المومنین و اهل بیت علیهم السلام و در مذمت قریش و فضایح اصحاب بعضی
در مذمت ثلثه لعنهم الله بوده از عثمان ملعون بیرون کرده است و بعضی از علما میگویند قرآن را

و خبری بیرون رفته و اکثر علما قرآن را زیاده از آنچه هست میدانند و میگویند که آن و اول و آخر
بوده و از آنجمله احکام در میان بوده اکثر آیات است که در حضرت امیر المومنین و اولاد او در مصحف
صریح بوده عثمان لعنه بیرون کرده و چند آیه صریح در مذمت خلفا بوده مثل یا لیتنی لم اتخذ فلانا
خلیلا که بجای فلانا خلیلا بوده و مشهور آنست که اسم ابابکر لعنة الله علیه بوده و نیز گویند که عثمان
ملعون از جمله آیات مصاحف را جمع کرده و حاملان آن در مدینه فرستاد قریب چهل هزار
بوده که همه را سوختند و مصحف قرآن نوشت بترتیبی که حالا هست و فیمابین آن قرآن را امام
میگویند پس حجم آن قرآن [illegible] صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل
کرده که [illegible] مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خزیمة بن ثابت یافتم
و [illegible] منقول است از حضرت صادق ع که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان [illegible]
بود و بزرگتر از سوره بقره بود [illegible]
امیر المومنین [illegible] جمع عثمان [illegible]
مقاصد عظیم [illegible] جمعی قبول میکردند
قبول نمیکردند [illegible]
مجموع [illegible]

صحیفه [illegible] و بعضی [illegible] استیلا [illegible]
نمیتوانست قرآن [illegible] رسول [illegible] عالم [illegible]
و غیر [illegible] قبول نمیکردند [illegible] خلفا [illegible]
و [illegible] قرآن [illegible] قبول نمیکرد
بن قرآن را [illegible] شهرت [illegible] حضرت [illegible] قرآن
جمع [illegible] ابابکر قبول نکرد و گفت [illegible] قرآن [illegible]
احتیاج [illegible] و علی [illegible] مولانا
شیخ الله رحمة الله علیهما بعضی از آیات [illegible] عثمان [illegible] سوره [illegible] مصحف
عبد الله بن مسعود نوشته بودند [illegible] السورة النورین بسم الله الرحمن
الرحیم یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنورین الذین انزلناهما یتلوان
علیکم آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران بعضهما من
بعض و انا لسمیع العلیم ان الذین یوفون بعهد الله و رسوله
فی آیات لهم جنات النعیم والذین کفروا من بعد ما آمنوا بنقضهم

ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم اذ ظلموا انفسهم وعصوا
الوصي اولئك يسقون من حميم ان الله الذي له نور السموات والارض
بما شاء واصطفى من الملائكة والرسل وجعل من المؤمنين او
لياءه من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن الرحيم قد مكر الذين
من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمكرهم ان اخذي شديد اليم ان الله قد اهلك
عادا وثمود بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة افلا تتقون وفرعون
بما طغى على موسى واخيه هرون اغرقته ومن تبعه اجمعين ليكون
لكم آية وان اكثرهم فاسقون ان الله يجمعهم في يوم الحشر فلا
يستطيعون الجواب حين يسألون ان الجحيم مأواهم وان الله
عليم حكيم يا ايها الرسول بلغ انذاري فسوف تعلمون قد خسر
الذين كانوا عن آياتي وحكمي معرضين مثل الذين يوفون بعهدك
اني جزيتهم جنات النعيم ان الله لذو مغفرة واجر عظيم وان عليا
لمن المتقين وانا لنوفينه حقه يوم الدين وما نحن عن ظلمه

بغافلين واكرمه

يجمعهم

بغافلين وكرمناه على اهلك اجمعين فانه وذريته لصابرون وان عدوهم
امام المجرمين قل للذين كفروا بعد ما آمنوا طلبتم زينة الحياة الدنيا
واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله ورسوله ونقضتم العهود من بعد
توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال لعلكم تهتدون يا ايها الرسول
قد انزلنا اليك آيات بينات فيها من يتوفاه مؤمنا ومن
يتولاه من بعدك يظهرون فاعرض عنهم انهم
معرضون وانا لهم محضرون في يوم لا يغني عنهم
شيئا ولا هم يرحمون ان لهم في جهنم مقاما عنه
لا يعدلون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين
ولقد ارسلنا موسى وهرون بما استخلف فبغوا على هرون
لما استخلف فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير
ولعناهم الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبصرون و
لقد آتيناك الحكم كالذين من قبلك من المرسلين

وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم يرجعون ومن يتولى عن امري فاني
مرجعهم الى جهنم فليتمتعوا بكفرهم قليلا فلا تسأل عن
الناكثين يا ايها الرسول قد جعلنا لك في اعناق الذين
آمنوا عهدا فخذه وكن من الشاكرين ان عليا قانتا بالليل
ساجدا يحذر الآخرة ويرجو ثواب ربه قل هل
يستوي الذين ظلموا والذين ظلموا وهم بعذابي يعلمون سنجعل
الاغلال في اعناقهم وهم على اعمالهم نادمون انا بشرناك
بذريته الصالحين وانهم لامرنا لا يخلفون فعليهم مني
صلوات ورحمة احياء وامواتا في يوم يبعثون وعلى الذين
يبغون عليهم من بعدك غضبي انهم قوم سوء
خاسرين وعلى الذين سلكوا مسلكهم مني رحمة وهم في الغرفات
آمنون والحمد لله رب العالمين لذو فضل على العالمين والحمد لله رب
العالمين سورة الولاية بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين

امنوا بالنبي

امنوا بالنبي والولي الذين بعثناهما يهديانكم الى صراط مستقيم
نبي وولي بعضهما من بعض وانا العليم الخبير ان الذين
يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم فالذين اذا تليت عليهم آياتنا
كانوا بآياتنا مكذبين ان لهم في جهنم مقام عظيم اذا نودي لهم
يوم القيمة اين الضالون المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلون
الا بالحق وما كان الله لينظرهم الى اجل قريب فسبح بحمد ربك وعلي
من الشاهدين في المائدة يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك
في شان علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس
في الرعد انما انت منذر لعباد وعلي لكل قوم هاد في الشعراء
وسيعلم الذين ظلموا آل محمد اي منقلب ينقلبون في النساء ام يحسدون
الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم وآل محمد
الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما في الصافات وقفوهم
انهم مسئولون في ولاية علي ابن ابي طالب ما لكم لا تناصرون

فی الزمر فانما ائلد هبشن بك فانا منهم منتقمون بعلی
ابن ابی طالب فی طه ولقد عهدنا الی ادم من
قبل کلمات فی محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین
والتسعة من ذریة الحسین فنسی فلم نجد
له عزما فی النجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة
المعراج ما اوحی ایه الکرسی الله لا اله الا
هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی
السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت
الثری عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم من
ذا الذی یشفع عنده الا باذنه فی الاحزاب
وکفی الله المؤمنین القتال لعلی ابن ابی طالب
وکان الله قویا عزیزا و از انس ایات که درست و چون
آن ملعون فاجران حراف آیات قرآن نمودند مفسرین علماء
از آن

آن اس و ناصبان و اکثر فرق اسلام این قرآنی که در میان است
باین ایات آن را بر خود تغییر با کفره و معنی با قرار دادند و همه یک لعل تقی خواندند
و الفاظ و اعراب آن را تغییر دادند و بر عالم مستند بر ظاهر است که با قرآن چه کردند و
معلوم می نمود در نزول قرآن القرآن که از قاری نازل شده و به طرق ایات
آن را خوانده اند در ابتدای اسلام و سوره حمد را از ان مسئله شوری و
سلطوحی و حسن بصری لام اهل تصوف که از علمای عامه حاسی خواهند
و علی هذا القیاس می بیند چگونه اند اکثر شده بحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین هیاک نعبد و ایاک نستعان و ترشد تا السبیل
مستقیم و سبیل الذین انعمت علیهم سوی المغضوب علیهم و لا
الضالین فی عدد غزوات آنحضرت ارباب سیر و تواریخ و علمای خواصه و عامه
گفته اند در جمیع غزوات آنحضرت جهاد داد با کفار بیست و شش غزوه بود اول غزوه ابوا
و آن در ربیب در حوالی مدینه مشرف و دویم غزوه بواط سیم غزوه عشیره چهارم غزوه بدر اولی
و بدر نام چاهیست در حوالی مدینه پنجم غزوه کبری بدر و این جنگ هفدهم ماه مبارک

رمضان واقع شد و عسکر ظفر اثر آن حضرت سیصد و سیزده نفر بودند و هشت ده یک اسب
داشتند و اکثر پیاده بودند و بعضی پای برهنه بودند و طعام ایشان سبوس آرد جو و خرمای پوسیده
بود و در این جنگ هفتاد نفر از صنادید قریش و شجاعان ایشان کشته شدند مثل ابوجهل و عتبه
و شیبه و هفتاد نفر از عظمای القوم اسیر شدند مثل عباس ابن عبد المطلب و عقیل ابن
ابیطالب و در این جنگ خداوند عالم جبرئیل را با جمعی از ملائکه عظام مدد در آن حضرت
فرستاد همه بر اسبان ابلق سوار بودند اکثر کفار ایشان را دیدند ششم غزوه بنی
سلیم بود هفتم غزوه سویق بود بعد از آن غزوه ذی امر بعد غزوه احد و عسکر آنحضرت در آن
جنگ هفتصد نفر بودند و سردار لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان بود و سه هزار نفر جمع کرده
همراه آورده بود و در این حرب رباعیت رسول خدا از ضرب سنگ عتبه بن ابی وقاص
ملعون شکسته شد و جناب حمزه اسد الله و رسوله رضی الله عنه با هفتاد نفر از صحابه کرام مثل
بن عثمان و عبد الله بن جحش و مصعب بن عمیر و جبیر بن مطعم شهید شدند و لشکر
اسلام گریختند و به مدینه نشستند به کوه بعد از سه روز ابی بکر و عمر و عثمان لعنهم الله
از خانه بیرون آمدند امیر المؤمنین و بر سر حضرت رسالت مآب ایستاده بود و جنگ
میکرد و کفار را

میکرد و کفار را میکشت و در آخر ابوسفیان ملعون منهزم شد پس بعد از آن غزوه بحران واقع
شد بعض غزوه ... پس غزوه بنی نظیر بعد غزوه ذات الرقاع پس غزوه بدر اخری پس غزوه دو
مة الجندل پس غزوه خندق و احزاب شکسته واقع شد پس غزوه بدر اخری پس غزوه
دومة الجندل این مرتبه دیگر بود بعد از احزاب واقع شد و جنگ آن احزاب تخفیف در زمان
در شب روزه در آن واقع شد و در جنگ زیر دست غالب عمرو بن عبدود کشته شد و لشکر کفار بعد
آن ده هزار نفر بودند و آن سگ چند سال عمر نامبرده بیش عمر که اند در روغ است و اصلی بدارد و ابوسفیان سردار لشکر احزاب
بار ابوسفیان ملعون بود و حسب المشورت سلمان فارسی رضی الله عنه خندق در مدینه حفر نموده ماه مبارک
رمضان بود و صدا رفت قاتل الجدال بر دور آن لشکر منهزم کتابه بعد از آن غزوه بنی
قریظه واقع شد و در این حرب لشکر آنحضرت قریب سه هزار کس بود و بسیاری از یهود را
کشته شدند و بنی النضیر را از منازل خود جلاء وطن کردند پس بعد از آن غزوه بنی لحیان بعد
و بعد از آن غزوه بنی قرد بعد غزوه بنی مصطلق پس غزوه حدیبیه واقع شد و در این غزا
لشکر ظفر اثر آن حضرت هفت هزار کس بودند حضرت با سهیل ابن عمرو که سردار لشکر
عرب بود صلح کردند و بعد از آن غزوه خیبر واقع شد و در این جنگ عسکران حضرت در زیاده

و تخفیف اکل و شرب در ارو در زمستان
در این جنگ نازل شد و از این جنگ
عرب عمرو ابن عبدود و ده هزار نفر بودند
کفار و یهودان که در آن حرب بود
و سردار لشکر با صحابی ابوسفیان بود
حرب نمودند و ما مبارک منهزم
که خداوند او را با لشکر
گردانید

هفتهزار کس نقل کرده‌اند و جعفر بن ابیطالب (ع) در روز فتح قلعه خیبر از حبشه آمد با بزرگان
انجا از جانب اصحمه ملقب به نجاشی پادشاه حبشه و مادر جعفر طیار که مشهور است
از جمله انعامی است که حضرت رسالت (ص) با و خطاب فرموده که اشبهت ... او در میان امت
سنت شد و بعد از ان غزوه فتح مکه معظمه واقع شد و در آنجا لشکر
ان حضرت بر ده هزار کس رسیدند و در این سال بتان را از کعبه بر انداختند
و شکستند و هبل را آنحضرت فرمود تا شکستند و در باب السلام خاک کردند
و بت پرستی را در مکه معظمه بلکه در میان عرب بر طرف شد و کفار فوج فوج بدین
اسلام در آمدند و ابو سفیان ملعون و هند زانیه زوجه او از ترس مسلمان شدند
و بعد از ان غزوه حنین واقع شد پس غزوه طایف پس غزوه تبوک و در غزوه تبوک
لشکر آن حضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود در بیست
غزوه حاضر بودند که لشکر جنگ میکرد و بعضی گویند که بنفس مبارک خود در بعضی
از ان غزوات زره پوشیده حرب میکردند و جنگ بدر کبری بود و آن در روز
جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان بود سال دویم از هجرت دیگر جنگ احد

بود و آن در ماه

بود و آن در ماه شوال بود سال سیم هجرت و حرب خندق و قریظه در شوال سال چهارم هجرت
واقع شد و جنگ بنی مصطلق در ... در ماه شعبان پنجم هجرت واقع شده و خیبر و فتح مکه معظمه در ماه
مبارک رمضان در سال هشتم هجرت واقع شده و غزوه دیگر آنحضرت تبوک است و در اکثر غزوات
آنحضرت امیر المؤمنین علی سردار لشکر و علم بردار او بوده و تمام این فتوحات حق تعالی بر دست او ظاهر گشته
است علاج ازواج آنحضرت بغیر از ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها نه زن نکاحی بعقد
دوام داشت و ماریه قبطیه ام ولد مادر ابراهیم (ع) است و فرزندان حضرت از زنان غیر خدیجه نبوده
دختر ابی بکر ملعون بود و حضرت از دختر عمر خطاب که بهتر بود برای آنکه نسبت بدیگر زنان
و خیره تر بود و بجهت آنکه ... عایشه میگویند و حمیرا مشهور است ... از اوا
بود ... مبارک بر ... و ... می بسته و تفرج ... میکرد و دیگر حفصه دختر عمر خطاب
که از بد کتر ... لعنة الله علیهما و ام حبیبه دختر ابو سفیان خواهر معاویه علیه الهاویه و سوده بنت
زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه این پنج زن از قریش اند و از غیر قریش صفیه بنت حیی بن
اخطب خیبری و میمونه بنت حارث هلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت
الحرث المصطلقیه علاج اولاد آنحضرت قاسم از خدیجه کبری (رض) و ابراهیم

و بعضی کنیز ان حضرت بود گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر و بعضی گویند طیب و طاهر لقب
ابراهیم و صبایای آنحضرت فاطمه زهرا ام ابیها و رقیه و زینب سلام الله علیهما مادر ایشان
خدیجه کبری بود و بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهر سابق و بعضی
میگویند دختران خواهر خدیجه اند و نام مادر ایشان هاله بنت خویلد و پدر ایشان
هند است که از قبیله تیم است و در کتاب تحفة الابرار در کتاب السقیفه چنین مسطور است
... اقوال کیست و فرزند خوانده آنحضرت زید بن حارثه که بخطاب خیر زید
مشرف شد و اسامه پسر زید علاج اسبان آنحضرت اول اسب سکب است
که از اعرابی خریده بود و اسم آن اسب نزد اعرابی ضرس بود و دیگر مرتجز برای آن نام
کرده است که شیهه را خوب میکشید و دیگر لزاز است سهیلی از علمای اهل لغت
گفته است که معنی لزاز آنست که هیچ اسبی بر آن سبقت نمیگرفت مگر آنکه وامیماند
... و دیگر ... بود که ... درهم میخریدند
و دیگر ورد است که تمیم داری برای آنحضرت بهدیه آورده بود و این شش اسب
متفق علیه علما و خاصه است دیگر اسب ابلق بود و ذو العقال و ذو اللمه و مرتجان

و اسامی بغلهای

و سرحان و یعسوب و ادهم و ذو الجناح و استران حضرت دلدل بود که ... بهیره
فرستاده بود و فضه شهبا و حمار آنحضرت یعفور نام داشت و ناقه ... که بحضرت
صحابه نوح ... و ناقه سواری آنحضرت عضبا بود. امرای آنحضرت اول وزیر و وصی و صاحب حضرت امیر
و داماد آنحضرت و صاحب علم و مهاجر و انصار ... را ...
که از غیر ... حضرت سید الشهداء امیر حمزه جعفر ابیطالب و عباس
ابن عبد المطلب و فضل و عبد الله پسران عباس پسر عقیل ابن ابیطالب و سلمان
و ابوذر و عمار یاسر و عبد الله ابن مسعود و جابر ابن عبد الله انصاری و سعد ابن معاذ
و سعد ابن عباده و خزیمه ابن ثابت ذو الشهادتین و جبیر ابن مطعم و عثمان ابن مظعون
و حنظله غسیل الملائکه و حذیفه الیمان و خالد ابن سعید ابن العاص و ابو سعید خدری
و ابو ایوب انصاری و ابو دجانه و ابو الهیثم ابن التیهان و سهل ابن حنیف
و زید بن حارثه و اسامه ابن زید سلام الله علیهم و رضی الله عنهم و دیگر
ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و سعید و ابی عبیده ابن
جراح و سالم مولای ابی حذیفه و مغیرة ابن شعبه و عمرو ابن عاص و خالد ابن ولید

و ابوهریره و معاویه مؤلفه قلوب بود و ابوسفیان و عبدالرحمن عوف لعنة الله علیهم

ولایت آنحضرت در ایام که معظمه و مدینه مشرفه فتح شد و ولایت یمن و
نجد و تهامه و حجاز و عمان و قطیف و لحسا و حجاز و تمام بادیه و نجران و خیبر و قلاع آن
با مضافات و کل ولایات بحرین و قبایل عرب و توابع آن و بعضی از مواضع شام
و طایف و جبل عامل و جزایر موصل نیز داخل شد والله اعلم و در سال ششم هجرت
بفرمان آنحضرت مأمور شده نامه بملوک اطراف و سلاطین جهان نوشتند و ایشان را
باسلام دعوت نمایند اول نامه به هرقل قیصر روم نوشت و او مسلمان شد و اسلام خود را
پنهان داشت و پسر او دین او را دانسته زهر داد و کشت و دیگر نامه بپادشاه شام نوشت
رد عذر آورد و دو کنیز با چیزی چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و فرستی
اسلام نیافت و دیگر نامه دیگر با صحابه بادشاه حبشه فرستاد که ملقب بنجاشی
بود و او مسلمان شد و دختر ولد را با چیزی چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست
و در اسلام وفات کرد و در حبشه و جبرئیل خبر فوت او را بحضرت رسالت آورد
و آن حضرت در مدینه منوره بر او نماز گذارد و با جماعت آنحضرت یاران حبشه
الغرض بجا یکه

مرتفع شد بنحویکه جنازه آن پادشاه را دیدند و از بن مسند حبش لعین نماز جماعت را
در کوچها و بازارها میکنند و زشت دیوارها داده م در میان مسجد یا هر جا که باشد دیوار
نامیسیان بخود و امام بسطل نمی نشیند هر چند مسافت بعید باشد و نامه دیگر بکسری پرویز
پادشاه عجم فرستاد با بن حضمون و بعبدالله بن حذافه داد روانه کرد بسم الله الرحمن
الرحیم من محمد بن عبدالله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا ونذیرا الی قوم الصفح
السفر وصلت عقولهم من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلل الله
فلا هادی له وان الله بصیر بالعباد اما بعد فان تسلم واسلم و الا فاذن
بحرب من الله ورسوله ولم یعجزها وان یجب تسلم تسر و نامه آن حضرت را
دریده و در آب انداخت گویند این روی که در حوالی بلده کرمانشاهان است
رود است بقراسو این آب را که نامه را انداخت و در کنار این رود این سنگی که
بستر واقعه دیاکوهی است معروف است بطاق بستان و در دامن این کوه
شهر از خصار بعجه و بعضی گویند بمکان بوده و در قصر سلطنت آن پادشاهی بعضی گویند

و مداین بود و قصر ... بدست چون نام خود در مقدم بر نام من نوشته جواب نامه ایشان خاک
ولایت ایران بدست ما بشاید و آخر چنین شد که بعد از آن ولایت ... در روم و هند و ایران و توران
بدست لشکر اسلام مفتوح شد و در کتاب ... که ... مصنف آن ... منصفی بجهة ذکر کرده است
که پرویز پادشاه عظیم الجثه ... آن بود و در ملوک عجم ... او و دین ... و آیین ساسانیان
ربار دارد و او شوکت ... بسیار ... تخت ... و ... دلیران را خوار کرده ... برای دو کار
مطاعت اهریمن کرد و دل او هوش ... داده ... و دیده خود و ... بدر خود را بهرمز ... بند
کرد و دیگر نامه رسول خدا را پاره کرد و عرب ... را بر بلاد عجم دست داد و عالم خراب کرده بود
شده و دولت عجم بر عرب داده از شومی این دو کار ... بر پرویز باشد
مرتبه و بخت بار ... در کتاب ... میگوید دولت از پرویز برگشت بخت ... لشکر شمرده
است ... بهرام چوبینه داد و دو را ... و کرد ... دلاوران ... شیر و تاج را بشور بید
و تاج و تخت از وی برگشت ... ضمیر او تاختن آورد صحیفه محمد رسول الله را بدرید
و ... شیر خونخواران و عربان ... را در ایران و دلیر کرد بر ساسانیان که ...
... طعام ... از ... در ... از کیش ... یزدان ... ندید
که نو بر ...

مؤید بر کند بدیده ... خدا احمد عربی ... دو ذل خواری ... قرار داد و چهار هزار سال ... عجم ... باد
و دیگران صاحب شوکت کو ... شده ... نام ... خواهد ... نامه دیگر بپادشاه یمن فرستاد
و او نیز مسلمان شد و ولایت یمن را ... آن حضرت ... نامه دیگر به بحرین و قطیف
و لحسا و جبل عامل فرستاد و ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت را به آن حضرت ... شد
... را با من ... کاتبان آنحضرت امیرالمؤمنین ... و هم کاتب وحی و خازن
و حافظ قرآن بود ... آن حضرت ... رفع بود ... بعضی
و بعضی از عامه گویند ... خط و سواد ... و ... مامور ... و خواندن ... این سبب
نمی ... قبل از وفات عثمان ملعون کاتب ... و ... اهل سنت ...
وحی ... بعضی گویند ابی بن کعب و زید بن ثابت نیز کاتب بوده اند با عبدالله
بن ابی سرح و در آخر عبدالله را آنحضرت رسول خدا ... معزول ساخت ... و او را لعنت
کرد و طرید نمود ... الملعون ... آیات قرآن ... و کم و زیاد ... و ... شمار
غفور رحیم را غفور حلیم می نوشت و آیات ... و چنین او را ... خاک
کردند قبول ... خبر ان ... آنحضرت ... زنان عالمیان فاطمه زهرا

صلوات الله علیها در حباله زوجیت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و رقیه
در خانه عثمان ملعون بود و زینب در خانه ابی العاص ابن الربیع بود عثمان رقیه را شهید کرد
و ابی العاص فوت شد باز عثمان زینب را خواستگاری نمود و سنیان از آن جهت
می باشد که عثمان را ذو النورین می گویند و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول
خدا مغیره ابن ابی العاص عم عثمان را طرید نمود و خون او را هدر کرد و او را امر
داد سه روز که و فرمود که هر کس مغیره را نگاه بدارد و یا آب و توشه دهد و یا آنکه
بشنود بد خدا با او را و او را تعیش کن و عثمان او را در خانه نگاه بداشت
و چند مرتبه او را التماس نمود که حضرت قبول نفرمود عثمان او را آب و توشه داد
و از مدینه بیرون کرد فقدری راه که رفت شتر او کم و پاره راه رفت نعلین او پاره شد
و پاهای او مجروح شد و از رفتار وا مانده و عاجز شد بحکم الهی در زیر درختی خاری
افتاد و جبرئیل رسول خدا را خبر داد پس آنحضرت حضرت امیر المؤمنین و عمار یاسر را
فرستاد که مغیره را کشتند و عثمان ملعون خبر اعتقاد بوجی بد آب بهانه کرد و رقیه را
بسیار زد و حق تعالی مورث را خبر کرد کوی در فرمود مغیره را کشتند و اکبر زفیه را
با خو پیر انداز

و رقیه به پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت آنحضرت امیر المؤمنین را فرستاد
و بر دو حضرت غمت را بیاد حضرت امیر المؤمنین عثمان شمشیر خود را برهنه کرد که آمد و رقیه را
نگاه حضرت رسالت آورد و رسول حق رقیه را دید که مرتبه او را لعنت کرد
و فرمود عثمان تو را کشت خدا تو را بکشد و لعنت خدا بر او باد و رقیه بیست روز بعد از آن رحلت
از این دار عالم ارتحال نمود و رقیه و زینب هر دو در مدینه وفات یافتند و در ایام حیات
رسالت پناه و حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعد از وفات آنحضرت از ظلم عمر ملعون
وفات یافت و قاسم در مکه معظمه پیش از بعثت وفات یافتند ~~در ایام حیات~~
و در مدینه حضرت مکنی بابی القاسم بود و ابراهیم در مدینه مشرفه بعد از بعثت وفات یافت
سلام الله علیهم اعمام آن حضرت ده نفر بودند که بزمان نبوت او اقرار کردند حمزه و
ابو طالب رضی الله عنهما بود در بشرف اسلام مشرف شدند و اسلام حمزه ظاهر بود و ابو طالب اسلام خود را پنهان میداشت از
کفار قریش و برادران برای مصلحتی چند و چون مؤمن آل فرعون بود در این امت
که او نیز ایمان خود را از قبطیان و فرعون پنهان میداشت و در احادیث وارد شده
که صدیقان سه نفر بودند علی و حبیب نجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون

و ابو طالب مؤمن آل محمد و مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان
داشتند و کفر را اظهار کردند و هر گز بت نپرستید و کاغذ بوصی عبدالمطلب بود
و وصایا و ودایع ولیت از ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام به انبیا رسیده بود در وقت
مکرر به حضرت رسالت تسلیم کرد نام او در تورات و انجیل ابو طالب ...
بوده و در ... تلقین ... کلمه طیبه ...
لمصافات لاها یعنی اشهد ان لا اله الا الله و اکثر کفار این کلام
نمی فهمیدند و رقعه از آبای خود ... ابو طالب ...
یا الله ربنا و یا ابن اخی نبیا و یا نبی علیا وصیا ...
دین ... در اسلام او ... اعمام آنحضرت ... شهید
رضی الله عنهما ... در مکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد بضرب ... شهید
شد و قاتل او بعد از آن مسلمان شد ... اول سجده در اسلام
... از خاک قبر او بود حضرت فاطمه صلوات الله علیها ...
... در ...
در ...

در حوالی مدینه مشرفه و قبر ابو طالب در مکه معظمه است و در سالی که ابو طالب فوت شد
ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها نیز فوت شد و آن سال را عام الحزن نام نهاد آنحضرت
رسالت و بعد از فوت ابو طالب از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت فرمود تاریخ
هجری در اسلام در آن روز بهم رسید و دیگر از اعمام آنحضرت عباس رضی الله عنه است
و در دار الخلفاء بغداد است و قبر او در بقیع است و جد خلفاء عباسیه است و دیگر از اعمام
آنحضرت عبد العزی است کنیت او ابو لهب است اولاد بسیار داشت و زوجه او
جمیله بنت حرب ... حماله الحطب نام کرده است و سوره
تبت در کفر این دو کس نازل شده است و عمه آنحضرت صفیه بنت عبدالمطلب بود
مادر زبیر ابن العوام و عاتکه ... رضی الله عنه است و ...
او در روز ... بعضی گویند از ولایت ... اصفهان و چون اسلام
اختیار نمود حضرت او را ابو عبدالله کنیت نام او را سلمان کرد
... سلمان محبوب ...
... عبدالله ... سلمان ...

سلمان از غلامان آنحضرت

از زهاد و از اکمل مؤمنان و بزرگان شیعیان و ابرار از امیرالمؤمنین و ائمه معصومین
در میان صحابه از سلمان افضل کسی نیست و میان شیعیان در ایمان بر فضیلت او اتفاق دارند و
حضرت رسالت پناه در شأن او فرمود که السلمان منا اهل البیت و حب سلمان
منی هم [illegible] در روز سقیفه بعد از آنکه امیرالمؤمنین بیعت
قال الراوی [illegible] فی کتاب [illegible] لما اجتمعت الصحابة علی
سلمان الفارسی یوم السقیفة فقالوا یا اباعبدالله ان لک سنک و
دینک علیک وصحبتک من رسول فقل فی هذا الامر قولا نجلد
عنک فقال یا الفارسیه کردید و نکردید ثم عذلهم فقال ما
صنعت یا اباعبدالله فقال یا الفارسیه [illegible] ثم انشأ
یقول شعرا ما کنت احسب ان الامر منصرف عن هاشم ثم
منهم عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلته واعلم القوم بالاحکام
واکثر ما کان فیهم من صنوف الفضل یجمعها ولیس فی القوم
ما فیه من الحسن [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]

و در [illegible] روز بدر [illegible] غنیمت [illegible] از عظمای مؤمنان
بود و [illegible] ملوک آن حضرت [illegible] آن جلیه
حلیه [illegible] العنوه بود [illegible] آن حضرت بود
خصایص و خوارق عادات آن حضرت آن بود که هرگز محتلم نشد و [illegible]
بلغم و لعاب [illegible] نداشت و خمیازه [illegible]
میان [illegible] بود و آنچه از آن حضرت دفع می شد [illegible]
تقاضای آن حضرت [illegible] و زمین او را [illegible]
و پیوسته نور از جبین مبارکش ساطع بود و [illegible] مبارکش را که بلند
می کرد [illegible] شعاع می [illegible] آن حضرت را
[illegible] عطر می گرفتند و آن حضرت با هر کس راه میرفت هر چند بلندتر بود
آن حضرت [illegible] بلندتر بود هرگز مرغی بالای سر آن حضرت
پرواز نمی کرد و مگس و پشه و غیر آن بر آن حضرت نمی نشست و هرچه در [illegible]
می داشت و هرگز [illegible] رسید [illegible]

خصایص و خوارق

پیدا می شد و هر صاحب دردی [illegible] می شد و هر طفلی که دست
مبارک در [illegible] با برکت می شد چنانکه [illegible]
[illegible] سالها [illegible] و بر همه زبانها سخن می گفت و در [illegible] مبارکش
[illegible] آفتاب می [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] شده و در وقت ولادت [illegible]
[illegible] می شد [illegible] و هرگز [illegible] نمی شد [illegible]
همه مخلوقات [illegible] آن حضرت [illegible] تعظیم می کردند [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت نظر نمی توانستند کرد [illegible]
دراز [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
حرام بود که [illegible] آن حضرت [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible]

[illegible] که با صحابه مشورت [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] صحابه [illegible] واجب بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
بالای [illegible] حرکت میکرد [illegible] حرکت میکرد [illegible]
[illegible] نقش [illegible] و در زمین نرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
حرام بود [illegible] آن حضرت [illegible] نام مبارک [illegible] یا ام
[illegible] خطاب [illegible] یا رسول الله و یا نبی الله [illegible] آن حضرت

هر که او را نزد و قصد او بلند نکرد و او را برای دنیا و جاه اهتمام نبود و طلب دنیا نکرد بلکه همیشه در غم امت بود
ایشان عاصی بود و اکثر در نماز و روزه بود و طلب معالی میکرد و اسباب او همه مهیا بود و از آن جمله
همیشه قائم اللیل بود و در بلاها و سختیها و محنتها که از دشمنان و منافقان و جفای
امت صبر مینمود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و نفرین نکرد بر ایشان و از آن جمله واجب
تکالیف امتی است و واجب بود بر او که زنان خود را در آن حضرت مخیر سازد و ظاهرا در امر تخییر
و جایز بود برای آن حضرت که زنان با شوهر خود را بی آنکه طلاق دهند ببرد چنانکه زینب بنت جحش حلال
بود بر آن حضرت و جایز بود که با زنان و کنیزان بی مهر نکاح نماید آنکه در خدمت آن حضرت باشند و از
اراده ننمایند و هر که را از زنان که خواهند از آن حضرت جدا شوند و کار خود دانند و غنایم در آن حضرت
و جزیه از اهل ذمه و خمس اموال بنی آدم بر آن حضرت حلال بود چنانکه بر انبیای سابق و آن حضرت خاتم
پیغمبران و افضل از همه انبیا و ملائکه مقربان است و بعد از ابراهیم ع از پیغمبران افضل
و حرام بود بر آن حضرت خط نوشتن و شعر گفتن و هر که شعر گفته و خط را از برای علت تعلیم
می توانست میرسید و چیزی را دیگران می نوشتند و غالب بلاغت دیگران را از امر
نخواندن نامها میسر بود و از حضرت صادق منقول است که آن حضرت نامها میخواند
اما نوشتن نمیتوانست

و می ایست و شخصی از امام محمد تقی پرسید که حضرت رسالت را چرا امی مینامند حضرت فرمود مخالفان
چه میگویند گفت میگویند به جهت آنکه نخوانده است و فرمود دروغ گویند لعنت کند خدا ایشان را
واو را حضرت اکثر میخواند و می نوشت بهتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه
است و مکه ام القری است بعضی میگویند پیغمبر امی یعنی امت او امیان و بی سوادان و کم
عقلان بودند و در میان کتابی نبود و خطی نبود و دیگر آنکه حضرت لطیف پیغمبر چند راه دیگر
بود و لعیادت بیماران میرفت بلکه گاه مومنان را میپرسیدند و فقیران ایشان را در دل خیال میکرد و ضیافت
میکرد و هرچند چیزی کم داشت بهره از آن برای مالان سوار میشد و در میان خاک با فقرا و غلامان
میز میخوردند و میدید فقیران او را و از دین میرفت خصوصا فقرا را او در صفه بودند و با اصحاب صفه همواره
دلجوی و عطا و خوش میکرد و در هیبت مثل او کسی اعظم تقوی علیه با میکرد و دشنام هر که بکسی میکرد
و عصا و امت را نفرین نکرد و در سلام کردن سبقت میگرفت خصوصا بر اطفال و زنان
سلام میکرد و سلام کردن در ایام جاهلیت در میان عرب صباح الخیر مساء الخیر
و لکن ای بیر در میان بزرگان و جهال عرب متعارف است و بر ما این را شعار خود نمیبرد
بلکه از مجوس است و از ایشان برفت میدانست حضرت از ادب نیست و هر که تحیه ایشان نکند و نه با او

باشد و در امت پیغمبر یکی که فوم آن شتر سواران باشند و کر و اکثر جهل فاران باشند
ستمگران باغی شوند بوصی او که ابلیس از یکی از آن ستمکاران رسید و از یاران ایشان و لعنت او
کند و جمله و در اینجا ابی بکر و عمر و عثمان است و دیگر شیطان کند او فرا میکند عمر است یعنی از
لبس که کفر در آنجا فرو جهل در او است و او شد کفار و فجار و شیطان کان آنجه در رد و ببد بیجاره
از او میگریزند چه را بیاد او شومی او به بلای تازه گرفتار شود و جهل جبل فاران شد
از آنجمله این اقوال را بیان نمود در زبان او را پیامبر است در باب امامت علیهم السلام
بیان شود معجزات آن حضرت بسیار است و آنچه مشهور است از هزار است گاویر کرده از آن جمله
قرآن است و انشقاق در میان او و ش نمودن ماه است به دو انگشت مبارک و شکستن
درختان و حرکت برای سلمان و سلام کردن درخت بر او و میوه دادن آن
برای حضرت رسول و فرو بردن زنبیل است با جهای آب سراقه و ناله کردن چوب
درخت خرما که حضرت تکیه بر او میداد و بعد از آنکه منبر ساختند
و حضرت بر منبر رفت و بر زمین آمد و ستون را در بغل گرفت و دلداری فرمود و سخن
گفتن آهو و سوسمار و شتر و گرگ و بزغاله بریان و جانوران حضرت و نامه آوردن

معجزات آن حضرت

برای آن حضرت شد و هر کسی به نصیبی میرسید و هرکس تبع شد و در پس پشت کسان خبر
نمیخورد و مومنان را از برای خدا دوست میداشت و کافران را از برای خدا دشمن میداشت
و خدا را بسیار مناجات میکرد و در اکثر روزها و شبها به قبرستان بقیع میرفت و بر ایشان استغفار میکرد
و آن غیر از برای مومنان بیماری است و موضع مخصوص مناجات آن حضرت در جبل فاران
بود و غار حرا در قرب مکه است و شهر و جبال و نبات و هر پیغمبری مقام مخصوصی از برای
مناجات در کوهها داشتند چنانکه موسی ع در جبل طور بوده و حضرت عیسی ع در جبل ساعیر
مناجات با خداوند عالمیان میکرد و در کتب عیسی با خصوصا و نقل از آن به تفصیل در جمله
اشاره به آن کرده اند که از جانب فاران ماه طلوع کند و در کتاب دیگر خاتم مشرقی در فاران
علم پیدا شود و در کتب دیگر خاتم انبیا در فاران اظهار نبوت کند و از کتاب اول
پر نور میشود از کتاب تورات در باب امامت مسلک پیدا از دوازده فرزندان او
امام شدند و یازده نفر از فرزندان خاتم پیغمبران در جبال فاران بدر آید امامت کنند
و از فصل شانزدهم و بیست و ششم کتاب تورات نوشته است که وصی حضرت
موسی ع یک کس از سرکردهای بنی اسرائیل یاغی شوند و نام او این کرده و دو تن از عیال او
باشد و در امت

عقیده و ضلالت نمودن شیبت شعبه مولای آن حضرت را سخن گفتن سنگ ریزه ها

و آب از میان دو انگشتان او جاری شدن و سیراب شدن خلق بسیار و از اندک

طعام جمع کثیری خوردن و نزول میوه های مائده آسمانی و از این قبیل بسیار است

بدین قدر اکتفا نمود و آنحضرت در ایام نبوت با ابرار المومنین و قلیلی از یاران

با چندین هزار کس از سرکشان عرب و جهال عرب مجادله و مقاتله کرده و بنصرت

حضرت رب العزت بر ایشان غالب آمده و سیصد و شصت بتان قریش را

که در کعبه ایشان بود همه را شکست چنانچه ایشان بطرف آن را بر اطراف کرده بود

اسامی بتان قریش لات و منات و هبل و عزی و سواع و ود و یعوق و یغوث و

یعوق و نسر طایر و ک و اساف و نائله و جبت و طاغوت و صنم و وثن و ابلیسان را

بزرگ تر میدانستند نام بردیم لات خدای بنی ثقیف بود و بعضی گویند از قریش بود

و عزی از بنی غطفان بود و منات از بنی هذیل و خزاعه بود و ود از بنی کلب بود و سواع از

بنی همدان بود و یغوث از بنی مذحج و یعوق از بنی مراد و نسر از بنی حمیر و طایر الصورت

طاهر بود و اعراب یمن شنیده اند و اساف و نائله صورت زن و مردی بودند

الصنم

اسامی بتان قریش

در صفا و مروه منصوب بود هم را و پرستیدند از غرایب و نوادر که مجوس و منیفیان و برهمنان

و دروشی که فرمان ایشان پدید آمده دو آتش گشته خوردند و از مردم ترسیده

و جزیره دارشتند قدری از کفر و زندقه ایشان بیان شد و مذاهب قریش ایشان بود

سیصد و شصت بت را عبادت میکردند و هم عبادت کواکب میشد که ستاره شعری

و سهیل مجمع بود و این بتان از اعوام الکنیس ایشان خدا میدانستند و عقلاء و دانایان

و اسطه و شفیع میدانستند میان خالق و خلایق و بعضی از ایشان شریک میدانستند و در طواف

حرم زن و مرد عریان طواف میکردند و زنان ایشان برهنه در وقت طواف کردن شتر چهار

پایان چهار دست و پا شوم حاضر میکردند و خوردن حیوانات مرده را حلال میدانستند و اعتقاد

ایشان این بود که ملائکه دختران خدا بودند و قرآن اساطیر الاولین است بعضی از ایشان بهایم

بیشتر از سر پای اعرابی بود رسول خدا ع ایشان را کرده بود و در استخاره عمل با ازلام

میکردند و زن پدر و خواهر را برادر به نکاح حلال میدانستند و وطی با ایشان میکردند

و این طایفه نیز در بهود متعارف است و برادر چون فوت میشد زن او را برادر به نکاح

مال برادر دیگر بود و وطی با ایشان میکردند و این طایفه در بهود نیز متعارف است دیگر

مذهب قریش

چند برادر را یک زن بود هر کدام که بزرگتر بود با او تصرف میکرد و چند کس را در قصاص عوض یک

کس میکشتند و اگر پدری خون میکرد پسر او را هم در عوض مقتول میکشتند و اگر

آن پسر صغیر بود صبر میکردند تا بزرگ می شد و میکشتند و بعضی از ایشان عبادت کواکب

سبعه و دختران را خواهر و جمیع بنی الاخینس و شراب و ربا و قمار را حلال میدانستند

و اعتقاد الحجر و سهام و بعضی از انبیاء ندانستند و نکاح را جایز نمیدانستند و جمع

بین الاختین مع الامهات در میان ایشان جایز بود و زن را نطفه حرام میدانستند

و مادر زن و دختر خواهر را نکاح حلال میدانستند غرض کفر و زندقه ایشان

بسیار است بدین قدر اکتفا نمود و آن حضرت حسن دین را از اطراف گرفتند دشمنان

آنحضرت که در ایام آن حضرت اصرار بر عناد و تکذیب و قتال آن داشتند عتبه

بود و شیبه و صخر بن حرب و ابو الحکم و ابو جهل و ولید بن مغیره و مغیره بن ابی

العاص بن وائل سهمی و ولید بن عتبه بن ربیعه خال معاویه و هند بنت عتبه

زوجه ابو سفیان و ابی لهب عم آنحضرت و حکم بن العاص و حمالة الحطب زوجه ابو لهب

و عاص بن سعید بن ابی العاص و طعیمة بن عدی بن نوفل بن عبد مناف

اهل ضلالت

دشمنان آنحضرت

و اهل ضلالت بودند از شیاطین قریش نوفل بن خویلد بود و زمعه بن اسود و حویرث بن معمر و

نضر بن حارث بن کلده بن عبد الله از شغل آن ملعون بود هر کرا میفرستاد کتاب عجم

و حکایات ملوک کیان و پهلوانان کبار ازی نوشته و برای او میفرستادند و او حکایت عجم

حکایات یاران گذشته را بیان میکند و انا احدث بحدیث رستم و اسفندیار

و این را اعراب میخواندند و هم را متفرق میکرد و دیگر عقبة بن ابی معیط

بود و حنظله بن ابو سفیان و عتبة بن ابی وقاص و شهاب بن عتبه و قیس بن فاکه و این

قسم جماعت بسیار بودند بیان کلام طول بهم میرسد و از جمله معاندین آنحضرت اصحاب

عقبه اند در قصه کشتن و بر طرف کردن دین آنحضرت بودند در برگشتن از حجة الوداع

در یک شب دبها انداختند و راه را بر یک کوه بودند در شتر حضرت رسالت رم کند و انجناب

را بیندازد و آن ملاعین چهارده نفر بودند از منافقین این امت و از اشرار عرب بودند هم

قسم شدند آن حضرت را بکشند و بعد از فوت او نگذارند که خلافت بعلی ابن ابی طالب

برسد نه نفر از ایشان قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه بن عبید الله و عبد الرحمن بن

عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و معاویه بن ابو سفیان و عمرو بن عاص و غیر ایشان

اصحاب معاندین آنحضرت

حج نکرده بودند ابو موسی اشعری مغیره بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابوهریره و ابو طلحه انصاری

لعنة الله علیهم من الله و الملائکة و الناس اجمعین و دیگران از جمله معاندین در خرابی دین که در شکوک شبهه

در ایام آنحضرت بعد دعوی نبوت کرده از آن جمله مسیلمه کذاب که عرب او را رحمن

الیمامه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بحرین ولایت عرب از بسیاری محصولات مسیلمه در زمان

رسول خدا دعوی نبوت کرده و خلق بسیاری بوی گرویدند و از او معجزه طلبیدند قاروره تنگ

سری آورده و تخم مرغی در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرده جمعی از بنی حنیفه بر او ایمان

آوردند آن ملعون کتابی برسول خدا نوشته بدین مضمون که از مسیلمه رسول خدا بمحمد رسول خدا بدانکه

من در امر دنیا با تو شریکم در پیغمبری نیمه دنیا از آن و قریش را نیمه اما ایشان بسیار

میکنند و خانهها را خراب و غارت میکنند و خلق آزار میکنند با وجه در رسول بگو با ایشان

در کار ... شدند پس حضرت در جواب نوشته که ملک از خداست بهر کس از عباد بخواهد

میدهد و گویند مسیلمه کبوتری دیده پرش را بریده بود گفت حق تعالی بمخلوق خدا کرده

خدای تعالی از برای چیز از بریدن خواستی را او پرنده نیست و زمین پرید آن را بر شد احرام

کرده ام و بعضی گفته اند خدای تعالی در خواه تا پر او را باز دهد گفت اگر خواهیم مطلقا اگر

بدانیم آزادی ... دارم

باید پس ایمان میآورید گفتند بلی گفت همراه من بخانه در شبی تا کبوتر بیرون آورم

چون با کبوتر بخلوت رفت پر چند همراه داشت بجای پرهای وی نشانید و بیرون آورد و کبوتر را

بر دار کرد و جمعی بوی ایمان آوردند و گویند شبی بار برآمده و هوا تیره بود گفت شب است

برآید در آن شب جلاجل بست زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه او را میکرد

پس صورتی از کاغذ بر بالای بام بیج جلاجل بسته برآن درآورده و بار بهوا برد و صدای

جلاجل عالم را گرفت و مردم آن صورت را از دور میدیدند و صدای جلاجل میشنیدند و از

ترس صاعقه منزلهای خود را گرفتند گویند چون سوره والذاریات را شنید گفت بر من نیز

مثل این نازل شده است والذاریات ذرعا فالحاصلات حصلا

فالصالحات طحنا فالخابزات خبزا فالآکلات اکلا

و سوره فیل را شنید گفت بر من نیز مثل این نازل شده است الفیل ما الفیل له

ذنب وثیل و خرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید گفت بر من نیز مثل این

نازل شده است انا اعطیناک الجواهر فصل لربک و هاجر

ان شانئک هو الکافر روزی با جمعی گفته شد برای کوری دعا کرده دو چشمش

شد و اگر برای اطلبید یک چشمش هیچ نمیشد و گفتند محمد عربی آب دهان

مبارک در چاه خشک بود انداخت آب چاه پر شد آن ملعون در چاهی که آب داشت دهن

انداخت خشک گردید و این را معجزه میدانسته و خوانند تا خالد بن ولید علیه اللعنه در

زمان خلافت کوساله سامری این امت ابو بکر مسیلمه را بجا دیده در معارک کشته

دیگر از مدعیان نبوت سجاح نام زنی بود و آنهم کذاب و از مستخلفان بوده است

و گویند آن بود که از آسمان بر من نازل شده یا ضفدع بنت ضفدعین نقی ما تنقین لا

الشارب تمنعین و لا الماء تکدرین اعلاک فی الماء

و اسفلک فی الطین و چون به بیت بمامه را غارت کرد و نه کشت خدای تعالی این

سوره را فرستاد و از عذاب خبر داد که در کلام است والذئب الاصحم و الجوع

الازلم ما هلکت امست و در عوض والذاریات گفت والمبذرات

زرعا والحاصدات حصدا والذاریات قمحا والطاحنات طحنا والخابزات خبزا والثاردات ثردا واللاقمات لقما

ولقد فضلتم اهل الحضر علی کل قوم ما فضلکم اهل الله

ما اصفلکم صیفه و للعسر و ود و الباغی فناوه

و او ... ...

و سوره قرائتی من ترکی را گفت هم چنین مثل بر من نازل شده و من همه فی

صلاته و اخرج الواجب من زکوته و اطعم المسکین فی محله

و اجتنب الی الحسن فی فعاله نفوذ کفی نفوذه و شان دو عوض

والسماء ذات البروج والارض ذات المروج والسماء ذات الفروج

والخیل ذات السروج نحن علیه نموج بین اللوی و الفلوج

صاحب لتارک ... مال در کتاب ... در باب معجزات انبیاء علیهم السلام مسطور که

فصیح عرب شعراء و علماء کنه بتحقیق کلام و بلاغت و معجزه کلام باشد شنیدند نتوان

که و بلغت های متفرق نتوان گفت و آن معجزه پیغمبر را سواد باشد و در نحو کسی حرفی

نخوانده باشد تمام خطوط و کتب انبیاء ... همه بر او شد و لغات متفرقه بر آدم

بشند و نزول کتابهای آسمانی را بدان انحراف در خواطر داشته جمعی از دعوی

گفتند که تا پیغمبریم و کتاب بر ما نازل شده است مثل مسیح و مثل او داود و ...

مبارک که هر کس که جمع کند و باز زند و در و لو پانت و کتاب او مثل مسیح

و قوم او ... جیحون و جیحان ... و ... نان باشند ...

ز بعض شکار بر ما شبان پیغمبر آخر الزمان بعد از تمام شدن مذهب روح الله در عرب
پیدا شود یعنی فارقلیط و دین او از دیگر شریعتها منسوخ نشود و دین او باشد و همیشه بود
یعنی روح الله و این پیغمبر فارقلیط باشد و عجب نباشد و اشیا در شهر باشد و آنکه گوید از
لوح محفوظ گوید و روح القدس برابر او آید و حدیث کند و آفتاب را برگرداند و ماه شق کند
و حیوانات با او سخن گویند و علامتهای طوفان نوح و آیات ابراهیم را با موسی از ید بیضا
عصا و اژدها باید از درخت آتش فتن و زنده کردن مرغان و معجزات مسیح روح الله
در شب او بازی و آنچه پیغمبران در مدتها کرده‌اند آن در یک لحظه کند و از نزد خود
سخن گوید و از جانب خود نگوید و شریعت پیغمبران با او در روز قیامت و امت او چون
… کارها کنند و دوستان او را تحلیل کنند و خانه‌اش کنند و دوستان او در
قیامت از این پیروی باشند و ملکه تغییر ازدی و دعوی نبوت کنند شیطان در کم و دین
او باشد دروغ گو و فریبنده خواهد بود و صاحب کتاب نخواهد بود که پیغمبر آخر الزمان
تمام پوشیده و پاینده کافی چیزی خرد و کوه‌ها و … را تعظیم کنند و سنگها با او
سخن گویند و هر طرف … را سایه نباشد و از احوالات آینده خبر دهد و در

تابع جابره

را هم پسر پیغمبر از او نزدیکتر نباشد و حب با او باشد و دین او امام درشت او باشد
و آنچه از ابیات … نازل شود در بستان فرزندان او تا قیامت باز گویند و اصحاب
او بسیار کافر شوند و بعضی از دین بدر روند از دین جمعی از جمعی … کنند جمعی دعوی
الهی کنند جمعی جمعی ضرر او کنند و از امر او کاری … او را مطیع کنند و دین او را
خراب کنند و بدعتها کنند و قصر از سلیم زنان باری که فرزندان بر ایشان که
کلمه … شنیده‌ام … در والیان تعالی … مصری شیعی و در این … حضرت
و در اینجا باب اسم اعظم علمای نصرانی است شنیده و این باب را جاثلیق و نفس ناطقه
روح الله نیز … و کلیسیای بسیار عظیم است که در آنجا کتاب دیدم بخط
فرزندان … جای از بعثت پیغمبر شما در زمان … نوشته بود که احوالات
محمد و حوادث ائمه را نوشته بود و خروج … علیهم اللّه و خلافت بنی عباس
و علما و همه ایشان و اسامی صحیح و صورت ایشان و خروج … خوارج نهروان
و جنگ … در بصره و لشکر کشی عایشه … و اولاد
نبوت … ایشان را ادعای … باشند و آن جه آن مذهب … و از

بنیان رسیده و بیم رسد تا روز قیامت در آنجا بعد از مدتی … فرنگ
با صفهان آمدم و بر دین شما مطلع شدم و بربط عربی و فارسی … کشیدم
حقیقت دین اسلام از کتب … پیغمبر شما این … بسیار
… این امت که من … دارم در اسلام … برای … رسد
احوال … لا ولد … ثم بعث … بر عمر خطاب
و بنی امیه و … اصحاب پیغمبر شما … پیغمبر شما … دین اسلام …
با این … داشت علما و مفسرین قرآن عبدالله ابن عباس مفسرین قرآن
و ابو سعید خدری و حذیفة الیمان و سلمان … و عبدالله ابن مسعود و ابی
ابن کعب و ابن زبیر و جابر انصاری و ابوذر غفاری و زید ابن ارقم و براء
ابن عازب و جابر ابن سمره و سمرة ابن جندب و … مجاهد و تابعین
و عطا و سعید ابن مسیب و ابو ایوب انصاری و زید ابن ثابت و عمران ابن
الحصین و انس ابن مالک و سعد ابن ابی وقاص و عمار بن یاسر و خزیمة ابن ثابت
و ام المؤمنین ام سلمه و عایشه ملعونه و ابن عباس … و جماعتی دیگر و …

بدین قرار که

اسامی نقبای حضرت

بدین قرار که نقل نمود اسامی نقبای آن حضرت در بیعت اول از اهالی و اشراف مدینه
دوازده نفر با آن حضرت بیعت کردند سعد ابن عباده بود در حضرت او … مدینه
فرستاد و دیگر سعد ابن زراره بود و سعد ابن الربیع و سعد ابن خیثمه و منذر ابن عمرو و عبدالله
… و براء ابن معرور و آنچه ابن بابویه رحمة الله گفته است که در … خورده …
آورده … بود … کرده باب ازاله نجاست نمود و آیه ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین در شان او نازل شد در مدینه وفات یافت و چون
آنحضرت در مکه تشریف داشت وصیت کرد روی او را بمکه معظمه کنند بجانب آنحضرت
و این معنی در امت جاری شد و اول کسی بود در ثلث مال وصیت کرد و خداوند عالمیان
این را در امت سنت گردانید و … لحد کنند در قبر و واجب شد میت را روی
بکعبه کردن و دیگر از نقبا ابو الهیثم ابن التیهان و اسید ابن حضیر و رافع ابن
مالک و سعد … ابن … و اول کسی بود از انصار که با رسول خدا بیعت
کرد … در واقعه بدر در شوال سنه احدی من الهجرة وفات یافت و سعد ابن
عباده با ابی بکر بیعت نکرد با اعوان و انصار … در خلافت عمر خطاب ملعون فرار نمود

و بشام قریش مغیرة ابن شعبه ثقفی معجزه عمر بنت آنکه پیاره را کشت و تهمت چنین
او را جن بستند و از زبان جن شعر ساختند و سعد ابن معاذ در سر قبیله خزرج بود
و در مدینه وفات یافت و آن بود که حضرت رسالت پناه بر جنازه او رفت
و ابو هیثم آن بود که در روز سقیفه با یازده نفر از ارکان صحابه برخاستند که
ابوبکر را از منبر زیر آورند و کشتند او نیز در مدینه فوت شد چنین فوت یافت
ضرورت بود با این همه و اول کسی که از زنان دنیا با وی ایمان آورد خدیجه کبری سلام الله علیها
بود و از مردان جوان اول کسی که ایمان بوی آورد شاه ولایت پناه علی ابن ابی طالب
بود و از عمر مبارک آنحضرت در آن وقت ده سال گذشته بود و جز ابوبکر بیاری
که ایمان و بعد از آن حضرت بطالب پسری ایمان آورد و ابتدا از جعفر طیار برادر شد و
اولاد جمعی خفیه با وی ایمان آوردند و ابتدا از علانیه بوی ایمان آوردند و اسلام
نمودند و در مدت بیست و سه سال نبوت آنحضرت آنچه جبرئیل از جانب حق تعالی آورد
ادا کرد تمام رسید و از تقاضای نفس خود چیزی نگفت و در کتاب ... سوره سبحان واقع شد
که خاتم پیغمبران آنچه می‌گوید از وحی جبرئیل می‌گیرد و در تعلیم خود می‌گذارد و بهر کس ...
بگیر

میگوید از دهن جبرئیل داده است و جبرئیل از میکائیل گرفته و از دهن او بیرون آورد و میکائیل
از زیر عرش برداشته و بروایتی از لوح گرفته و بروایتی میکائیل از خدا شنیده آنچه آنکه
نقص و زوال در او راه نیابد. فائده. جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند و معرب
کرده اند و جبر در لغت سریانی بمعنی عبد است و ایل بمعنی الله و میک بمعنی عبد است پس معنی
جبرئیل عبدالله و معنی میکائیل عبدالله است و همچنین در اسم مبارک جبرئیل سیزده لغت روایت
کرده اند جبرائیل جبرائل جبریل جبرال ... میکال میکائیل خوانده اند و در لغت نصارا جبرئیل را
کبریل میگویند و در لغت مجوس سروش بمعنی جبرئیل است و اشه بمعنی میکائیل ... آن جبرئیل
وفات آنحضرت — میگویند وفات آنحضرت در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم هجرت
بود و عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود و آنکه پیش از قبل از نبوت تجارت کرده ...
موضع مرقد مطهرش — شام رفته بودند دیگر بصنعتی و پیشه و حرفی مشغول نبودند موضع مرقد مطهرش در
مدینه مشرفه علی ساکنها الف الف التحیة والثناء واقع شده و مدینه بلادیست معروف
و از اقلیم دویم است و نام او یثرب بوده و ولد بنای یثرب بن عاص بن ...
بن جمیر از احفاد ذی المنار حمیری است بنام بانی آن موسوم بوده و جای محقری بود

بانی آبادی آن اسعد ابو کرب حمیری است از تبابعه یمن است و از اولاد ذی المنار است
که از اعاظم ملوک یمن بود و گویند تبع الاکبر اسعد است و جامه کعبه او از ابریشم سیاه ...
است و سابق بر این بنیف هزار سال است ... سعید هم شیر خود ... اسعد بن عدنان
جد حضرت رسالت ده ... و هفتصد سال قبل از نبوت و ظهور آن حضرت اسعد حمیری
ایمان آورد و او پادشاه شجاع عادل مؤمن بود و بر طریقه حضرت موسی بود و حضرت رسالت
... بعثت او را ستوده و بروایتی دیگر آنکه اسعد در خواب دید حضرت را و ایمان بوی آورد
و بطریقی دیگر دانایان و بزرگان با وی گفتند که این زمین هجرتگاه حضرت رسالت
خواهد بود و ایمان بوی آورد و تعمیر مدینه نمود و بنای آن از او بزرگی و در روایت دیگر
اسعد بجانب مکه آمد و خواست کعبه را خراب کند بعد از آن توبه کرد و خدا در شفا داد و کعبه را
جامه پوشانید و به مدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا اقرار به نبوت آنحضرت
کرد و ایمان بوی آورد و بسر کرده ... آن کاغذ را بوی داد و وصیت
نمود که دست بدست بان حضرت برسانند تا آخر کاغذ بآنحضرت داده باشد
و حضرت ... در بیاد کرد و در صحت این اقوال اندک تاملی
دارد بصحت

وقایع بعد از ارتحال حضرت — دار البعث شد و را وی آن و وقایع بعد از وفات حضرت چون رسالت
پناه دست از زهر آن یهودیه در بزغاله بریان کرده بود در حجرات وال فرمود بروضه
رضوان و دار جنان ارتحال نمود قوم وی مرتد شدند و چهار صد هزار کس از صحابه
از دین برگردیدند الا قلیلی و کار بعضی ... بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین
برگردیدند الا قلیلی و کار ... این امت بر متابعت امم سابقه نموده رجع القهقری
بکفر اصلی برگشتند و گوساله پرستی اختیار کردند چنانکه ششصد هزار کس از بنی اسرائیل
در بریه فاران گوساله ساختند سامری با پرستیدند و بطرایق بود و گویند شصت و چهار
بودند هر یک بطریقی باصطلاح ایشان ... از ده کس از اسباط لاوی
گوساله پرست نشدند و ... ازیل قوم موسی هفتاد و یک گروه گرد
یکی از ایشان ناجی و باقی هالک شدند و قوم عیسی هفتاد و دو گروه شد یکی از ایشان
ناجی و باقی هالک و امت حضرت رسالت هفتاد و سه گروه شد و یکی از ایشان ناجی و باقی
هالک شدند و هر یک از این مذهب چند شعبه شدند و علت خرابی
دین آن بود در عمر بن خطاب علیه العنة والعذاب فرزند حرامی که حبشیه زانیه

نصب در خلافت شد و غصب خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمود و غضب با عزاز او
باکره که ما میدانیم این است که ابوبکر زندیق ملعون با [illegible] و فرقه ناجیه از این امت
طایفه جلیله اثنی عشریه که شکر الله مساعیهم الجمیله ایشان را شیعه و امامیه گویند و شیعیان
با هفتاد فرقه دیگر شدند و بعضی بحسب فرقه دیگر قایل شدند و ایشان هم هفتاد و دو اند کیسانیه
ناووسیه و جارودیه و زیدیه و سبعیه و [illegible] و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و غلات
و در عرف شیعه کسی را گویند که علی ابن ابی طالب را بلا فصل خلیفه دانند و باقی ائمه
ثلثه علیهم اللعنه قایل باشند و هر که از فرقه‌ها که اهل سنت علیهم اللعنه اند
ایشان در اصول در مذهب شیعی اند معتزله و اشاعره و معتزله بیست فرقه
شدند واصلیه و هذیلیه و [illegible] و خطابیه و بشریه و معمریه و مرداریه
و ثمامیه و جاحظیه و جبائیه و بهشمیه که بهشمیه میگویند و از مشاهیر فضلای ایشان
[illegible] مذهب شدند چنانکه ابو هذیل علاف و ابراهیم النظام و
واصل ابن عطا و احمد بن حایط و بشر بن المعتمر و معمر ابن عباد السلمی و ابو موسی [illegible]
بمردار که او را راهب معتزله میگویند و ثمامه ابن اشرس و هشام ابن عمرو الفوطی
و ابو [illegible]

و ابو الحسین عمرو الخیاط استاد الکعبی و ابو علی جبائی استاد ابو الحسن اشعری
و پسرش ابو هاشم عبد السلام و ابو الحسین البصری و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی و ابو علی
فارسی و اقضی القضاة ماوردی شافعی مذهب و مذهب معتزله در بعضی از مسائل اصول و فروع
با امامیه موافقت دارند و اشاعره از امامیه بعید اند و بعکس اشاعره ابو الحسن اشعری ملعون
میدانند و غالب معتزله حنفی اند و اشاعره شافعی اند و بیشتر مالکیه قدریه اند
و بیشتر حنابله حشویه اند و از شیاطین بزرگ معتزله صاحب ابن عباد است و زمخشری
صاحب کشاف و فراء نحوی بصری اند و اشاعره ملعون نیز در اصول ده مذهب شدند
مشبهه و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه و [illegible] و ناسخیه و [illegible] و معطله و [illegible]
و کلابیه و [illegible] و از فضلای ایشان فخر رازی است و [illegible] و ابو [illegible] و [illegible]
و [illegible] و ابن حجر [illegible] در [illegible] است و در فروع اشاعره
و [illegible] چهار مذهب شدند اول حنفی منسوبند بابو حنیفه نعمان ابن ثابت
کوفی غلام [illegible] از کابل است [illegible] او را امام اعظم میگویند و آن ملعون
در [illegible] دوم شافعی منسوبند بمحمد ابن ادریس شافعی [illegible] است

و سنیان میگویند که شافعی ملعون چهار سال در شکم مادر بود و با حضرت صادق
[illegible] و [illegible] متولد شد و [illegible] در مصر است و مالکیه منسوبند بمالک
بن انس و مالک [illegible] منسوبند بعبد الله بن احمد بن حنبل شیبانی [illegible]
از اهل سنت تابع داود [illegible] اصفهانی شدند و [illegible] مذهب [illegible]
و همچنین از مذهب باطله [illegible] اصحاب طلحه و زبیر و [illegible] اصحاب معاویه
غالیه علیهم اللعنه و الهادیه اند و مارقین که خوارج اند ایشان هفده فرقه شدند
و ازارقه و اباضیه و نجدات و [illegible] و [illegible] و [illegible] و مرثیه و غیلانیه
و [illegible] و [illegible] و صفریه و [illegible] و [illegible] و [illegible] و باقی
[illegible] اند و [illegible] و جهمیه و [illegible] و [illegible] و کاملیه و بیانیه
و [illegible] و خطابیه و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و بابکیه و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و میمونیه
و [illegible] پنج فرقه شدند و اسمعیلیه نیز پنج فرقه شدند
و دیگر از فرق ضلالت کرامیه اند و نجاریه و [illegible] و معطله و [illegible]
دیگر [illegible]

دیگر و صالحیه و [illegible] و [illegible] فرقه شدند و [illegible] و حلولیه و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و زنادقه و آن ابی العوجا [illegible] غرض مذاهب باطله
بسیار است ذکر آنها باعث طول کلام میشود و هر کس که باحوال جمیع این مذاهب
و فرقهای ایشان رسد رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید مرتضی رازی و کتاب
ملل و نحل محمد بن عبد الکریم الاشعری الشهرستانی که تمام این مذاهب مفصلا در
آنجا ثبت است. تتمه: چون بیان مذاهب متفرقه این امت نمود قدری از امم
سالفه را مانده است و در میان است چون امم سالفه مانده است و چون حضرت رسالت
بیان فرمایند از فرعون و سامری این امت غصب خلافت نمیکردند این مذاهب نمیبایست
باشد صابئین جماعتی اند که عبادت کواکب میکنند و [illegible] بعضی از
انبیاء و معاد دارند و بعضی گویند دین آن میان دین مجوس و یهود است و دینی نیز دارند
و بعضی طایفه اند [illegible] و بعضی گفته‌اند دین ایشان [illegible] و [illegible]
[illegible] مذهب جنوب کوی است در نصف النهار [illegible] و بعضی گفته‌اند
[illegible] و بعضی [illegible] در جزیره [illegible] موصل [illegible]

میگویند داییان بر رسول دارند و بعضی میگویند طایفه اهل کتابند و فقها اجازت داده‌اند
در جزیه از ایشان گرفتن و گرفتن زن از ایشان مطلق اگر که سستیان از اصحاب ما و شیعی
و سهیل صابئیان اند و در بعلم زنادقه مشهور است و این طایفه متمسک
به بعضی شده‌اند و بقدیم عالم قائلند و در کتاب مجمع گفته‌اند زنادقه قومی از مجوس اند
و دو الهین اند بعضی گفته‌اند زندیق ماخوذ از زند است و زند کتابیست پهلوی است
از زردشت و بعضی گفته‌اند زنادقه قومی اند که در اسلام بهم رسیده‌اند از اصحاب
عبدالله بن سبا و این عبدالرحمن را بطل نخجی عثمان برانگیخت و جهال سبعیان
را گمراه کرد که بخدای علی قائل شده و در مفاتیح العلوم گوید زنادقه از مانویه
مجوس اند و اصمعی در قاموس گفته است که زندیق معرب است از زن دین
و الحبل یهود از امت موسی اند و بمذاهب مشبهه و مجسمه اند و فرق یهود
ایشان بسیار است قبطی و سامری و یهودی و اسرائیلی و عبرانی و عزیری و داودی
و جالوتی و یهود خذلهم الله در باب تجسیم باری تعالی استشهاد از تورات میاورند
و آیات چند را از تورات وضع نموده‌اند و قایل شده‌اند که در نزول تورات آمده
انا اد ...

آن آیات بعبرانی اینست و آیه را بطور عبرانی می نویسند و آن اینست انوخی
اذونی الوهیخا اشر هوصیتی خامی ارص مصرای می نبط و ادیم
لو بیر لخا الوهیم اهیریم الیانانی گویند که ترجمه آن که عبارت است از
تمام احکام شدیدها و بیهابنی بعبرانی آنچه خواسته شد از امر و نهی و فضایح و محرمات
و حلال گفته‌اند و بعینه ... الهام شد و ... تمام شد
مثل حلال دانستن شراب ... و بنی اسرائیل ابداع کردند و قبله کنند انتهی
بیت المقدس را خراب کرد و تورات را سوخت بخوبیکه کسی تورات را ندید و نخواند و تا شش
در میان نبود با وجودیکه قائلند که حرمت شراب را حرام کرده‌ام و شراب ... در کلم داخل
هیکل شوید یعنی بیت المقدس و این موضع ایشان این است که در باب حلیت
شراب دخل کرده‌اند یا این و ... ... اتاو ... یا این
بسیح ... و اینها استعمال حضرت لوط با دختر
ناکرده این زنا و بهانه را داخل تورات کرده‌اند و در باب تجسیم باری تعالی استشهاد
از تورات میاورند و میگویند موسی گفته است که خالق بنی اسرائیل از مصر چون

آمد و این است انوخی ... ملحاما اذونای ... یعنی دیدیم
مرد زره‌پوش ... که خدا نام او است خالق بنی اسرائیل و جای دیگر میگوید
دیدیم خدا را که خوابیده بود و کف پای او در نظر ما مثل فیروزه بود و بالماس میمانست
و جای دیگر میگوید که خدا را دیدم چیزی در پیش ایستاده عصایی در دست او بر ... آهنی داشت
و بر بازوی وی چیزی بسته بود و در باب ایوب علیه السلام میگویند بهتان که این ... و بهانه
نام را ابتدا از وی گرفته‌اند ... ابتلا شد ... بلاها ... و بعضی
از انبیا قائلند که حضرت شعیب علیه السلام کافر میدانستند و عزیر بن شرخیا را پسر خدا میدانستند
و گویند یهودا بن یعقوب علیه السلام با عروس خود جماع کرد و حضرت یوسف را
سجده کرد و زلیخا در خواب او ... رسید و او میدانست و هیچ نگفت
و هرون علیه السلام باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله پرست کرد و گویند چون عزرائیل
بقبض روح موسی آمد ... فولاد در دست داشت
زد و یک چشم عزرائیل را کور کرد و هنوز کور است و یک چشم دارد و حضرت
مسیح و مادرش را بزنا متهم میدارند و گویند خدای تعالی دنیا را در شش روز آفرید
روز هفتم

روز هفتم شنبه بود یعنی شنبه در آسمان به پشت خوابیده پا بر روی پا نهاده است که از کثرت
برای این است که شنبه را حرام است چون خالق در آن پلید متولد شد او پیغمبر مبعوث شد
و چون خروج کند او را خدا میدانند و عدد انبیا را صد و بیست و چهار هزار نمیدانند
و به نبوت پیغمبر قائل نیستند و نسبت پیغمبر را در تورات که حضرت صاحب الزمان میدانند
و انکار ... ایشان بر این چند کلمه اختصار نمود نصاری خذلهم الله گفته‌اند
و معتقدند که ... در حوالی بیت المقدس و مرا طلب نمایند جمله نصاری گویند معبود جوهری است
از اقانیم ثلثه یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبارت از ظهور و ذات باری تعالی است
و روح کلمه ... است و آب و ابن و روح القدس اشاره بآنست و اقنوم آب مراد
وجود است و اقنوم ابن علم است و اقنوم روح حیوة است و اقنوم آب را قدیم میدانند
و این را گویند کلمه است و اقنوم سیم روح القدس است و گویند معلومات تا جوهر بود
باعرض ... بود لابد باید که جوهر باشد و گویند ذات قدیم مرکب بود و لازم
بنحو ... باشد چون ... باطل ... واجب ... خدا
... طوایف ایشان سه فرقه اند ملکائیه ...

نیز نسبت بآن ملت دهند گویند که ثالث ثلاثه است و نفس [illegible] در خارج [illegible] عیسی و مریم
باشند و اتحاد و حلول [illegible] جمیع مسیحیه [illegible] و اکثر فرنگان و اهل ایران و ارباب [illegible] گرجستان
و مصر و [illegible] و توران و [illegible] و اسپانیا [illegible] روم و انگلیس و آلامان و [illegible]
[illegible] ملکانیه [illegible] دیگر نسطوریه نامند و عیسی را پسر خدا دانند
و بعضی خدا دانند و بعضی از ایشان [illegible] یک جزو دارند و بعضی گویند
روح او خدا است و تن او آدم است و بعضی گویند معنی پسر خدا بودن آنست که خلق او [illegible]
بلا [illegible] و روح القدس است [illegible] اگر پرسند از ایشان
که مراد از عیسی [illegible] گویند از بهر آنکه [illegible] لاهوت و گویند که
معنی آنکه روح الله است [illegible] و یکذات است و دو شخص [illegible]
[illegible] شخص در [illegible] اصفهان [illegible] نصاری
ایران و گرجستان [illegible]
و بلغار [illegible]
[illegible] جنوب و [illegible] عبارت [illegible]

دان در

و آن در مغرب ظلمات [illegible] که در حوالی ظلمات [illegible] و [illegible] کوه بلور [illegible]
و ملکانیه [illegible] و یعقوبیه [illegible] گویند
اتحاد بذات بود از ناسوت و لاهوت شده و معقول باطل [illegible] زیرا که
نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب است پس اتحاد
صورت نبندد که یکذات و دو شخص داشته باشد و اگر صورت داشتی لازم
بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو محالست و بعضی نسطوریه
گویند [illegible] کلمه با ناسوت مسیح را [illegible] گردانید
پس عیسی [illegible] اقنوم و بعضی از نسطوریه [illegible] حلول [illegible] و بعضی گویند
اتحاد [illegible] که کلمه [illegible] تاثیر کند چنانکه صورت [illegible] تاثیر کند [illegible] آنکه
تاثیر [illegible] روم [illegible] المقدس است [illegible] اکثر روم
[illegible] عراق [illegible] و بعضی از
انگلیس و فرنگ [illegible]
[illegible] و بعضی از اهل نوبه و حبش و سودان و فرنگیان [illegible]

[illegible] و در معموره [illegible] نصاری
آنست که گویند کلمه [illegible] مسیح [illegible] آن کلمه [illegible] مثل [illegible]
و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی [illegible]
[illegible] مسیح پسر خدا است و از خدا پدید آمده [illegible] گویند
بسم الله الاب والابن وروح القدس الرحمن الرحیم
الله واحد و کتابهای آسمانی [illegible] چهار پیغمبر نازل شده [illegible]
عدد از پیغمبران قایلند و بعضی از ایشان [illegible] پیغمبر قایلند حضرت موسی و داود [illegible]
[illegible] و گویند کتاب انجیل [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] چهار نفر از حواریین [illegible] متی و یوحنا و لوقا و مرقس
نوشته [illegible] در میان [illegible] چهار انجیل است [illegible]
از حلال و حرام [illegible] نیست بلکه [illegible] احوالات آنحضرت
[illegible]
[illegible]

با چهل روز در زمان

با چهل روز در زمان پادشاهی پیلاطوس و بعد از آن زنده شده بآسمان رفت و اصلا
در انجیل شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت موسی ع و احکام توریت در مسائل عمل میکنند
و گویند مسیح نیامد که دین موسی را باطل نماید و بنی اسرائیل را [illegible]
تا تمام کند [illegible] دین موسی [illegible] نصاری [illegible] خلاف کنند و بعضی گویند
[illegible] و بعضی گویند [illegible] و بعضی گویند [illegible] و ملازم ذات
[illegible] و بعضی گویند [illegible] صفات و گویند [illegible]
[illegible] از لاهوت [illegible] آنکه [illegible] تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا [illegible] مذهب نصاری [illegible] گرجستان و فرنگان [illegible]
[illegible] و نصاری [illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز خان گویند [illegible] و بعضی از سلاطین مغول و بعضی
گویند [illegible] چنگیز خان بوده [illegible] چنگیز خان
[illegible] اسلام آورده [illegible] و جمع فرق نصاری [illegible]

علیهم السلام از برای کفاره پدر خود حضرت ابو البشر علیه السلام که گندم خورده بود در جهنم بود تا
عیسی علیه السلام آمد و کلید در جهنم را خراب کرد و ایشان را نجات داد و همه جهنم خراب است
و غسل واجب و مطهرات و نجاسات و استنجا کردن واجب نیست و صوم و صلوة
و احکام شرعی در مذهب این دو فرقه واجب نمی‌دانند هر گاه در کلیسیا
کرده شود و آنچه که در پرده است از ایشان ساقط می‌شود و بعضی از طلاق به همه احکام
تورات عمل می‌کنند و در باب میراث و اکثر شرعیات نیز متابعت تورات می‌نمایند
و در باب پیغمبری حضرت رسالت و این دین چندان کفر و زندقه گفته‌اند و
گناهها بر دین و دنیا کرده‌اند که در بیان نمی‌توان نمود و گشت ایشان بهشت را
بکرور پول می‌فروشند به هر کس که زر بر دهد و هر کس از مرد و زن گناهی کند و نزد
علماء ایشان بیاید و اظهار گناه و تعداد آن می‌کند او را [illegible] تجدید توبه
در عوض گناه پیش‌کش و چند روز [illegible] اکثر محرمات را حلال می‌دانند
مثل شراب و گوشت خوک و زنا و غیره و همچنین گویند عیسی علیه السلام شراب خورده و امر
بجواز شراب کرده و گفت این نعمت خداست من پسر خداام و دیدم
از ایشان [illegible]

در همان است و گفت [illegible] هر کس شراب را بخورد و گوشت خوک را بخورد و با او نجس می‌شود و گذری
که در کلیسیا می‌خورند [illegible] فلما اغر [illegible] ذلک و الکفر در مذهب ایشان
بسیار است بدین قدر اکتفا نمود — دهریه از جهره اند هر چند بعلاوه انکار
دین جمیع انبیا می‌کنند که گویند صانع عالم دهر است و گویند و ما یهلکنا الا الدهر
ثنویه
و آن سوفسطائیه دارد و ما [illegible] و جمله گویند [illegible]
محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] افلاطون و سقراط و بقراط و [illegible]
انبیا بوده
نمی‌دانند و بعموم عبادات که [illegible] کنند و گویند دنیا قدیم است و دنیا را آخر
ما گم می‌کنیم [illegible] که از [illegible] و [illegible] نمی‌بینیم زیرا که بعقل
ما در نمی‌آید و چیزی که [illegible] حکم [illegible] نمی‌کنیم و جنس خوک و غسل
جنابت و سایر اغسال واجب نزد ایشان [illegible] اما مسکرات حلال می‌دانند
و گویند وطی [illegible] غیر [illegible] حلال است زیرا که [illegible]
در آن مجامعت [illegible] طبیعت و عناصر اربعه
قائل شده و در کتابی از آن ملعون دیدم نوشته که لا اله الا الله

المرسلین و در اول هر صفحه این قول نوشته بود و چهار نقطه گذاشته بود و آتش و باد
و آب و خاک و در قرآن کتب شهادت آورده بود و با ثبات طبیعت و عناصر اربعه و توهم
آن کفر و زندقه بود — براهمه و [illegible] ایشان بسیارند و بعضی از ایشان به نبوت حضرت
ابراهیم علیه السلام قائلند و [illegible] بعضی انبیاء علیهم السلام قائلند و برهمن هندی و اتباع
او گویند صانع عالم نور است چون نور [illegible] سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه
همه به تجسم باری تعالی قائلند و همه به تناسخ اعتقاد دارند و گویند اول انسان [illegible]
و بعضی از ایشان عیسی پیغمبر بود و اکثر بوجود انبیا قائل نیستند و گویند بعثت انبیا قبیح
بود و از بهر آنکه انبیا هر چه گویند اگر موافق عقل باشد موجود عقل کافی است و اگر خلاف عقل باشد
زنهی قبیح پس حسن و قبیح اشیا نزد ایشان عقلی است [illegible] گویند که زعفران بر پیشانی
مالیدن علامت ایمان است و چون ابراهیم را در آتش انداختند زعفران [illegible]
خداوند عالم [illegible] فرستاد تا [illegible] و این آتش
گلستان گشت و [illegible] عظیم دارد و عبادت عناصر اربعه [illegible] می‌کنند و [illegible]
[illegible] را می‌پرستند و [illegible] نور خدا می‌دانند و [illegible]
می‌کنند

می‌کنند و [illegible] معاد روحانی و جسمانی نیستند الا [illegible] روحانی قائلند و گویند ارواح
معذب می‌شوند از بهر آنکه به بدن حیوانات دیگر داخل می‌شوند و نفسی که بد و کریه است اگر
در زیر قطب شمالی است [illegible] الم سرما گرفتار است و اگر در زیر قطب جنوبی ماند [illegible] گرما می‌شود
و بعضی ارواح مسخ حیوانات یا مؤذیات و بعضی از ایشان [illegible] و در زیر [illegible]
تناسخ
حسن و [illegible] تناسخ جمله فلاسفه و بیشتر نصاری و [illegible] فرقه براهمه و [illegible] و
در [illegible] و صابئین و طبیعیون از حکما و بعضی از ایشان
و بعضی از فرق مسلمانان و [illegible] سبعیه و جهال اهل تصوف و حکماء سوفسطائیه
بتناسخ قائلند و گویند تناسخ چهار نوع است نسخ و مسخ و رسخ و فسخ پس نسخ در
اجسام انسان بود و مسخ در بهایم و طیور و انواع حیوانات و فسخ در انواع
حشرات الارض و رسخ در انواع نباتات است و گویند که انسان را
در اصناف چهارگانه تناسخ کنند بقدر مراتب ایشان و همیشه می‌گردند از جسدی
بجسد دیگر و گویند عالم قدیم است و خرابی عالم [illegible] نیست و حشر و نشر و قیامت
و حساب همه محال است و گویند قیامت عبارت از [illegible] آن که روح از بدن [illegible]

ببدن و کردار ایشان را در حساب دیگر آورد جهت آنچه هم شعبت بسبب جمال خسرو شیرین روح
که در ایران آن سان بود در آن جهت دلیری بودی که در اینجا گویند بدحال زن است و هر که
در آن دور کسی را کشت در این دور کشته می‌شود و هر که در آن دور زنا کرد در این دور
مادر زنا می‌کنند و مقالات ایشان بسیار است بدین قدر اکتفا نمود مجوسی مجوسی
که مراد گبران باشند از خود اثبات آنکه حضرت ابراهیم را نبی می‌دانند و گویند
این کتاب را که داریم صحف حضرت ایشان است عقیده ایشان آنست که عالم را صانع است
یزدان و اهرمن نزد ایشان را گویند و اهرمن شیطان را گویند و گویند چون یزدان بی‌همتا
عالم را آفرید اندیشه کرد که مبادا ضدی باشد که عدوی من باشد شیطان
از آن اندیشه پدید آمد و بعضی گویند از دو ایشان شد و او را دو شاخ بدبد که اهرمن
پیدا گردید و اهرمن در بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرده یزدان را دید و در جای خود
آمده بود و شر و فساد از وی پدید آورد و یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکر وی
باشند و نیز لشکر اهرمن از شیاطین باشد جنگ کرد و خرابی در میان
ایشان در افتاد چنین روایت است و اهرمن را با ملائکه صلح کرد و شر را
قرار گرفته

47

قرار گرفته بعضی گویند پس ملائکه نهادند که تا مدت معین اهرمن در عالم باشد
و چون مدت تمام شود اهرمن از عالم بیرون شود و شر کم شود و گویند یزدان و اهرمن
هر دو جسمند و بعضی گویند یزدان جسم است و اهرمن نه و یزدان مطبوع است و شر
شوند و افزوده شود و قرات و شر را از اهرمن سنده نهد طلیعی کرد یزدان
چنین در عالم خیر و شر بود لازم بود که عالم را خالق بود و ما نوبه اعتقاد چنین دارند که
و گویند خیر و نور را یزدان فرمود و ظلمت و شر از اهرمن است و بعضی گفته اند مبدأ
نور و ظلمت است و بعضی گویند یزدان و اهرمن هر دو قدیم اند الا آنکه ابتدا خیر نمود
و شر را ایشان گویند جسم را خالق است و قومی گویند جسم را خالق نیست
الا آنکه در خارج خالق با نور و خالق خیر و خالق شر و جسم خیر و جسم شر
از او پدید آید و گویند پدر سلاطین کیومرث است و گویند زردشت پیغمبر است
کشتن گرگ را واجب دانند و کشتن حشرات و موذیات را ثواب دانند
و جمیع انبیا را عبث دانند و بعضی اهرمن را فرشته گویند و در داستان فرزنده
و زردشت را پیغمبر دانند و چنین عقیده می‌کنند زن و مرد در اعیان می‌کنند

یزدان

نزد قاضیان خود که عبارت از علمای ایشان باشد پیر نیرند و قاضی دهن سال
می‌بندد و هوش سنگ می‌گذارد و جای عود و کس ایدر و ایدر جای سنگ می‌ایستد
و ساش کاو برادر می‌باشد تا هر سنگ را بر پا می‌گذارد و پیش ایدر کرد
ابرار است می‌کند و بر دم سنگ میر دود و قاضی بار شاش
می‌باشد و اما نیز بدین دستور این عقد ایشان است در زمان حیض را
از خود دور می‌کنند و در ایام حیض مبلغ از زندر دست برکاسه کوزه بلور ازد
و در دلالت خود از رساخته زبان دهن می‌بندند و مدت حیض می‌نشینند
تا در آنجا پاک شوند و آب سر دو غسل می‌کنند و موی خود را در دستمال می‌گذارند
و با کوهها سر بدو بربع بر پشت میخواباند با جاهای خویشند و بهر سیاه
همراه می‌برند و در ان بر بالای سر هر که رکن گذارند و بعد از دعی که یحمد
تا نهار بخورد و این غسل بسیار است بدین چند کلمه احوال ایشان را
بیان نمود اهل خیال دین این شیعه بین مجوس است و اعتقاد ایشان
نوع نداوند و بعضی از زنادقه و اهل زرباد مجوس بر بنی ثمرا اند و دنیا را
قدیم نیز

[illegible]

48

قدیم دانند و الکرات ایشان اطراق بر ایشان اند و بیکی از رستم بر شد و در بتخانه‌ها
صورت رستم را کشیده اند و به طبیعت قائلند و بتان هم دارند که عبادت می‌کنند
و تمسک شریعتی نشد ایزد و حکما در میان ایشان بسیار است و احکام نجوم را خیر و شر
و به شعر و بحال غایت نسبند معنویه اخطاریه نیز از مجوس اند و اصحاب مانی
نقاش اند که در زمان شاپور بن اردشیر بهرام رسیده و وی حداث کرد
میان مذاهب گبران و ترسایان که زاد ایجاد و از این دو مذهب حضرت مسیح
قائل شد نبوت بود و حکیم ایشان تو بو مغیسیرت و اعتقاد وی این بود که عالم مرکب است از
دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر دو حی اند و خیر را از نور می‌دانست و شر و بدی را
نسبت بظلمت میداد و می‌گفت موذیات و حشرات را ظلمت آفریده است زیرا
که حکمت خلق اینها را نمیزاست و بجهان دیگر در خلق اینها عبث است و در آن منفعتی
نیست و حکیم سیاه بین را است لکن که هر نوع را راست و بهار و زر نعل
میروید علیحده و گویند که اختلاف الوان در ابر و الوان ایشان از جهت امتزاج
بدن است همه دانی تقدیر مقدر قسیر و انواع حوادث و بیماریها و بلاها را در اقسام غلبه را

مانویه

و سیل که با جوش جوی که او گویند شکم اگر به بابت تعالیجو بهتر بود هر دو حرفت خواهند
بلکه شاید دوست در ابراز دن او کشند و ظرحمی کار هم را حلال می دانند
و گویند هر درختی را که بار آورد و تو بخوری و خوردن میوه آن او را لا و گویند هر فرزندی که از دختر
خود بزاید انجیب تر است از عمه و خاله و نکاح تا لاید نیست الا آنکه می دانند از
کدام خانه بر می آید و را او را تربیت می کنند و کفر و زندقه ایشان بسیار است و از این
قدر اکتفا نمود و طبیعیون طبیعت بی شعور قائلند و گویند اشیا بخودی خود
مکون میشود و الا در آنکه انسان می گویند که نطفه در رحم مادر می افتد مدور میشود از جهت
آنکه بطبع مدور است لا آنکه بواسطه حرارتی که در رحم است نضج می یابد و بدین
سبب نطفه چهار طبقه میشود طبقه محیط محدود یعنی آنچه غلیظ است در محیط
می آورد و در سطح اعلای نطفه سفیدی پیدا می شود و آنچه در زیر سطح اعلای آن متصل
سطح اعلی و آنچه لطیفتر است بالا برگرفت بدین سبب چهار طبقه می شود و طبقه
اول مرکز را که در میان نطفه است سودا میگویند و دوم صفرا و خشک است و طبع
دارد سوم که لاجرم بجای خاک افتاد و طبقه دویم را بلغم و سیوم را خون می گویند

بلغم سرد و

بلغم سرد و تر است و طبیعت آب دارد لاجرم بجای آب افتاد و طبقه سیوم را که محیط است
خون میگویند و طبیعت هوا دارد و هوا گرم و تر است لاجرم بجای هوا افتاد و طبقه چهارم که محیط است
صفرا میگویند گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد چون نقطه
چهار عنصر و چهار طبیعت بهم برسانید و این جمله در یک جا بود و بعد از آن هوا الیه که زینه
معادن و نباتات و حیوانات با جمله پدید آیند و نهالت اعضای اندرونی و بیرونی پدید
شوند و اول نطفه مدتی علقه است و بعد از آن مضغه میشود و در میان مضغه عظم و عروق
و اعصاب پیدا می یابد و در اول چهار ماه و نوبت آفتاب آغاز صورت میشود و
به تدریج حس و حرکت در وی پیدا آید و او را روح گویند که آن حرکت خواصه عناصر است
و در ماه نهم نوبت مشتری رسد بر این عالم آید و این را گویند بطبیعت قیش و بدون
تاثیر خالق که بره و همچنین گویند ابر در آسمان دود است و شهاب بخار زمین است که
تا بر سد و میسوزد و بعد و باران بحرارت آفتاب منعکس میشود و در ابر بسته میشود
و باران میشود و همچنین تگرگ که زمهریر رسد در حین نزول برف میشود و زلزله بخار
زمین است که در جمع شد زمین را منفجر میکرداند و بیرون می آید و قوس و قزح عکس آفتاب

ملاحده

است فصل [illegible] فرقه عالم را قدیم میدانند و نفی صانع می کنند و صانع را بعضی علت
اولی خوانند و گویند عالم معلول علت اولی است هر دو با هم اند چنانکه قرص آفتاب و
روشنی گویند اول چیزی که از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن بمنزله دویم است در
علت اولی در عدد نه در قدم و از عقل کلی و افعالی خواهند و گویند این عقل را
در قرآن مجید از قلم خوانند و تاثیر این در نفس همچنان تاثیر قلم است در لوح
و گویند نفس آن لوح است که در قرآن یاد کرده شده و نفس را دویم خوانند در عدد و گویند
عقل جز و نیست و بران بنگرد که بد و نفع از ضرر بداند و قوتی است از قوتهای نفس
کل و گویند عقل ساکن است و حرکت نکند و نفس در عقل بالا است و همیشه متحرک است
و نفس چون خواهد علم علت اولی را بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل چنین
مشتاق علت اولی شود و بواسطه علت عقل بعلت اولی رسد و گویند علت اولی
داننده عقل معلوم اوست و جز این هیچ فایده ندارد و گویند جاهلیت اکثر بربالای
ولیش زیاده به یک نیک انتشار و همچنین جاهلیت آنچه در زیر است انسانی بهر آنکه
نفس همچنان [illegible] شنیده گویند هرچه در زیر فلک قمر است معلول طبایع و طبایع

معلول نفس

معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی و بعضی از ایشان گویند زمان محیط جزئی
زمان باشد و نفس محیط عقل علت اولی محیط عقل یعنی علت او را صانع خوانند و گویند
بعد و وجهات در اند و بعضی گویند در مبده عقول عالم اسفل عاشر است یعنی فلک قمر و عقل فعال
و واهب الصور نام اوست اما بیشتر بر آنند که عقل عالم علوی هر دو فعال اند و هر دو مبادی عقول
و نفوس عالم سفلی اند از آنجمله است که عقلا از افلاک قمر فایض شده هر ذره [illegible] بالای
از فلک شمس فایض شد عقول و نفوس عالم علوی و تمامی کواکب و ثوابت و سیاره که آن
و سیارات کارکنان عالم سفلی اند و تفاوت میان آدمیان بلا از جهت خاصیت از منه
از سعادت و شقاوت و ملاحت و زیرکی و همت و خساست و در لطیفی و توانگری و عزت
و خواری همه از چرخ گردنده بینند این را از عقول و نفوس عالم علوی و از کواکب و ثوابت
و سیاره می شمرند و گویند که آتش [illegible] نفس فلک است و گویند عالم و
معلوم عالم همیشه بوده اند و علت اولی را اجزا از صانع بودن هیچ صفت نیست و گویند از عقل
مجرد و عقل دویم فلک نهم پدید آمد و از عقل دویم عقل سیوم فلک ثوابت
برآمد و از عقل سیوم فلک ثوابت پدید آمد و از عقل سیوم عقل چهارم فلک

زحل برابر اید و از عقل چهارم نجم فلک مشتری برابر آید و از عقل پنجم عقل ششم فلک مریخ برابر آید و از عقل ششم عقل هفتم فلک شمس برابر آید و از عقل هفتم عقل هشتم فلک زهره برابر اید و از عقل هشتم عقل نهم فلک عطارد برابر آید و از عقل نهم عقل دهم فلک قمر برابر اید پس عقول ده باشند و افلاک نه و گویند ایشان خود بهم رسیده نه علت اولی اخری بوده اهل تحقیق از حکماء گویند عوالم جز الله تعالی بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محسوسات است و ملکوت عالم معقولات و عالم محسوسات عالم شهادت و عالم اجسام و عالم خلق و عالم سفلی گویند و عالم معقولات را عالم غیب و عالم ارواح و علوی و امر گویند و موجودات عالم ملکوتی بر دو قسمند قسمی که از عالم اجسام هیچ تعلق و تصرف و تدبیر نیست و ایشان را کروبیان گویند و آن نیز بر دو قسمند قسمی آنکه به عالم تعلق و عالمیان اصلا خبر ندارند و ایشان را ملائکه مهیمه خوانند و قسمی دیگر آنند که ایشان حجاب بارگاه ربوبیت اند و واسطه فیض ربوبیه و عقل اول را باصطلاح اهل حکما اهل جبروت گویند و روح القدس در صفت اول از ایشانست و در ملأ اعلی این عظیم رتبت و ملک را باعتبار قلم و ملک باعتبار عقل اول گویند و همین عقل است که از رب

نور این عقل

رد و این عقل در صف اول از ایشانست و روح القدس که او را جبرئیل خوانند در صف اول ایشانست و قسمی دیگر از موجودات ملکوتی است که در سموات تصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت اسفلند و چندین هزار از ایشان بر معادن و حیوانات و نباتات موکلند لاجرم بر جوهری ملکی موکل باشد و گویند هیچ ملک نباشد که بر گیاه افزایند در درخت و زبده ملکوت اسفل مرکبست از دو عالم جسمانی و روحانی و او کاملترین موجودات است و مقصود همه از آفرینش اوست و از ارواح سفلی که ایشان را جن نام نهاده اند و شیطان خوانند منقسمند بهر اهل ملکوت اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب وحی اند و در معلومات و ماهیات خلاف بسیار است و عالم اجسام بر دو قسم اند سمویات و ارضیات اما سمویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیار و افلاک سبعه و کلیه ارضیات یا بسیط عنصری و آثار علوی چون رعد و برق و ابر و باران و مرکبات چون معادن و نباتات و حیوانات برد و بزرگ که نهایت نیست و گویند آدمی چیزی که باری تعالی اول آفرید جوهری بود که از جوهر عالم کبیر گویند و بجاده و بواسطه تجوید خود آفرید و جوهر اول روح و عقل اول و روح اعظم و روح آدم مثالی است که دال کل اوله و نور الکل جوهر ادنی

کسی بداند بجز از آنکه از جمله آنکه بقابست ثبوت الطیف و دانا و محبوبست و بغایت حاضر و مشتاق همیشه در اشتیاق حضرت الهی باشد و هرگز بلطرفة العین از او که حضرت غایب نیست و بواسطه جواهر اول فیض را از مبدأ فیض میرساند و هیچ چیز این تقرب را انداز در جوهر اول واقع حضرت را خطاب و کلیم با اوست و او خطاب با تمامت موجودات و خطاب این جوهر جز بولیس مفردات عالم را و مفردات عالم عقول و نفوس و افلاک و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را بنوشت خطاب آمد که مرکبات را بنویس و مرکبات عالم حیوانات و نباتات و معادن اند و در مبدء انکار معاد از این اقوال ظاهر میشود و تمام شد اولین مقالات فلاسفه و تفسیر علی شان ذو چون طول در کلام ایشان بود مختصر نمود اهل نجوم بعضی عالم قایلند لاقبیل از ایشان و گویند قسمی تعلق ببروج دارد یا چهار طبایع بروج بر آتش و هوا آن بدید نیامد و تا آنکه ابتدا از حمل کنند و گویند دوازده هزار سال شمسی قسم حمل بود و در برج حمل بود و از این حمل برج آتشی است به یک عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار سال تا قسم ثور و ثور ارضی است و به عنصر هیچ حاصل نشود زیرا که ابلیس گرم و خشک و یکی سرد

دار ناهار

و ثور ده هزار سال قسم جوزا بود و جوزا گرم و تر است چون قسم طبیعت برابر شد سرد و خشک و گرم و تر نباتات بدید آید و چون دور بسرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام شود و حیوان بدید آید پس قسمت سرطان هم ده هزار سال بود و ستاره در این دور باد و بر نخیزد هزار سال ملک زحل شرار است بودی و همچنین تا بقمر رسد هزار سال آخر شریک قمر بود و گویند چون دور تمام شود آسمان طبق شود و عالم خراب گردد و زمین آب فرو رود و دور اسد و سنبله و میزان هیچ حیوان بنیان نباشد و چون در عقرب رسد حیوان بدید آید و در قسمت بروج آبی پدید آید حیوان پس بقول ایشان هر سی هزار سال عالم خراب باشد و هشت هزار سال آباد و همیشه باین ترتیب باشد و باز خراب شود و ربع مسکون را آب ببرد و طوفان شود و چون خراب در آباد شود در آن ربع آب شاید و عمارت بر برابر گردد و مقالات ایشان بسیار است بدین قدر اکتفا نمود والله اعلم

باب دویم در شرح حال حضرت فاطمه زهراء سیدة النساء حضرت صبیه زکیه حضرت خاتم الانبیاء مادر ائمه معصومین امام حسن

احوال سیده النساء فاطمه زهرا

خدیجه کبری بنت خویلد ابن نوفل ابن عبد العزی است و القاب آن حضرت
بسیار است مثل صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و زهرا و بتول و عذرا و سیده
نساء العالمین و نام آن حضرت در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه یعنی بریده شده
از بدیها و قطع کرده است شیعیان خود را از آتش دوزخ و در کتاب جاماسب
خورشید جهان و در کتاب زبور شاه زنان و در صحف ابراهیم حق تعالی
نام او را نور فرموده و در توریت عاب و در انجیل میمونه و در کتاب
خرتا تاج النساء و در کتاب یونانیان حبیبة الله و در کتاب کلمی این
مسطور است و حدیثی می گویند که مالک با جبرئیل پیغمبر را از زبان بهشتیان با یار سخن
می گوید و نام او مطلوبه است و تسمیم رسیده و دو شمائل او در جهنم است و خدا طالبان او را
بد مانع و مهار کرده که بجهنم برد و هر لوار جهنم جهنم است و سعرت تعالی و بعضی گفتن آنکه حضرت
امن المتوکلون. و لاکه احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه متواتر است بر
جلالت و فضیلت و عصمت او است که سید زنان عالمیان و اشرف زنان جهان
و اهل بهشت است از آدمیان و حوریان و جنیان شرف و بزرگواری او زیاده است

برادران گور

بر زنان حضرت رسالت پناه و زنان انبیا و زنان ائمه معصومین و دختران ایشان صلوات الله
علیهم و هر سه ام البشر حوا و اقلیما و عناق خواهران آدم و هاجر و ساره زنان حضرت
ابراهیم و دو اسماعیل ولیا زنان یعقوب و برادران دیگر زلیخا و یلهها زنان یعقوب و صفورا
بنت شعیب و یوخاوید مادر موسی و ام کلثوم خواهر هرون و موسی و زلیخا زن یوسف و بنیامین
خواهر آنحضرت و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و حنه بنت فاقود بن قبیل زوجه عمران
بن ماثان و ایشاع زوجه زکریا و عرتا ام دختران لوط و ساره و دختر ماشیر بن یعقوب
و بلقیس بنت شرحیل بن الهدهاد زوجه حضرت سلیمان و مریم مادر عیسی و هند مادر ذی
القرنین سلام الله علیه و او را زهرا می گویند که این می گویند چون در محراب عبادت می ایستاد و در نور صبح
از نور جمالش تمام خانه های آن سفید میشد و در ظهر چون بنماز می ایستاد تمام مدینه و خانه های
آن زرد میشد و در وقت عصر چون بنماز می ایستاد روی مبارکش سرخ میشد و خانه های مدینه
سرخ میشد و بتول عذرا بجهت آن می گویند آنچه زنان از حیض و کثافت میدیدند او نمی دید
در بهشت دختری نبود که بحضرت آسیه حوا او بیشتر بود ولادت با سعادت
او در سال پنجم بعثت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله واقع شده در روز جمعه

ولادت حضرت فاطمه

رسول خدا از بهشت طیب حال فرمود و چون حضرت صدیقه رضی الله عنها بعد از رحلت آنحضرت تا
فاطمه را از ایشان فرید و جبرئیل از جهت تسلیت او که با او سخن می گفت و حدیث می گفت و با بند
معتبر مرویست که اولاد و فات حضرت سید المرسلین چون آنحضرت مهموم و محزون و غمناک
بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد و قصص و اخبار آینده را تا روز قیامت و آنچه این
است می گفتند و خبر می گفت و آنچه واقع می شود تا آخر شدن دنیا و آنچه ایشان
این است و خلفای جور از بنی عباس و بنی امیه و غیره و سلاطین کفر و اسلام در تمام
جهان جمیع همه را فرموده و حضرت امیر المؤمنین می نوشت و آن مطویات که مصحف فاطمه
می گویند و در نزد حضرت صاحب الامر است و مشهور است که سوره ها آن
مصحف نزد آنست و شیعیان سوره قرآن است و صاحب کشاف و ثعلبی و فخر رازی و
غیر ایشان علمای اهل سنت در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع آن کتاب هر حرف آیت
صراط علی حق نمسکه یعنی علی صراط حق است که آنرا بمنزله آیه یم دارند و این کتاب نیز
ساختند حاسم است و همه شش سوره قرآن این است ص و القرآن الی الم طه
عم لم یکن ین حم ق و القرآن ن و القلم سبحان الذی اسری کهیعص

دوم این کتاب

و مروی است از سلمان فارسی رضی الله عنه که بعد از وفات حضرت رسالت پناه روز از خانه
بیرون آمدم و در راه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملاقات کردم فرمود که برو نزد
فاطمه که تحفه از بهشت برای او آورده است خدا بر تو عطا فرماید چون بخدمت او رسیدم دیدم
فرمود که بنشین و در میان او ضیع نشسته بودم و در خانه زن نشسته بودم و غمگین بودم و فکر
می کردم در منقطع شدن وحی الهی و آمدن ملائکه بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد و سه حور
باندرون آمد که کسی بحسن و جمال چون ایشان ندیده بودم و خوشبوئی ایشان هرگز ندیده
چون ایشان را دیدم برخاستم و سوال کردم که شما از اهل مکه اید یا از اهل مدینه
گفتند ای دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار فرستاد از بهشت
جاودانی بسوی تو و مشتاق تو بوده ایم از آنکه بزرگتر بود پرسیدم
که نام تو چیست گفت مقدوده ام گفتم چرا این نام داری گفت از جهت آنکه
بجهت مقداد بن اسود خلق شده ام از دومی پرسیدم که نام تو چیست گفت ذره نام دارم
از سبب نام پرسیدم گفت از برای آنکه از برای ابوذر خلق شده ام از سیومی پرسیدم
که نام تو چیست گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت از برای آنکه از برای سلمان فارسی

اسلام که بر ... شد، ام حضرت فاطمه فرمود که از برای من رطبی چند آورده
هند کرده از نهالهای بزرگ از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر پس سلمان
گفت به حضرت فاطمه علیها السلام که از آن رطب با من دادند فرمود که ای ابن
افطار کن و فردا هسته آنرا برای من بیار و در پیش آن طبق ... گفتم جعفر ...
بر در آن خانه رسیدم ... رسید نداء ای سلمان مگر شک داری ...
حسن ... افطار شد ... که هسته در آن نبود دیگر به
حضرت فاطمه علیها السلام رفتم و عرض کردم که هسته ندارد فرمود این هسته نداشت
چالاکه این رطب از درختی بهم رسیده که حق تعالی آن را در بهشت غرس فرموده
تعیین و سکون آن ... در دنیا ... که اکثر روزها بلکه دو روز و سه روز
گرسنه بود ... روزها ... و شبها تا صبح به نماز ... و اکثر ایام ...
می گرفت و ... و ... که دو دست مبارک آن
صدقه از ...
تسبیح حضرت فاطمه که در میان است مشهور است متعلق بآن جناب است ...
السلام

تعیین ائمه

رسالت شفقت ... محمد ... جبرئیل ... از خدمات ... تسبیح
سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله ... تسبیح
... اول سبحان الله ... الله اکبر ... و در حدیث ... کلب ... از حضرت رسالت
... رسیدند اصحاب ... ستاره ... در خانه او فرود آید وصی من ... است
... ستاره در خانه ... چون ... شد ستاره از آسمان فرود آمد حضرت فاطمه صلوات الله
علیها ... تکبیر فرمود ... امیرالمؤمنین نزول نمود ... الحمد لله ...
این نعمت عظمی ... سبحان الله فرمود صحابه گفتند ... آنحضرت ...
... شده در حق او حق تعالی سوره والنجم را فرستاد وَمَا صَاحِبُكُمْ
مَا غَوَىٰ ... اصحاب ... آنحضرت ... چادر ...
... چادر ... آمد ... الکن ...
زنان ... در ... نشست ...
میکرد و ... امیرالمؤمنین
در زیر ... و ... دو ...

طعام می خورد و در ... شد ابر ... صاحب ... و ... آن ... بلا ... ما
بر دنیا و لذات ... آن ... قلاده از نقره ... در گردن کرده و بر در
پرده آویخته ... حضرت رسالت ... آن ... دید
میکرد ... آمد اول ... فاطمه ... دید ... آن
بدولت خانه ... داشتی ... با آنکه دیده ... حضرت ... پرده
... حضرت فاطمه صلوات الله علیها ... قلاده
و پرده را در راه خدا بتصدق داد ... خوشنود شد ... العمر با
... امیرالمؤمنین صلوات الله ... دیگر ...
حضرت ... در خشم و غضب ... حضرت ... ایمن ...
بنت عمیس ... نام ... سوره ... درست ... از دم
... و مخالف ... و جلالت و عصمت ... نداردند
ملاعین ... سوره ... آن ... شوهر ... صلوات الله ...
میدانند عدد اولاد از ذکور حسنین صلوات الله علیهم بود و محسن نام ... مرده
... فوت شده بود

ذکر عدد اولاد ائمه

... حضرت ... شهادت ... علیه العنه والنیران و فرزندان ... زینب
الکبری و ام کلثوم الکبری بود و عمر شقی آن حضرت ... بعد ... پنج روز ...
بعد از وفات حضرت رسالت ... پنج روز و بقولی صد روز ...
در حیات بود قاتل آن حضرت عمر بن الخطاب علیه العنه والعذاب ...
... دارد ... مبارک ... ولد ... آن
... غصب خلافت و بیعت کردن خلایق
... آن معصومه ... رحمت ... ارتحال نمود
... از منافقین ... ابی بکر و عمر ... جراح ...
... امامت ... از ... غصب کردند
و فدک ... عمر ملعون ... مهاجر و انصار ... بخش
... از ... نسبت ... بد ... بکر ... داده
آن حضرت ... ارتحال ... نسبت ... کفر ...
داوند ... این ... صحاح ... ابراد

نموده‌اند و آنحضرت ایشان را حلال نکرد و وصیت کرد که بر جنازهٔ او ابوبکر و عمر و غیر ایشان نماز
نکنند و همهٔ این امور را علمای عامه و فضلای ایشان در کتب خود ثبت و ضبط نموده‌اند بطرق متعدده و
همچنین روایت کرده‌اند از رسول خدا که فرمود فاطمه پارهٔ تن منست هر که او را برنجاند مرا آزار
کند و خدا را آزار کرده و جفای ایشان نسبت باو این بعینهم الفاعل بودند هر که فاطمه را آزار کند
خدا را آزار کرده و فضیلت و بزرگواری او را شنیده بودند و حق او را ندیده و دشنام دادند
و خوش شده او را و اهل بیت او را بسوزانند و او را حق غصب کردند و او را آزار می‌دادند تا کشته شد
و ابی بکر و عمر در مرض موت آنحضرت خواستند که ایشان را عفو کند و از جرایم ایشان در
گذرد آنحضرت قبول ننمود و از ایشان آزرده بود تا از دنیا رفت حضرت فعلیت فلا شلم
منقول است محمد بن ابی بکر گفت پدرم در وقت نزع در خطور من و خواهرش عایشه
و برادرم عبدالرحمن و عمر ابن خطاب میگفت محمد و علی اینجا حاضر شده‌اند و مرا بدوزخ نوید
میدهند و صحیفه در دست محمد است عهدهای ما در آنجا ثبت است بر من میخوانند و میگویند
مرجع ... تو و عمر و عثمان و معاذ بن جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابوعبیده جراح
در وقت نزع عمر گفت ... بیان میگوید این را از یکی بر او ... نشنیده
نهر ترکی

شماتت نکنند برادرم چشم بر نکوه گفت ای عمر ... بدان نمیگویم زیرا که من در غار با محمد
بودم و او گفت در حبشه در کشتی جعفر را ای نیم برادر در دریا ربت و من گفتم که
یا رسول الله من هرگز نمیخواهم بر نیم او و من بچشم خود مالیدن برید بدیم نمودار ان در
مدینه آنجا ... با تو گفتم تو را از ساحرت چنانچه نخواهی هم گرفته بود اما
الحق این روایت شد بسبب این اعتقاد فاسد و ظلمی که با اهل بیت کردیم
معذب و معاقب خواهم شد و بدعای حبیب رب محقق خلاص عمر بخندید
و گفت بازی میگوید و برخواسته با برادرم عبدالرحمن از خانه بیرون
رفت پس از رفتن ایشان گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت هرگز اگر
نگویم و نمیتوانم گفت در وقت نزع و تابوت نمی‌گذارند گفتم چه تابوت گفت
تو نمیبینی تابوتی است در زیر همهٔ طبقات دوزخ که بر آن کس را که در آن
می‌نهیم یکی من و دیگری عمر و عثمان و معاذ ابن جبل و سالم مولای حذیفه
و ابوعبیده جراح و شش ش دیگر جای آن غسیق است و از شدت حرارت
دوزخ تا ابد میشود من گفتم یا ابت تهذی ای پدر هذیان می‌گوئی

کو والله ما اهذی لعن الله بن صحاک الحبشیه هو الذی
صدنی عن الذکر اذ جاءنی فبئس القرین یعنی بخدا که هذیان نمیگویم
لعنت خدا بر پسر صحاک حبشیه که او بازداشت مرا از ذکر بعد از آنکه بمن آمده بود یعنی از
قرآن و رهنمای او در همه دم ساخت و در زمین بها دوزای ... و دو رود به دیگر اورا
بهمه مشغول بالجنتم و اصل شد پس چون عبدالرحمن آمدند و پرسیدند برادر ما چه گفت گفتم ایشان را گفت
شنیدید گفتم گفت بیان کرده است آنها را نزد تو با علی بلکه با هیچ کس مگو موجب شماتت
نشود و ابوعیاش مالک ابن اسمعیل نهدی روایت کرده است محمد ابن ابی بکر در وقت
نزع پدرم را به بدترین حالی دیدم گفتم ای پدر تو را به بدترین حالی می‌بینیم گفت ای پسر
من تسیر الموم مظلمه است که او را حلال نسازید میکانت هست گفتم کیست گفت علی ابن ابی طالب
گفتم اگر گوئی از او در دم و التماس بحلی نمایم گفت برو بنزد امیرالمؤمنین رفتم
و گفتم پدرم به بدترین حالی است میگوید عاقبت را بجهت ظلمی میداند که بر تو کرده و حق
تو را غصب نموده من ضامن شده ام که از حضرت تو التماس نمایم او را
بحل کنی فرمود که او را قتلک یا محمد بپدرت بگو که نزد مردم اعتراف کند و او

و ابی حق

حق او نبود و ما حق او را انتزاع نموده تا من او را بحل کنم پس نزد پدرم رفتم و ما جرا
گفتم گفت الان می‌گویم که تا قیامت مرا لعن کنند و این آیه را خواند که و
جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید پس ای
نشد و گفت کاشکی با فاطمه درخانه او مرا کاری نبود و کاشکی نجاشی سلمی را باتش نسوختمی
و کاشکی خواهر خود را باشعث بن قیس نداده بودمی پس وقتی دستور میکرد تا جان
بمالکان جهنم تسلیم نمود و عقبه در ارکنشان نزرک ایشانست تقدیر کرده است
ابوبکر در مرض موت میگفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة یعنی کاشکی
از در خانه فاطمه را نمیوضتم و بگذا علی و شیعی متعرض جواب شده و حرفه گفته است
که دشمنان ای در را باید سوخت و برکه اش بگو بند میگوید که چون آن ابن ابی بکر نشان کرد
امیرالمؤمنین بوده از برای خویش آنزمان حضرت اینها در باره پدر خود گفته غرض حساب
امیرالمؤمنین ان حضرت را در شان فعلی نکرد و تابوت در این امت بود و تعلیم اسماء
عمیس در حبشه دیده بود تابوت از برای آن مخصوص ساختند در همه موضع علامت
قبر برای او نگذاشتند امیان قبر و قبر و یک علامت و برای حضرت رسالت

و یکی در تفسیر و زبور و بعضی از علمای شیعه این قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد و از برای
آنکه جای وی بسیار دلالت می‌کند که در این جا مدفون است و اکثر بر سر موضع او زیارت
کنند حضرت او از این ابیات ترتیب بدین

باب سیم

در احوالات خیریت علامات امیر المؤمنین

احوال علی ابن ابی طالب

کنیت آن حضرت ابو الحسن و ابو الحسنین و ابو تراب و ابو الریحانتین و ابو
محمد است و القاب آن حضرت بسیار است چون فاروق اعظم و صدیق اکبر و امیر النحل
و یعسوب الدین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و لیث عقور و خاصف النعل و شحنة
النجف و حیدر و قسوره و اسد الله و ضیغم و هژبر و خلیفة الله و حق و عدل
و قدرة الله و ید الله و سیف الله و کرار غیر فرار و نام مبارک او علی است و در توریت
اسم مبارک آن حضرت ایلیا است و در قرآن ولی و صالح المؤمنین و در انجیل
ارامنه الی و در انجیل فرنگان ارما و شنطیا و در لغت فرنگان برتغال
شنطا و در انجیل اروس ربا و در کتاب نعلیون ابو العلا و در کتاب
هندوان بشن و در کتاب زند مجوسان [illegible] و در کتاب جاماسب نامه [illegible]

ادرهم

و در صحف ابراهیم اسلام در زبور دیگر خربیان در زبور دیگر شبث حق اعلی
و در کتاب فرنگان ماجار له ایلیه یعنی شیر شکار و در کتاب زردشت
نشکن و در کتاب سه لاکان حجیم دین فرید و در کتاب شعیا حی صاحب
و در کتاب ارزنک حق و در کتاب نکلوس لوقا جهان دار و در کتاب براهمه
ضرادیت دلوانا و در کتاب بیکلی شیر الله و در کتاب زکریا الی و فرنگان
الی را یعنی زیتون گرفته اند و گفته اند زیتون نام آن حضرت است در سریانی
یکی از زیتها حضیری دیا و ربان فرنگ تغییر زیتون را با حضرت گفته اند و در کتاب
فرنیف قباح است و در زبور حیدر است یعنی فاروق و در زبور دیگر اوریا
و در بعضی از کتب فارسیان هیر و است و چند جا زردشت آن حضرت را
برزین یاد کرده و در ان حکمت اکسیر و حق شناس بروین گفته و هوشنگ اسمان
اورا ابو تراب گویند و در صحیفه استان ماری و در کتب یونانیان هرمس اعظم
و کرجیان ارسطانجواهند و در اساس تمامیلی و در زبان مجازیان درلوح
فیدوم و در قلم معصوم و در جوش معابد العبرانی بلقاطیس و سریانی برحلیه

میگویند و ز دشمند و ان گسل است و در زند دو روی ابطالیا و ز و از فرقی و در صقلاب
فروق و در زند ترکان براح و در جزر بر بعد حیشیه بریک و ز و حبشیان جنین و زد
فلاسفه اشبع و ز و کهنه نودی و در اشباحین هو مرو در هندیه کین صوت ز حمیر
میگویند
دارواح مومنان سحاب البیضا میگویند و ایران خدا لهم الله با وجه و در ... ابو الحسن
ما کاروان علی و در کتابهای اسمای آن حضرت صد و سیصد نام دارد و آنچه در میان عجم مشهور است
آن حضرت است سیصد و نود و نه نام است بر آن حضرت عبد مناف مکنی بابی طالب
و طالب بزرگتر اولاد آن جهت مکنی شد بابی طالب مادرش فاطمه بنت اسد ابن عبد
مناف جده حضرت رسالت و انگشت بن و نقش نگین انحضرت الملک
لله الواحد القهار بود و حلیه مبارکش میانه بالا اسمر و چشم درشت سیاه
داشتند و فرق سرش بی موی بود پیش سر اصلع کوسه و شکم مبارک آن حضرت کلان
بود و دستهای مبارک او بلند و محاسن مبارکش سرخ مو لیشان آن حضرت بود و بود
ولادت باسعادت انحضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بود سال سی
و بقول سی و هشت سال از زمان ولادت حضرت رسالت در اندرون حرم

ولادت انحضرت

کعبه

کعبه در میان رخام حمرا واقع شد و در روایت دیگر در روز شنبه هم ماه مبارک شعبان که شب بود
تولد آن حضرت شد و همچنین از انبیا و اوصیا پیش از آن حضرت و بعد از آن حضرت با این
رتبه بلند و مرتبه ارجمند سرافراز نشده در حرم کعبه متولد شود و مخالف و
مؤالف باین معنی اتفاق دارند و از ان جمله ابن مغازلی با سناد خود نقل نموده
از ام عماره بنت عبادان ابن کلان ساعدی که روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش
نشسته بودیم که ابو طالب غمناک بود پرسیدم که چرا غمگینی گفت فاطمه بنت اسد
برای وضع حمل گرفتار است و انبرا از ان محمد صلی الله علیه و آله بها سوال کرد
گفت و بهی تجویز استشنید و خبر از نامه فاطمه رسید و ابو طالب دست او را گرفت
بیرون خانه برد و انبرا از ان با همه خاصه بودیم که ابو طالب و درون خانه بر کعبه رد و فاطمه پسری
لطیف و نظیف در روت داشت و ابو طالب گفت او را علی نام کنم محمد صلی الله
علیه و آله او را بر داشته که به ابو طالب بعد و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در جای
تب برای المصطفی سطور است که زید بن قعنب گفت با عباس ابن عبد المطلب و
جمعی از قریش در برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمد و طواف خانه

نمود دار وضع حمل نمود که بر خلاف هر ماه بیرون فرستش از بنا بجز فرزندی بیاید
پروردگارا بانها برافکنده که صاحب خانه و بعقیده که من ایمان دارم بتو و بر رسولان تو
و در عقاید دینیه تابع جد خود ابراهیم خلیلم که بانی این خانه و بحرمت بانی خانه و بحرمت
فرزندی که در شکم منست با تمام اینها ولادت او را بر من آسان کن بزودی بمجرد دعای
فاطمه تمام شد دیدیم که الفور شکاف خانه کعبه منشق شد و فاطمه درون خانه
رفته از نظرها غایب شد و دیوار بحالت اولی باز آمد بمرتبه که اثر شکاف نمود و ابراز
ملاحظه این امر غریب حضار و اهل مکه در خانه را گشایند بدین جهت سعی کردند
فتح الباب میسر نشد و دانستند که رمزیست دارد حکمت الهی تا روز چهارم دیدیم که
فاطمه از خانه بیرون آمد علی(ع) را بر روی دست داشت و فخر می‌نمود و می‌گفت من از جمیع
زنان سابق افضلم چه مرا در خانه از طعام و میوه‌های بهشت غذا دادند و چون فرزندم متولد شد
از هاتف غیبی ندای لاریبی شنیدم که گفت این مولود را علی(ع) نام کن من خدای علی اعلی‌ام
و من نام او را از نام خود اشتقاق کردم و مخصوص علم خود او را کرامت نموده‌ام و او
درین خانه کسر اصنام خواهد داد و اذان خواهد گفت آنکه بزید گوید رسول خدا را اطاعت
کند الخ

گشته مهر او را در زیر دیده فراش خود نهادی و در خواب بجنبانیدی و بخفانیدی که
اطفال را بخواب کنند بعضی شیر و عسل در گلوی او ریختی و او را دستی در بر و سینه
نشاندی و بنفس نفیس او را تربیت فرمودی و همیشه گفتی این برادر و وصی
و ولی و ناصر و صفی و پشت و پناه و خلیفه و زوج کریمه من است و او را بر دوش مبارک
نشاندی در کوچها و کوههای مکه گردانیدی صلوات الله علیهما و المحمول و المحمول علیه
تولد آن حضرت در شب سیزدهم رجب بود و آن حضرت و برادرانش اول هاشمی
بودند که پدر و مادر ایشان از فرزندان هاشم بودند و تولد آن حضرت بعد از
سی سال از عام الفیل گذشته بود و در ده سالگی در اوائل بعثت ایمان
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورد و سی سال در حجره تربیت پیغمبر بود و بعضی
سی و سه گفته‌اند و در بیست و هشتم شهر ذی الحجه سنه خمس و ثلاثین هجری چهار
و نوزده بخلافت نشست برادران آنحضرت طالب بود که بزرگتر بود و در حدیث
معراج از جابر روایت از حضرت رسالت که در شب معراج چهار نور در زیر عرش دیدم
گفتم الهی این نورها چیست ندا رسید که یکی نور عبدالمطلب است و یکی ابوطالب و دیگری

عبد الله و دیگری طالب و چهارم برادران آنحضرت جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما
بودند و جعفر قبل از آنحضرت ایمان آورد و عقیل از طلقاء بدر است در آنجا مسلمان شد
و هر یک ازین چهار برادر ده سال از یکدیگر بزرگتر بودند و خواهران آنحضرت ام
هانی است و حضرت رسالت پناه طفولیت آن جناب را تربیت کرد و شرف مصاحبت خود
اختصاص داده بود و در صحبت آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال نیک می‌نمود و آنچه
از آسمان نازل می‌شد از علوم و احکام الهی و اوامر و نواهی جمیع را تعلیم
آنحضرت می‌نمود و از آن جمله صحیفه‌ای است از پوست که نزد آنحضرت بود علم پیغمبران
و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آن را جفر ابیض می‌گویند
و صحیفه دیگر که حضرت رسالت در نزد او بود آن را جفر احمر می‌گویند و آن چه از
حضرت رسالت املا کرده بود تا اوصیا از ذریه خود تفویض فرمود و بعد از حضرت رسالت
علم اوصیا بر ائمه معصومین علیهم السلام چند نوع بود که صدای ملک را می‌شنیدند و گاه
روح القدس که خلقی است بزرگتر از همه ملائکه و از جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نقش
می‌شد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان می‌رسید مانند صدای زنجیری که
الخ.

بر طشت فرود آید و بلکه از علوم حضرت رسالت با جفر و جفر جامع است که علمای
خاصه و عامه قائلند که با آنحضرت است و آنچه اکمال در میان بیست و هشت جزو و هر جزوی
بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه در عرض و هر خانه چهار حرف از حروف تهجی است
و اسرار جفر از اولیاء حواله کسی و یا کمتر بیاید از اسرار ائمه معصومین علیهم السلام تعلیم کرده باشند
و دیگر کتاب علی است که از املاء پیغمبر بوده و علی نوشته بود و زراره و محمد بن مسلم و جمعی از دیگر
از معتمدین آن را از امام صادق دیده‌اند و آنچه را مقدار ربع در عرض ادیم که بسته و چون پیچیده
بر صحابت مانند ران شتر است و دیگر کتابی هست مسمی به جامع و در آن کتاب مسطور است هر حلال
و حرام و هر حکمی حتی ارش خراشیدن بدن و دیگر بروایت دیگر جفر جامع چهار ده
جزو است و هر جزوی چهار ده خانه در طول و عرض و هر خانه چهار حرف از رموز و اسرار
این علم است و بایزید و ابراهیم ادهم و حسن بصری و معروف کرخی مرید حضرت
امیرالمؤمنین اند و در روزی که کسوف شمس شد بعد از نماز فرمود الیوم بر من منکشف شد
همه چیز حتی اهل بهشت و دوزخ و در همه عالم شدم بعلم حضوری و جمیع بشری از آدم
اسم خود دیده‌ام و در آنجا اسامی شیعیان و موالیان خود مفصلاً الی یوم القیمه نوشته‌ام

شده و دیگر مصحف حضرت فاطمه است و در احادیث بسیار وارد شده است و در اخبار
که حق تعالی اسم اعظم خود است و پنج علم و تعلیم آدم نمود و نوح را هشت اسم و ابراهیم را
شش اسم و موسی را چهار اسم و عیسی را دو اسم و آصف بن برخیا را یک اسم و از هفتاد و سه اسم
خدا آصف را یک اسم رسیده است این است مرد بزرگ تعلیم آن حضرت نمود و در مرتبه جلالت
او کسی نرسیده جز حضرت رسالت پناه بغیر از نبوت و در همه کمال با آن حضرت مساوی
تا آنکه خطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی من نور واحد
بگوش هوش او رسیده و دیگر انا مدینة العلم و علی بابها در شأن او
فرمود و در کتب الهی سطور است که پرورده علم چون شنید در دیوان علم مراد
علم نام مبارک حضرت رسالت پناه شد و آنچه نهان و پنهان از دانایی او در ربود
و نه دانشمند می‌گوید که هر علم پنهان شود و دل آگاه دانایی حق بین از درهای
دنیا برتر باشد و دانشمندی که مراد ملائکه باشد در جهان او بود و دانایی هر کس
و ضرر کلام او در آن شود و آنچه خواهد بدو عاقبت آنچه درباره مسیح گفته‌اند درباره
او گویند دشمنان او را خوار کنند و دوستان عزیز دارند و او پروا نکند از طعن دشمنان

و در دریای

و در دریای علم و حکمت شناور باشد که آن در باطن رهای او است نهان باشد و پایان آن پیدا نباشد
و مثال آن مقصود و بیان راز خلق بالا که مراد نصاری باشد که در روم اند و اهل ناصره
و بیت المقدس را در بدر انداز و مراد یهودان باشد که ایشان را از شهر خود
کرده اند و ملک آدمیان را او و اولاد او مراد دوازده امام و ایشان زایندهٔ ضلال باشند
و باز دیگر از اولاد و از نسل اولاد و هر دل باشد اما ماه رسالت پناه باشد و کوبنده و عدا
کننده و عمر خواه است و در کتاب گنبد زلال و کتب کیان پیغمبر سطور است چهار
نهار علم الهی در جهان است و بعضی گفته‌اند پیغمبران گذشته‌اند و بعضی حکیمان همه در
تست و امام از احوال زمان شد و چنین تمام بر هم بالا و خضر از علم فراگیرد و همتا
چون مسیح او را دشنام دهند و عاقبت ایشان در صعود خواهد بود و فرزند
او حجت خدا است بر بندگان خدا تمام شده است اخبار آسمانی از این چیزی مانده
که پیدا شده باشد و در کتاب حق سطور است علوم الهی و ودیع خدا او را از
آسمان بموسی رسید جلی و نشان آن آمده یعنی بموسی او را دو بهار رسیده در زمان
فرزندان او رسد با بلیا و صی موسی شود و نماوی خدا یعنی پیغمبر خدا و دیگری از نسل

از کجا در شام یعنی بیت المقدس خراب شود و اسلم این بود و حق و
سخاوت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پرهیزکاری و علم و کمال و هنر و سعادت او
خداشناسی ملازم رکاب هدایت انتساب آن جناب گردید مخالف و منافق
و مؤمن و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق اقرار بفضیلت و بزرگواری او
نموده‌اند و دشمنان با وجود عداوت بیا که بر دوستان کتابها در مدح او نوشته‌اند
و قدما و منافقین و گو ساله پرستان امت که دشمنان خدا و رسول‌اند چون ابوبکر
و عمر و عثمان و اخوان ایشان و آل ابوسفیان و مروان و اتباعان این گمراهان و محمد
و مرتدان صحابه و تابعین و جمیع ایشان لعل بادیه و اعراب دیگر کاران و دزدان
قریش و خر مریدان پسر خطاب و علماء مرفه طلق مسلمانان از ایشان بیگانگان
و جمهور ملوک اسلامیان و بنی امیه و بنی عباسیان و شیعیان آن پادشاهان
و فضلاء ناصبیان و پیشوایان سنیان چون ابوحنیفه و شاگردان او و ابراهیم النظام
و ناصبیان و حنبلیه و مالکیه و اشاعره و معتزله و مجسمه و حشویان و سلاطین روم و
آل عثمان و الوندان ایل مرا و پهلوانان باصطلاح رومیان و حکام و ولات

و والیان

عربستان و روای اعظم و مرزبان و امیرزادگان و طوایف و خوانین ترکستان و
و طوایف قبایل خطا و توران و ترکستان و داقیان و ارباب ایشان و آقایان
اکسرا و حشمات و قبچاقیان و قیصرها و سرداران شام و صغر بیان و پادشاهان
ایران و خراسانیان و کرانی و کرمان و ملکان نیمروز و زابلستان و جدیان
کابلستان و طبایعه یمن و حمیریان و نجاشی حبشه و زنگیان و حکام
اطراف جهان از چنگیزخانیان و مغولان و اتابکان و خواقین خطا و چین و چگی
ترخان و شاهان غرغو و بدخشان و لاران لران و گردان و داغستان
و صاحبان ملک خوارزم و امرای هجان و امیران غزنویان و سلغریان
و قاآن توران و ایلخانیان و اشراف آل بویه و سرداران بزرگان گیلان.
و گیلان و مازندران و کوهستان و صفاریه و سلجوقیان و فاطمیه ملوک ترکمانیان
و تیموریان و سکنه البرز کوه و دشت ماوران و اهالی سد خراب و قزوین
و لمیع طبرستان از گنجیان و غیره خوارزمشاهیان و سرداران اراکلی
هند و سرانذیب و هندوستان و جمیع صاحبان و اشراف هوانیان

و عقلا و زیرکان جهان و کدخدایان دهات و کلانتران خزاین
جنگلان و کوه پایه و ولایات جهان و ممالک عرب و ولایت عرب و عجم
و ترک و دیلم و صحرانشینان و اوزبک نشینان بلخ و بخارا و سمرقند و چینیا
و سغدیان و قاطبین جزیره و موصل و بغداد و ایران و کشمیر و ولایت قسطنطنیه
و روم و تاتارخان و توتولان و قلماق و روم و اسکندریه و سند و ارابان
ممالک مغرب زمین و بیت المقدس و بنی اسرائیلیان و فرنگان
ارمان و ... و نصاری پرتگال و ... و حبشیان و حبش و نوبه و سودان
و جمهور انام و عوام الناس از صلحا و فاسدان و عالمان و جاهلان هر صنف از بنی
نوع انسان کما المشرق و المغرب در هر زمان از قدیم الایام الی الان خاصه امامان
عامه علماء دین و مشایخ ایشان در تصنیفات خود مثل محمد ابن اسمعیل بخاری
و مسلم ابن حجاج قشیری و محمد ابن عیسی ترمذی و ابی داود سلیمان ابن اشعث
السجستانی و احمد ابن شعیب نسائی و محمد ابن ادریس الشافعی و احمد بن حنبل و مالک
بن انس و ابو حنیفه کوفی و متابعان آن از اهل فضل و طوایف سنیان و مفتیان
... ایشان

و علماء ایشان و متعصبان مسلمانان و اهل خلافت و خارجیان و پیروان این امامان
چون شیخ خوارزمی و بیهقی و خرکوشی نیشابوری و سمعانی و حسکانی و نطنزی و اصفهانی
و ابن عساکر و ابن مردویه و فرائی و ابن ماجه قزوینی و خطیب صدرالائمه بلاذری و ابو اسحق
ثعلبی و واحدی و واقدی و رافعی و ابو المظفر سبط جوزی و بغوی و فخرالدین
حنبلی و ابن شاهین و سیوطی و قاضی القضاة ماوردی و زمخشری و ناصرالدین
بیضاوی و احمد کبیر و شهرستانی و ابن ابی الحدید معتزلی و قاضی عیاض و غزالی و
ابن حجر ناصبی و ابی عمر زاهد عثمانی مروانی و قوشچی و از متعصبان علمای ایشان و نیز که
از همه سنیان اصرار دارد در اثبات امامت شیخین یا زبعضی سعدالدین
تفتازانی و ابن حاجب و ابن مقله و خطیب دمشقی و اشتری و قطب ابو نعیم
و دیلمی و ابن معاذلی و ابن اثیر و طبری و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی
و ابوبکر خطیب و اسکندرانی و طحاوی و باقلانی و فخر رازی و قاطبه سنیان
و ائمه زیدیه و اسمعیلیه و غلات و خوارج و مجسمه و ملاحده و مشبهه تصدیق
فضیلت و بزرگواری و عدالت او نموده‌اند و همه معترفند و قراء سبعه و محدثین

عامه در روایات ایشان و اهل سیر و تواریخ و معاندین صحابه و تابعین چون عمر عاص
و ابو هریره و سمره بن جندب و زید بن ارقم و براء بن عازب فضایل و کمالات و مساعده
آن جناب نوشته‌اند و دیگر مشایخ و فضلاء اهل تصوف و بزرگان ایشان چون سفیان ثوری
و حسن بصری و مولانا جلال الدین محمد رومی و شمس تبریزی و فریدالدین شیخ عطار
شیخ نوری و بایزید بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی و غیره و عرفای ایشان و
طالبان علوم صرف و نحو و اهل نجوم و حکمت و مستدلات عقلیه و همه در کتب
و ورد ایشان از نعت آله و حیدر و صلاة جلالیان و مولایان و کشتیان و فاکریان و
تاک پوشان و سبعی خوانان و صحابان ذکر و فکر و اوراد و صوفیان و عباد و زهاد و
غیر آن و دیگر از اهل ضلالت و صریح مقتل ملحدان و دهریان و طبعون علاوه
اهل ایمان و ورزیج و ستاره شناسان و رصد شناسان بلکه رمالان و کاهنان
و ساحران و اعداد و ابان و عزیمه خوانان و افسون دمان و چله نشینان اتراک
و لعکوشان و مسکان و جاه و جلال آن مخدوم جهان و مطالع زمانی را بیان
نموده‌اند بلکه اکثر اشخاص که در ربع مسکون خصوصاً فرنگ و روم صورت آن
حضرت را در معابر

حضرت را در معابد و کنایس خود کشیده‌اند و سلاطین قیصر و
شمشیر خود را بنام مبارک آن حضرت نقش کرده‌اند و قاطبه ملوک و دیلم صورت آن حضرت را
در سفینه‌های خود برای فتح و تیمن کشیده‌اند و در شمشیر ارباب اسلام شمشیر ملک
شاه صورت آن حضرت ثبت و فلاسفه با زندقه معاندند با دین و اهل ذمه با زبله
منکر نبوت بودند همه آن حضرت را بجهت شجاعت او و کمال شرافت او در طایفه از فرزندان
آدم از نسبت و عبد و بنده و آزاد و خواص و عوام آن حضرت را امام می‌شناسند و نام او را
می‌دانند و در مشکلات و بلاها و سختی و عنا پناه باو می‌برند و علمای هر ملت ملجأ باو جستند
و فضلای هر مذهب در مشکلات خود رجوع باو می‌نمایند و شجاعان و دلیران روزگار
باو می‌نازند و زاهدان تقرب او را تقرب می‌جویند و صالحان و صوفیان بنسبت باو می‌نازند
و طفیلان و بیماران از او شفا می‌طلبند و بیچارگان و درماندگان از او چاره می‌جویند
و قلندران و نصیریان در وصف او ادای آواز و غالیان او را خدا می‌دانند
و شیعیان او را عبدالله و یدالله و اسدالله و عین الله و صبغة الله می‌گویند
و همه مسلمانان او را بنده مقرب الله می‌دانند و خلایق در روز شادی و نوبت‌ها و

میتوان زند و کافر و مومن همه کس معترف بکمال او دارند و آنچه مخالفان در فضیلت آنجناب
جمع کرده اند از صد هزار حدیث گذشته و مرسل و متجاوز است و آنچه دوستان ضبط نموده اند
زیاده از حد و حساب است و آنچه مخالفان ثبت نموده اند زیاده در کتابهای ایشان است کتاب
فصل نور از آب بحر کافی است در ذکر سیر ملت و صحیح بخاری و آنچه از کتب
معتمد علیه سنت و جماعت و هر کس که اهل ذکر قرآن میدانند و از غیره مسلمانان بحد تواتر
رسیده در اینجا از احادیث احمد مختار در باب فضیلت حیدر کرار غیر فرار صلوات الله
علیهما ذکر نموده اند بعضی از اسامی آن کتب را بیان مینماید کتاب تفسیر فخر رازی کتاب
تفسیر ثعلبی کتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشاف کتاب تفسیر نیشابوری کتاب تفسیر در
منثور سیوطی کتاب تفسیر قاضی بیضاوی کتاب تفسیر مدارک نسفی حنفی کتاب
تفسیر واقدی کتاب ثعلبی کتاب تفسیر سدی کتاب انوار التفاسیر زین للائمه
الزندی کتاب جمع الجزری عبدالله بن زید الدمشقی للاسمعیلی کتاب فضایل فلاثم
کتاب تحفة الابرار کتاب اسنی المطالب فی مناقب آل ابی طالب ابن
جوزی شافعی کتاب منهاج بیضاوی کتاب مختصر ابن حاجب کتاب شرح

عقاید سعد الدین

عقاید سعد الدین تفتازانی کتاب عقاید اهل حنابله کتاب معارج السالکین کتاب
ذخیره حسن ابن یوسف الهمدانی کتاب غسان ابن ناصر بن مرشد الملعون
النعمانی المسکدری الخارجی کتاب زاد المسافرین خطیب ابن اسعد العطاری
الاسمعیلی کتاب قلزم زخار ابن غسانی شافعی کتاب انساب الصحابه
طاهر بن عبدالرحمن الاسکندرانی الغالی کتاب زینة المؤمنین
سعد بن وداعة الی نزار کتاب حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم المحدث الاصفهانی
کتاب سکینه فخرالدین احمد بن سعید الکندرانی الکرمانی کتاب اسباب النزول
واحدی کتاب استیعاب عبدالبر ابوعمرو یوسف ابن عبدالله ابن محمد بن
عبدالبر کتاب خصایص نطنزی کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف
النبی خرگوشی کتاب درر النظم سیوطی کتاب مناقب حافظ ابوبکر احمد ابن موسی ابن
مردویه کتاب غنیه عبدالقادر جیلانی کتاب فضایل الصحابه ابوالمظفر
سمعانی کتاب تحفة الغرایب ابوالعباس نصر ابن زید الباقلانی کتاب
صحیح بخاری کتاب ابی داود سیستانی کتاب صحیح ترمذی کتاب سنن نسائی

کتاب موطای مالک کتاب صحیح مسلم کتاب جواهر القرآن محمد ابن ادریس الشافعی
کتاب المشهور کتاب احیاء العلوم غزالی کتاب ربیع الابرار ابوالقاسم محمود
ابن عمر الزمخشری کتاب شرح نهج البلاغه احمد ابن ابی الحدید کتاب ملل و نحل
محمد ابن عبدالکریم الاشعری الشهرستانی کتاب وسیله ابراهیم ابن جلد العدنانی
الزیدی کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی کتاب جامع الاصول
ابن اثیر کتاب صحیح انوار ابو یوسف الاردبیلی الشافعی کتاب صواعق محرقه
ابن حجر هیتمی کتاب ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابونعیم کتاب طعن الکرو فی فضل
ابن عجلان مالکی الحلبی کتاب غرایب القرآن سجستانی کتاب نهایة العقول
فخر رازی کتاب مقتل امام اسمعیل النجاری کتاب شواهد التنزیل ابوالقاسم
الحسکانی کتاب جمل ابوبکر الجصاوی کتاب تفسیر کبیر فخر رازی کتاب مناقب
موسی ابن عبید الساباطی کتاب مفاتیح العلوم نجم الدین حسن ابن علوان الکاجوری
البصری کتاب در الملتقط الصنعانی کتاب احکام القرآن ابوبکر رازی
کتاب کشف الغمه فی احادیث اهل السنه علی ابن عیسی الاربلی وزیر الشیعی کتاب کشف الاسرار

کتاب مناقب ابن المغازلی الشافعی ... کتاب ... ابن ... [illegible]

نجم الائمه زیدی

نجم الائمه زیدی الحریری کتاب رؤس الاشهاد سعد ابن عبدالله الکمال الدین
طلحه شافعی کتاب موالات یحیی ابن حسن بن البطریق کتاب سر العالمین غزالی کتاب اربعین
موفق ابن احمد ابن مکی معروف به اخطب خطبا خوارزم کتاب
کاشف الحق غسان ابن مرشد بن الشعیر الحرفوصی الخارجی کتاب ذریة الطاهره محمد ابن
احمد حماد الانصاری المعروف به الدولابی کتاب کفایة الطالب محمد ابن یوسف ابن
محمد الکنجی الشافعی کتاب ما لا بد منه المعروف به ابن رزوندی کتاب الکندوین یا فعر القزوینی
کتاب عیون التعالیق حمدالله المستوفی القزوینی کتاب انساب الصحابه بلاذری کتاب
شرح السنه ابومحمد الحسین ابن مسعود البغوی کتاب ابوحنیفه دینوری کتاب صراط
المستقیم ابوحفص عمر ابن زید البغدادی کتاب بدعة الرفضه عاقولی کتاب
حجة ذکریا قاضی الاستنبولی کتاب فضایل الاصحاب ابوالفضایل جعفر ابن خسروان بن
حمزه المشعشع الاهوازی کتاب الیواقیت ابی عمر الزاهد العمانی المروانی الالال ابن خالویه
کتاب المسترشد کتاب بشایر المصطفی کتاب روضة الصفا کتاب تاریخ محمد جریر
الطبری کتاب مشکوة الانوار کتاب مصابیح الظلم محمد ابن جابر الجنابذی الطوسی کتاب

مغازلی کتاب مناقب ابو المؤید خوارزمی کتاب جمع بین الصحیحین هروی کتاب مستدرک یحیی بن حسن
بن البطریق کتاب غایة ابو الفرج اصفهانی کتاب عمده یحیی بن حسن و کتاب نهایت
ابن اثیر کتاب مغازی محمد بن اسحق کتاب احمد بن حسین بیهقی کتاب بغیة فضائل ابن
عقیده الملک المظفر رازی کتاب منقبت المطهرین ابو نعیم کتاب درر سمعون ناصر
السجستانی در باب احادیث غدیر از صد و بیست نفر صحابه روایت کرده و ان کتاب
هفده جزو است کتاب ولایت ابن عقده حافظ احادیث غدیر از صد و پنج طریق روایت
کرده کتاب الرد علی الحرقوصیه محمد بن جریر الطبری احادیث غدیر به هفتاد و پنج طریق روایت
کرده کتاب [illegible] دار قطنی کتاب فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری کتاب کنز الغرایب
خوارزمی کتاب المنقذ من الضلال غزالی در لعن یزید [illegible] کتاب مطالع الانوار سعد
الدین تفتازانی معروف ابراهیم بن مسعود تحقیق مقبول الطالبین کتاب مسند ابو یعلی
موصلی کتاب مسند احمد بن حنبل شیبانی کتاب فضائل الصحابه سمعانی کتاب
تذکرة الائمه بلادری کتاب ایضاح [illegible] کتاب فضل بن شاذان [illegible]
کتاب بلاغات نساء احمد بن ابی طاهر کتاب اساس البلاغة زمخشری کتاب

جمل [illegible]

کتاب رجال نجم الدین زکریا ابن علی الحلبی کتاب مروج الذهب المسعودی کتاب
انساب الصحابه نطنزی کتاب منهاج الصلاح کتاب مصابیح ابو الفتح حسن عبید الله بن بابک
الشامی کتاب فضایل صحابه احمد بن حنبل کتاب احوال الحرمین دیلمی کتاب ارشاد القلوب
دیلمی کتاب [illegible] الکلبی [illegible] ابن عبید [illegible] ذهبی کتاب تاریخ عطا بن عبد الکریم
المعروف بابن اثیر کتاب اصابه ابن حجر عسقلانی ذهبی کتاب خصایص علویه کتاب معالم
العترة النبویه عبد العزیز ابن اخضر الجنابذی الحنبلی کتاب معجم البلدان
یاقوت بن عبد الله الحموی کتاب موالید اهل البیت ابن خشاب کتاب صفات الائمة فضل بن
مردویه کتاب فصول المهمه [illegible] الائمه نور الدین علی بن محمد بن احمد المالکی کتاب [illegible]
کتاب [illegible] ابو العباس عبد الله بن جعفر الحمیری کتاب [illegible] الائمه کمال الدین بن محمد
کتاب حیوة دمیری کتاب [illegible] ابو القاسم بن صباغ المالکی کتاب کامل
کتاب [illegible] و [illegible] اشعار عرب و فارسی [illegible] مشایخ
نقل [illegible] بعضی از اهل سنت [illegible] و منظومات شعراء مخالفین در عرب و عجم بسیار است
[illegible] نوشتن آن بجهت طول کلام [illegible] تمثیل عجب دارم از علم تو شیخی آن

سعید الصاحب [illegible]

دمار از رفیقش ملا سعد الدین که میگوید امیر المؤمنین علی افضل و ازهد و اسخی و اعلم و اشجع
وافقه و اورع و اصلح و اشرف [illegible] خلافی نیست [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا چون
اجماع صحابه بر فضیلت ابی بکر و عمر شده ایضا سعد الدین ذکر کرده است لعن بر یزید
و اصحاب او و لعن بر کسی که با اهل بیت رسول [illegible] و [illegible] لعن کرده است
و حیا بعضی از علما منع کرده اند لعن را از ظالمان اهل بیت تا جری نشوند با علما و مراد
از ظالمان معاویه [illegible] است و [illegible] خلفا ثلثه لعنهم الله و اظهار کرده اند [illegible] لعن
جه انکه بنای ظلم را اول ابو بکر و عمر گذاشتند در غصب حق امامت و فدک و میراث
و در شهادت حضرت فاطمه و شهادات باقی ائمه علیهم السلام و از این مقالات و
حرفهای او دلالت میکند بر تشیع [illegible] سوال ها برای [illegible]
لازم است که [illegible] کنیم [illegible]
جایکه صدق و صفا باشد حیف است [illegible] رونق [illegible]
و توضیح ضرور دارد و در جایکه [illegible] میباشد [illegible] باشد بس [illegible]
که خوب [illegible] اما شجاعت [illegible] از افتاب روشن تر است در جهان

با کفار [illegible]

با کفار و ملائکه عظام تعجب می نمودند از ثبات قدم او در معرکه و از آنچه اتفاق افتاده
در مهالک چه در غزای بدر که از او بسیاری کشته اند و اول حربی بود که مسلمانان با او
مبتلا شدند چون نوفل بن خویلد بمیدان و حضرت رسالت او را دید فرمودند اللهم
اکفنی نوفلا یعنی خدایا شر نوفل را از من باز دار چون حضرت امیر او را بقتل رسانید
فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه و در [illegible] احد جبرئیل و
ملائکه میگفتند لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی
بودهاند و اکثر سنیه چون خوارزمی و دار قطنی و ابن حجر و ابن ابی الحدید در کتب خود
نقل نموده اند و شعراء عرب و عجم بنظم آورده اند و در روز احد [illegible]
اما در روز بدر بعضی از مخالفین انکار نموده اند و گفته اند ذو الفقار نام شمشیر
[illegible] بوده و او در بدر با مسلمانان جنگ کرد [illegible] کشته شد و شمشیر او بدست
رسول آخر الزمان آمد و چنین میشود [illegible] شمشیر در دست او باشد و ملائکه
[illegible] لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی بیت
شمشیری بغیر از ذو الفقار نیست بروی در جهان الا علی جواب [illegible]

در مناقب خود آورده‌اند که متصل است به جابر بن عبدالله انصاری که گفت روز بدر
از رسول خدا شنیدم می‌فرمود که رضوان ملک من ملائکة الله ینادی
لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی یعنی این رضوان ملکی
از ملائکه حق تعالی لا سیف الا ذوالفقار ندا می‌کند و اصح آنست که ذوالفقار
از آسمان آمده و حرب آن حضرت در روز خندق با عمرو بن عبدود مشهور است
و چون او را بر خاک مذلت انداخت و سر او را برید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین
یعنی ضرب شمشیر علی [illegible] در روایت دیگر الی یوم القیمة یعنی در حرب
خندق ثواب فضیلت او زیاده دارد از عبادت پریان و آدمیان و در روایت
دیگر الی یوم القیمة یعنی تا در قیامت [illegible] که حضرت
حذیفه [illegible] گفت یا ابا عبدالله اگر ما از علی [illegible] نقل فضل مسلم
بصره می‌گویند [illegible] در باب [illegible] میکنید هیچ حدیثی در [illegible]
[illegible] از آن نقل کنم در زمان [illegible] این تو حذیفه گفت [illegible]
[illegible]

او است که اگر عمل تمام امت محمد را در [illegible] ترازو و دیگر از نهند و عمل روز خندق علی را در
دیگر [illegible] عمل علی زیاده می‌خواهد کرد پس ربیعه گفت [illegible] هیچ گاه می‌شنود حذیفه گفت
چون شنود [illegible] ابا بکر و عمر و جمیع اصحاب پیغمبر حاضر بودیم که عمرو بن عبدود
مبارز طلبید و همه سرها را زیر افکنده بودیم و فر [illegible] جواب سر شنیدیم بغیر از علی
در برابر او رفت و او را بکشت و [illegible] و اگر عمل او زیاده است بر عمل اصحاب
محمد تا روز قیامت عمرو بن عبدود را در حرب با هزار سوار برابر می‌کردند بلکه
زیاده زود [illegible] به [illegible] بدان سبب بیدی [illegible] می‌کنند [illegible] در راه شام
با عمرو بن عبدود و رفیق بودیم [illegible] هزار نفر سوار از [illegible]
طریق و دزدان قافله را گرفتند و ما جمع کثیری بودیم همه [illegible]
[illegible] همیشه [illegible] جان و مال [illegible]
تا گاه عمرو دو [illegible] را گرفت و بر سر دست [illegible] و شمشیر کشید و بران جماعت
تاخت و جمیع را بکشت و باقی را [illegible] و قافله [illegible]
همچنان شمشیری [illegible] و [illegible]

نشست و دیگر از شجاعت آنحضرت [illegible] خندق شهید شدن عمرو [illegible] بر او [illegible] هیچکس از فرق
مسلمانان [illegible] آن حضرت زیاده است [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] قسم [illegible]
شد [illegible] شجاعت و [illegible] آن حضرت [illegible] لیلة الغار [illegible] رسول
خدا [illegible] جمیع [illegible] قریش و همه قبایل [illegible]
بر قتل حضرت رسالت [illegible] شدند و خدای تعالی [illegible] جبرئیل
و میکائیل [illegible] علی [illegible] رسول [illegible] جبرئیل
در بالای سر حضرت امیرالمؤمنین ایستاده و میکائیل در پایین پای حضرت [illegible]
چون متوجه غار [illegible] ابی بکر ملعون [illegible] و آن حضرت [illegible]
[illegible] ابو بکر را [illegible] فضایل [illegible]
جر [illegible] شافعی در تاریخ نقل کرده که ابابکر به خدمت علی آمد [illegible] رسول الله
خبر گرفت علی فرمود که اگر [illegible] متوجه غار [illegible]
ابو بکر [illegible]

ابو بکر [illegible] چون شب [illegible] شد حضرت رسول [illegible]
[illegible] در راه [illegible]
[illegible] آمد [illegible] و ابو بکر [illegible]
[illegible] لیس تصحب الا
لسانه من لا [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] اول دم [illegible]
من رسول الله بعد الهجرة الجنابة ابی بکر و ابو القاسم بن [illegible]
مالکی در کتاب [illegible] از محمد بن اسحق [illegible]
جمعی از اصحاب رسول [illegible] از آن جمله [illegible] بن ثابت بود
و در [illegible] شنیدم از زبان او [illegible] رسول الله علینا فنام
فی فراشه و خشی من ابی قحافة ان یدلهم علیه فاخذه
معه و من [illegible] الغار یعنی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] ابی قحافه [illegible] محمد [illegible]

برو متوجه شد ذوالفقار و آنچه در غزای بدر کرد از قتال با ولید و بعد از آن شیبه جهنم زد
بگفتار بنا بر حکایت آنست که قتل او شمرده اند خذلهم الله و بدر حنین بصر بسر جمله
شامی بود از جنگ که شمشیر بدر شد و بر پای رسید جبرئیل او را ماند رسیده شهر
بر دم تیغ او بود و مبارز به ضربت که دمای رسید از آن ضرب جبرئیل را ذرا در
در تعجب بالا کرد شجاعان الا دیده میکائیل بر بغل او زد و را دارد که اگر
میکائیل نمیداشت معلوم بود ذوالفقار بکجا میرفت و آنچه در جنگ حنین کرد
عقل اولوالالباب در تعجب است زیرا که در روز جهل کس از شجاعان کشته شد
و هر کشو دند گویند و زن بی دسته هزار بود و در روز خشخی نیست برداشت
... متعه آن در ... و گنداه آن در ... او ... ز ... یا الطرف
خندق احد و ... از زبر دستان مثل عمرو و خالد بن ولید و غیره که عدد
آن از احوال ... نتوانستند در آن جنگ سی تن تیغ سردار شدند و هم
گردند بهجره و باه کشته شد و آنچه در کار زار خیبر کرد و عمر ... علما بیان اند از زبر
دستان عرب و دلیران قریش و اقوام و عشیره خود را چه شد رسد و گشت
بود مجمع ...

عدد قتلای بدر تفصیل جمله خاصه بحارست که از زبر دستان قریش و شجاعان
عرب در بدر بر دست شیر یزدان کشته شدند هر یک را نام و قت بحضر ولید ابن عتبه
ابن ربیعه خال معاویه و عاص ابن سعید ابن عاص ابن امیه و طعیمه ابن عدی
ابن نوفل سردفتر اهل ضلالت و نوفل ابن خویلد ابن اسد که از شجاعان
قریش بود و او را طلحه ابن عبید الله گرفت و بر هم بست و با ابی بکر بسپرد
و زمعه ابن اسود و حرث ابن زمعه و نضر ابن حارث ابن کلده ابن عبد الدار
و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عم طلحه عبد الله و عثمان و مالک پسران عبید الله
برادر طلحه و مسعود ابن ابی امیه ابن فاکهه و قیس ابن فاکهه بن مغیره و حذیفه ابن ابی حذیفه
و ابو قیس ابن ولید بن مغیره و حنظله بن ابو سفیان برادر معاویه و عمرو بن مخزوم و ابو
المنذر بن رفاعه و منبه بن الحجاج السهمی و عاص بن منبه و علقمه بن کلده و ابو العاص
بن قیس بن عدی و معاویه بن مغیره بن ابی العاص و لوذان بن ربیعه و عبد الله
بن ابی المنذر بن مغیره و حاجب بن سائب بن عویمر و اوس بن مغیره بن
لوذان و زید بن ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب حلیف بنی عامر و معاویه

ابن عامر عبد القیس و عبد الله ابن جمیل و سائب ابن مالک و ابو الحکم ابن
الاخنس و ابو جهل است و هشام ابن امیه و اوس الجمحی عدد قتلی احد طلحه ابن
ابی طلحه ابن عبد العزی و ابو امیه ابن مغیره و ابا سعد طلحه و صواب حبشی مولای
بنی عبد الدار و غیره و آنچه در جنگ صفین و نهروان با ناکثین و قاسطین
و مارقین که پوشیده نیست و در بیر العلم از سلاطین زبر دستان جعفار
و شجاعان ... خلق بسیار را بکشت چنین که ... بن مرزبان و کعب ابن میمون
و ... و جعفر ... لار و عمر ابن
حسان ابن قیس ابن الجیر که از بقیه قوم عاد بود و طوایف بسیاری را از جن
مسعود ابن ملیح و بنی ... را ... کرده اند و ... آن
عوفطه ابن ... و حجاج بن جلاب ابن ابی الغضب ابن سعد ابن
سبع ابن علاق ابن وهب ابن صعب را و نیز از بقیه قوم عاد بود که ایشان
با قبیله خود آن حضرت شمار ... عبد الرحمن را با پاره کرد و
مروت صبح آن حضرت عثمان را خلیفه چون کرد ... او را و آن بود که
بطون.

بصورت او و ما مسجد کوفه در آمد آن حضرت در منبر بود و ... رسید و ام ابن
هیثم ابن قیس ابن ابی ... که از ... آن حضرت بود و در ... کشته شدن
... در صغر سن بود و بحضرت همه انبیا رسیده بود چون علم کتاب از همه
انبیا او محرم بود و بخدمت حضرت رسالت رسیده بود و تعلیم قرآن از امیر
المؤمنین گرفته بود در شب لیله الهریر در حضرت آن حضرت با لشکر معاویه جهاد کرده بود
تا شهید شد رحمة الله علیه آن حضرت او را با مامت چون مقرر کرد و این ...
نزد مخالف و موالف که بنای اسلام و ... ظاهر کلمتین اسلام
و شهادتین از ضربت ذوالفقار حیدر کرار غیر فرار علیه الصلوات
الله علیه بعدد قطرات البحار است از ابو بکر انباری مرویست و او در کتاب خود
آورده روزی عمر در مسجد نشسته بود جمعی را دید که آن حرف علی را ...
میگفتند بشر ... عمر گفت او چه مغرور و معجب گشت عمر او را منع کرد و گفت
... علی اسلام را با این ... که دارد اگر شمشیر او نبود عمود اسلام استقام
نمی یافت او حاکم ... است و در دین سبقت او راست و صاحب ...

و زنی و بیرون آوردند و چون آن شخص را دید از غم بیهوش شد و فریاد برآورد که او را شهید کردید
گفت بلی بجهة آنکه ترسیدم و بلال را که از بنی عبد المطلب بود دوست میداشت و بلال آنکه
از آنکه زنان بنی و در اسلام از مهاجر و انصار همه شان بودند و در سیزده سالگی او را اسلام
بهم رسید از حضرت رسالت و در هر مرتبه بر خلفای سبقت میان امت

و در وصف حضرت [illegible] که در حبل و [illegible] مرد و زن
حلم و عبد الملک که از پدر آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین رابعه هفته بود و عبادت
زنیب [illegible] و دیگر [illegible] را میخواند بعد ازو [illegible] بر خلافت
و برادر را که [illegible] عمل او [illegible] و بعد از آنکه غالب شد و در بسیاری
از آنکه متفرق شدند خوارج و مارقین [illegible] آن حضرت را علانیه لعنت میکردند
و دشنام میدادند بهم [illegible] در روز [illegible] و اصلا از سخنان آن
تغیر در احوال او بهم نمیرسید و در زهد آن حضرت مرتبه او در [illegible]
حلاق [illegible] عمر بن عبد العزیز مرویست که گفت ما علمنا احدا
کان فی هذه الامة بعد النبی صلی الله علیه و آله ازهد من
علی ابی طالب

علی ابن ابیطالب ع و مشهور است که شخصی سوید بن غفله نام بخدمت امیر المؤمنین
آمد و دید که کاسه از دوغ شتر ترش که بوی ترشی آن بمشام رسیده بود و با قرصی از نان جو
که [illegible] از سبوس که پوست جو بر روی آن نان ظاهر بود و خشک شده که آن حضرت
و بزحمت تمام از زانو شکسته [illegible] با آن دوغ ترش تناول میفرمود سوید گوید که گفتم
یا امیر المؤمنین روزه دارم [illegible] از رسول خدا شنیدم که هر کس را کسی طعامی میل داشته
باشد و روزه او را از خوردن طعام مانع آید بر حق تعالی لازم است که او را از
طعام بهشت بخوراند پس بفرمود آن حضرت فضه نام که آنجا حاضر بود و گفت یا فضه
از خدا نمیترسی که این آرد را پاک نموده و نخاله از او جدا نکرده با من بیاری
که فدای او پدر و مادرم مرا امر نموده که با نخاله نان بپزم و از پاک کردن
نهی نموده و در حدیث دیگر وارد است که هرگز از نان جو سیر نخورده تا روز
یاد [illegible] علی کوشجی در شرح تجرید از عبد الله بن رافع نقل
کرده که روزی بخدمت آن حضرت رفتم و دیدم که در وقت افطار انبانی سر بمهر
کرده آمد [illegible] روغن با شیر [illegible] داخل آن میکنند [illegible] آن

مهر کنم و نقلیست از لیف خرما بافی و دو جامه از کاهی پوست و کاهی بلیف خرما
[illegible] و جامه [illegible] پایجامه [illegible] قنبر میداد و دیگری را خود میپوشید
و [illegible] جامه از [illegible] بازار میخرید و دراز [illegible] بیکار [illegible]
و میگفت آن زیادتی بکار دیگری آید [illegible] آن [illegible] و از
اجرت آن قریب بهزار بنده آزاد ساخت و آن [illegible] باید مستحقان
ایتام [illegible] بنفس مبارک خود در اجیری ساخت و آب
کشید از دلوهای بزرگ و اجرت آن [illegible] بفقیران میداد و دست مبارک او
از بسیاری آب کشیدن [illegible] بود و هرگز از طعام سیر نخورد
در مدت العمر [illegible] و منقول است که روزی در ایام خلافت
طبق حلوائی [illegible] برای آن حضرت بهدیه آوردند آن حضرت از خوردن آن ابا
فرمود [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حال
لاکن [illegible] میخواهند [illegible]
این از مروت [illegible] من نخورم [illegible] حلوا [illegible] رسید
عبد الله عباس

عبد الله عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آن حضرت و آن حضرت کفش خود را
پینه میزد او گفت ای پسر عباس چه قیمت دارد این کفش گفتم یا امیر المؤمنین از برای
پینه روی بهیچ نمی ارزد [illegible] فرمود ای پسر
عباس والله که این کفش [illegible] بهتر است از امارت شما [illegible]
بمن [illegible] با این [illegible] در این [illegible] حق را
از باطل جدا کنم و داد مظلومان را از ظالم بگیرم و در عمر خود خشتی بر بالای خشتی
ننهادم و عقیل برادر آن حضرت [illegible] و قناعت [illegible] آن حضرت را
نیاورد [illegible] آن حضرت [illegible] برای او مقرر ساخت او [illegible]
خشم [illegible]
[illegible]
طعام [illegible]
نهایت [illegible]
[illegible]

بر اطراف کوه و اطرافیه در رسم ملوک و جبابره و سلاطین را بر اطراف کوه و عجمی در روی
دنیای لعبات شغلهای ایشان کسی را امثال شیخان و صالحان برساند و هانی برف
دهان کسی را امان باکی و عوام خواص را اسباب جبابره و کسی را از آن حق نگفته شان
خلفا و جور حجاب در زمان ابتدا شان معاویه و عثمان و شیبه با کاسره و جباران
نمی کسی در هر وقت رجوع و ابواب تحت اطفال بر ایشان بی نعیم بخت او
می آمد و همیشه لباسهای خشن و شالهای درشت ملبوس شدند و نباس بر شیشه پوشید
و لباس ملوک و فراعنه نپوشید — عجب دارم از آن کو ساله که پرستان
دیگر بیزار است فضیلت ایشان هرچند در اظهار ایشان آمد آن کس در آسمان از این
نمی باشد و اما گوید در روز ابو بکر با لال شیم [illegible] اگر بپوشید
ملائکه در آسمانها [illegible] شدند با جایگه [illegible] میباشد [illegible] شیر
و طی [illegible] نان [illegible] با [illegible] سرکه یا نمک پاکه خرما و گاه شیر
و دوغ آنچه می بود و گوشت کا کا بجز بلا و محنت او [illegible] از همه پیغمبران
بود و آن عجب باد داد و لادا [illegible] معلوم [illegible] آدم [illegible] قسم
داغ نو

واقع نشده هشتم آنکه چون در جهان رسول و ملک همه کوه قاف جمله دارند بر کمالش اعتراف
علم آنحضرت
ثابت است نزد خاصه و عامه و همه فرق مسلمانان و جمهور است بلکه از کمال
و کفار قریش و شایع است که ثلثه در جمیع صحابه بتواتر بعضی به آن حضرت افزون از رسول
اعلم بود از همه خلایق و ابن ابی الحدید در اوائل شرح نهج البلاغه می گوید که جمیع علوم
بآن حضرت منتهی میشود چه معتزله که اهل توحید و عدل و فکر در باب نظر اند
و همه علما از ایشان یاد گرفته اند شاگرد و اصحاب ابن حیط اند و او شاگرد ابو هاشم است
و ابو هاشم شاگرد محمد حنفیه و او از پدر خود یاد گرفته اما اشعریه با ابی الحسن
اشعری میرسید و او شاگرد ابو علی جبائی است و او یکی از معتزلیان است و معلم
معتزله آن حضرت است و اما امامیه و زیدیه خود ظاهر است که علم ایشان
بحضرت ائمه علیهم السلام میرسد و اصحاب ابو حنیفه و شافعی از محمد بن حسن
و او نیز از ابو حنیفه و احمد بن حنبل و او هم با بو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه از
امام جعفر صادق و علم امام جعفر صادق با آن حضرت است و از صحابه از ابن عباس نقیب تر
نبود و او شاگرد امیر المومنین است و علم تفسیر قرآن را مردم از هر بلده میرسیدند

با ابن عباس میرسد و او از آن حضرت اخذ شده بود و گویی با ابن عباس گفت نسبت علم تو
با علم حضرت علی در چه مرتبه است در جواب گفت همچو نسبت بحر محیط یک قطره بحر محیط و علم
طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منتهی از آن حضرت است چه شبلی و ابو یزید
بسطامی و سری سقطی و معروف کرخی و سفیان ثوری و حسن بصری همه شاگردان
و خادمان او و اولاد او علیهم السلام بوده اند و خرقه صوفیان تا امروز در هر طایفه از اصحاب
خانقاهی و پیری و شیخی [illegible] با آن حضرت میرسد و علم نحو و عربیت همه علما
معترفند و میدانند که از ایشان اخذ کرده اند و ابو الاسود دوئلی جامع آن است که
آنحضرت با او فرموده بود تدوین نحو با این مضمون بکن و او از آن حضرت مجملا شنیده
که کُلُّ فاعلٍ مرفوعٌ وَکُلُّ مفعولٍ منصوبٌ وَکُلُّ مضافٍ
الیهِ مجرورٌ و تفصیل از او و او زیاده شده و علم کلام و جمیع کلام از
اوست و اما قرآن [illegible] نحو [illegible] حسن
میشد [illegible] حضرت [illegible] چنین [illegible]
[illegible] در خدمت آن حضرت [illegible] از اول شب تا طلوع صبح
در باب بسم الله

در باب بسم الله الرحمن الرحیم سخن گفت و تمام نشد و در علم فصاحت و بلاغت مجمع فصحا و بلغا
کلام او را تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق میدانند و خطا گوییم کرد آن حضرت در
جواب بعض علیم این معلوم [illegible] مستعصی نمود [illegible] کحال در میان
مسلمانان شهرت دارد [illegible] و در صحیح مسلم [illegible] سلونی
عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض [illegible] سوال
کنید از من راههای آسمان [illegible] تر از راههای زمین [illegible]
فرقه ناجیه امامیه و اکثری از مسلمانان [illegible] که آنحضرت اعلم و افضل است از آدم
و هابیل و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و هارون و یوشع بن نون [illegible]
و حزقیل و ذی الکفل و الیسع بن اخطوب و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب
و خضر و یونس بن متی و شعیا و اشموئیل [illegible] و اسمعیل صادق الوعد و خضر
و الیاس و داود و سلیمان و زکریا و یحیی [illegible] و عیسی و صفوان و لقمان
و حیقوق و خالد و حنظله و جرجیس و ذی القرنین و سایر انبیا علیهم السلام

و در ابراهیم و آدم علیهما السلام لمحی توقف کرده‌ام بر این مرتبه
ایوب و اسحاق این علم بود از پیغمبران عجم مثل حی اقرام و جوب صاحب
کتاب کومب و مه آباد صاحب کتاب دساتیر و دارا و ابن و برف و دارنر
آذر ساسان و رشتی کلیو و پاسان و سولان و دارثی و درکیال و اسفندیار
که انصاری عجم بود و از انبیا مبعوث شده و پلیناس و شاه دل و شمعون و ارسطا
و بخرقل و حسنی و سبینا و یحیا و نول و در خبار و جوفوف و نادی که بود ایشان
می دانستند لا و در میان انبیای اسلام که اسامی غیر مشهور است و اعلم بود از همه
ادبا و پیغمبران و اتقیاء بنی اسرائیل و حواریان الام مسیحیان و از جمیع
تبکیان و عقلاء و حکماء یونانیان و دانایان جهان از قسطنطنیه و روم و حلوانی
و ما سلف و لی عجمی شامی و دانایان هندی خواه رجال و خواه حکما و اعلم
بود از صف بن رضا و اشلون و ارسطاطالیس و فلفوس و تقیه و نی
و فیثاغورث و بلعم بن باعورا و دستان و افلاطون و اسکندر و اسکندرس و تقسیر اطا
زاید و عنصر ابو نطیس و حکیم مراتی و دستان بن سام و دستان کمیرطی
و بکر امنز

و بطلمیوس منطقی و اقلیدس رومی و مصر اسیر و افلاطون الهی و ارسطاطالیس القراط طبیب و حالینوس
و ساوقی و بطلمیوس صاحب کتاب مجسطی و مجسطی میگویند و ابو ریحان و ابو منذر
و هرمس و بطلیموس و ابو جابر کلبی و بلینوس و ابن سینا و ابو علی و فارابی و علم آینده
و حال و ماضی و روز قیامت و بود و علم قضایا و بلایا و احوال و ارزاق و اعمال خلایق و
احکام دین و شریعت هر ملت از آدم تا خاتم و علم ملکوت آسمانها و زمینها و ما
العرش و ما فوق الثری و علم حیات و ممات خلایق و علم خداشناسی و مبدأ و معاد
و احوالات برزخ و علم و بهشتیان و دوزخیان و سعید و شقی و علم و حکمت
و هیأت و طب و طول و عرض و بناء و قد آسمانها و زمینها و عمر دنیا و بان و جمادات
یاران و دوزخ و جنت و مشتقات آنهاست و دریاها و بیابانها و کوهها و دان و دشت‌ها و
دانا و نهرها و بحر و قصبات و بلاد و معموره و بنا و طول و عرض آن و علم اصول دین
و فروع دین و معانی و بیان کلام الله و تفسیر و بطون قرآن و علم صحف و تورات
و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی و احکام آن و علم فصاحت و بلاغت و رمل و کیمیا
و علوم غریبه و طی الارض و طی اللسان و طی الزمان و اعداد و طلسمات و جابلقا و جابلسا

و تمثیل و نظر و سحر و دیده و فیض و زیرک و علم حرفه و صنعت و تمثال و قیافت
و مستقبلات و حال جفر ابیض و جامعه و جفر احمر و جافیه و مصحف فاطمه و احکام شرایع و
کتابهای آسمانی و صحیفه آدم و نبی همه نزد او بود و علم قرآن و معانی آن کما هو حقه
از قرائت و اعراب و لغات و خواص مشکلات و حل معانی و جهات آن
و تفسیر بطن و نزول و سبب آن و اخبار و قصص و اخبار و احکام حلال و حرام
و اصول و فروع و معقول و مسموع و وعد و وعید و نهی و امر و زجر و محکم و
متشابه و ترغیب و ترهیب و بشارت و انذار و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل و درجات
و حروف و مطلق و مقید و خواص علم آن را میدانست و علم شناختن مؤمن و کافر و منافق
و ذهب و فضه و عیار و صناعات طلا و اعراب و ابجد با او بود و علم صرف و نحو
و تجوید و حدیث و سنت و تعبیر رویا و فراست و کیاست و فقه و حدود و قصاص و بیانات
و فقهیات و معاجز و جراحات و ارث و طلاق و نکاح را تمام میدانست و علم زهد و
سلوک و تصوف و دروس و اوراد و سلوک و تعقیب و مجاهدات و ریاضت نفس و تهذیب
اخلاق و در صحبت او بود و اینها همه از فضلها و منتهای الهی بود که با آن حضرت عطا شد
ذلک فضل الله

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
هیچ کس از بنی آدم غیر از حضرت رسالت پناه این همه بزرگواری و جاه و جلال
نیست و در آنچه گفتیم هیچ یک از امت خلافی بر ایشان نیفکنده‌اند و آنکه بخت مهارت تام
داشت در احکام قضایا و سوانح و حوادث و مسائل بر همه و از آنجمله دو مسئله را
بیان باید **اول مسئله دینار** که به دیناریه مشهور است و شرح آن این است که زنی
آمد بخدمت امیر المؤمنین و رکاب آن حضرت گرفت در کار مسئله نصیب گفت
یا امیر المؤمنین برادر من فوت شده و ششصد دینار از او مانده
و از آن یک دینار بمن دادند از میراث او پس سؤال کرد از تو
که برادرم را چه شد حضرت در جواب فرمود که برادر تو دو دختر ماند
آن زن گفت بلی حضرت فرمود که ایشان را دو ثلث مال است که چهارصد
است و مادر داشت گفت بلی فرمود که مادر را سدس یعنی صد است گفت بلی
فرمود که زن داشت گفت بلی فرمود که ثمن است هفتاد و پنج دینار و
برادر دوازده داشت گفت بلی فرمود که بیست و چهار دینار ایشان راست و یک دینار تو راست

شعار و پنج آیتی پس حضرت فرمود که ده و دوازده برادر با هم بودند از آن [illegible] علی
آن حضرت فرمود که [illegible] برادری [illegible] یک از ایشان [illegible]
گرفته و از ایشان [illegible] حضرت [illegible] **دویم** مسئله [illegible] شرح این
آنست که حضرت در منبر کوفه [illegible] گفت یا امیر المؤمنین
مردی [illegible] و زن [illegible] هر یک [illegible] و داده
این سؤال مسلم [illegible] حضرت فرمود [illegible] تا ماند گفت
بلی حضرت فرمود [illegible] گفت بلی حضرت فرمود [illegible]
او تسع است پس [illegible] این ملعون **مؤلف گوید** [illegible] دو مسئله
در [illegible] از [illegible] تقسیم این دو میراث [illegible]
[illegible] کوفه کرده [illegible] آن حضرت [illegible] بعد از
پنج روز از [illegible] اهل کوفه با اجتماع و هجوم عام آمدند و بیعت کردند [illegible]
[illegible] زیرا [illegible] معزول و تعصب [illegible]
و [illegible] آن حضرت [illegible] میشود

او را [illegible]

او را [illegible] منصوب نمود **و دیگر** آن حضرت [illegible] انشاء الله [illegible]
و [illegible] و [illegible] داود [illegible] و خطیر [illegible]
[illegible] و علی و عمر [illegible] مروان [illegible]
[illegible] در عهد خلافت عمر ملعون [illegible]
[illegible] صحابه را [illegible]
[illegible] او را [illegible] غنیمت [illegible]
این را [illegible] او را [illegible] مردان [illegible]
[illegible] لعنت [illegible]
پیغمبر [illegible] کلام
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
فرمود که [illegible] غضب آن ملعون [illegible]

حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که [illegible] ابا ام [illegible]
داده [illegible] شیخ بزرگوار [illegible] قطب الدین راوندی در کتاب [illegible]
[illegible] از عبد الله ابن مسعود [illegible] امیر المؤمنین
و بعد از [illegible] حضرت [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] آن حضرت [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
عالم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] عمر ملعون گفت لولا علی لهلک

عمر ابن [illegible]

عمر چون [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین ما سه نفر [illegible] شتر خریده ایم [illegible]
نصف شتر را [illegible] و دیگری ثلث و دیگری تسع [illegible] شتر را
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
آمد و گفت یا ابا الحسن [illegible] آن جماعت
آن حضرت فرمودند که این [illegible] از بیت المال [illegible]
[illegible] شتر [illegible]
ثلث آن [illegible]
[illegible] بیت المال فرستاد [illegible]
عمر گفت یا ابا الحسن [illegible] **عبادت** آنحضرت [illegible]
ظاهر است [illegible] اسلام [illegible] خشوع و خشوع عبادت

عبادت آنحضرت

می‌نمود و بر از رای طمع بهشت و خوف جهنم عبادت نکرد و بلکه خالصاً لوجه الله بود و هیچ و
دیگری از روحانیات خداوند درک نکرده و اکثر روزها روزه بود و شبها متهجد بود و هر دو که
پای مبارک در رکعات متوالیات نماز و بلکه ختم قرآن مکرر و چنین منقول از
خوف و خشیت الهی او را از هوش می‌رفت و منقول است در روز خندق تیری بر پای
مبارک آنحضرت رسیده بود که در حال نماز آن تیر را بیرون آوردند
آنحضرت را حس نکرد و چنین در نماز ایستاد تیر بیرون آوردند و آنحضرت نماز
ایستاده و از بیرون آوردن و ماند و هرگز نماز تهجد مبارک او فوت نشد حارث
همدانی گوید در لیلة الهریر حضرت امیر را مشغول نماز دیدم در میان دو صف
عقب سر آنحضرت دیدم که میشنیدم بالصدق و پانصد و پنج تکبیر ادا کرد
بلکه و القصار که میرود و هزار رکعت نماز نفل می‌گذارد
وقتی آنحضرت روزی و اهل شد حق الله و حق الناس را از هر دو گروه
و سایر حقوق در ذمه او باشد ادا نموده باشد خصایص و خوارق عادات و کشف
و حضرت و کرامات آنحضرت از حد و حصر بیرون است و در کتب فضایل از صد
زیاده ذکر شده

خوارق عادات و کشف آنحضرت

حارث همدانی
و بر بعضی خوارق عادات آنحضرت رسالت بود بار او بود و اسباب و میراث
رسول خدا از عمامه و زره و ناقه و انگشتر و زره و طیلسان و ناقه عضباء و
ذوالجناح و بغله شهباء و حمار آنحضرت یعفور نام داشت و انگشتر و قرآن و
صحیفه‌های آسمانی و هشتاد و سه اسم اعظم با همه علوم آسمانی بار او بود و اضافه بر آنها نیز
عطا فرمود و از سیر و عصا و آیات و عصای موسی و سنگ آنحضرت و الواح تورات
و انگشتری و تاج سلیمان و تابوت سکینه و زره داود و صندوق تبارک و بهر
ابراهیم و کمان اسمعیل و صحف و تورات و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی دیگر
و میراث جمیع انبیا تا اصحاب حضرت یوسف و ادریس و شعیب علیهم
السلام صفات حمیده آنحضرت آنکه هر کس را به حق رسیده و سجده نکرد
و تمام بر آنحضرت اتفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان و از آن جهت است که
در تعریف آنحضرت کرم الله وجهه میگویند هر جا که نام آنحضرت را
عبادات گواک و ملایکه نکرده و آنچه در جاهلیت اکثر یاران پیغمبر را ده جهت
او نکرده و متصف بود و آسمان و کرم و بذل و جود و عطا و بخشش و انعام در

صفات حمیده آنحضرت

و مروت و انصاف و عفو و شجاعت و ادب و حسن اخلاق و تقوی و ورع و زهد
و صلاح و سداد و جهاد و عدالت و امانت و هدایت و رای و دعا و علاوه و دلق و گشته و شأن و
زبان و هموار و نرم و خوش خوی و دوستی و حلم و بردباری و شفقت و رعیت
پروری و حسن خلق و مهابت و صلابت و اثبات آن در بعضی اخبار و ماثور است اخلاق
ذمیمه که هیچ کس از آنحضرت نقل نکرده بلکه بری بود از متصف بصفات ذمیمه
باشد از اول عمر تا آخر عمر از حسد و کینه و دشنام دادن و بازی کردن
و خنده و قهقهه و فخر و بخل و حرص و عداوت و غیبت و شرارت و قساوت قلب و کبر
و دروغ گفتن و بهتان گفتن و غیبت کردن و ترس و جبن و بد دلی و ازدیاد شکم
و دو رویی و خباثت و سوگند دروغ و حرص و طمع و زنا کردن و خوردن مال و لهو
و خوک و بغل و غش و فریب و ایذا آن که ظاهرا و اسلام و لواطه و طنبور و قمار و نواختن
ساز و خواندن و خوردن شراب و بت‌پرستی و مکاری و اسراف و نفاق و عجب و تزویر
و ریا و سمعه و شک و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و دیگر از رذائل و
عیب جویی و شوخی و جنگ جویی و بغض و کینه و انگیزی و دغا و ستم
و امثال و غیره

صفات ذمیمه

و غیر این و همچنین صفات از عقل و هزار و یک اسم است که اهل طبیعت ذکر کرده‌اند و در عترت
او از نسل حضرت رسالت است که علی و اولاد او المعصومین الطاهرین و دیگر از کمالات
آنحضرت است که استاد ابر شاعران است و اکثر ملائکه عظام بفرمان او و به فرمان سلطان
آنکه خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله علیه در کتاب بستان الکرام ذکر کرده که روزی بیار
در حضور رسول الله صلعم کتاب را مطالعه فرمود آنچه بیان آنحضرت را داد که در جواب
شیر از تعظیم کابینی جهت بیست حضرت فرمودند باید بیاری و از راه این جوان تعظیم کنند
گفت چون تعظیم کرد و را دربار چنین عظیم است به رسیده‌اند که تعظیم او چگونه بود این تعظیم
کن در وقت حالی تحول بر اصل که از من رسید و گفته من گفتم نام
و صیت نام حضرت در آن متحیر ماند که گرم و تاج و تعظیم تحیر ببود که آن جوان را
در علم نور و کمال و سلیم شو و جمیع گو تو به روی کار جلیل نام و جمیع است و بر من ولیلم
نام بر جا است و اینها از اسرار و رساله بر من تعظیم او نموده پس از او در رسیدند
و حضرت رسول و حیثیت کمال بارگاه الهی ستاره آیت و من این اسرار بیان کنم طلوع
میشود و من او را این اسرار رحمه الله ام دعا و اجابات آنحضرت مربوط است و خصوص آن اسما

فرمودند روزی در مسجد نشسته بودیم که گوئی پیر شده است چنین کسانی خواهد یافت صحرا نشین که تعلیم یابد
این شخص از فرزندان او و نام بنده اصحاب گفتند یا رسول الله اما پیغمبر از اولاد او کسی نماند
گفت بلی و این یکی از ایشان است پس برخاست که سلام گوید جواب شنید رسول خدا
از او پرسید تو کیستی گفت منم نام من ابراهیم بن لاوی بن ... ابن اسم
فرمود میان تو و ابراهیم چند پشت است گفت بلی در زمان ... پدران ایشان قرار نمود
من طفلی بودم و در حرب که ... در خانه ها که در دست نوح ... سلیمان شده بودم
و نایب گشتم و خبر از آن کتب بود که بعضی از آن پیغمبر رسیده و با او بیان کرده ام و از او تعلیم
صحف نازله از او از قسم برادر پس با قسم و دیگر کتب پدر او از ابراهیم رسیده و مرا
تعلیم صحف نموده در آنها بیش از ابراهیم ... اسمعیل و اسحق و یعقوب را رمز
در حق فرزندان موسی یوسف بودیم که کتب برادرت موسی را تورات را
امر کردم و یوشع بن نون که وصی او بود را امر کرده ام و در حبال جالوت ایشان بوده ام
و صحبت سلیمان و آصف ابن برخیا مشرف گشتم و برادر عیسی را همراهی کرده ام
و جمیع پیغمبران خاصه عیسی ... اسلام رسانیدند پس آن حضرت فرمود از جمیع
انبیا داود

انبیا و رسل در برابر در علیه سلام و رحمت و برکات الهی بار ... که انتهای
در زمان ما شد و بر تو حفظ وصیت و ادای امانت و ... داری تا کاله
نام ... یا رسول الله حجت من است و هم ... سلام و بر آن ما بتابعت و فرمانبرداری
وصی خود و ... نماز از من ... او در من ... که نام ... انبیا او فرمانبرداری اوصیا
پس آن شخص گفت ای نام و وصی مرا بنما گفت یا رسول الله حال که در کتب سماوی خوانده ام
و از انبیا شنیده ام اگر او را ببینم خواهم شناخت فرمود که از حضار مجلس نام ... حاضر
که دیگران هست ... پس ... نظر کرد با اطراف و جوانب گفت یا رسول الله در این
مجلس نیست حضرت رسول امر فرمود سلمان را که علی ابن ابی طالب را طلبید و از او پرسید
یا نام ... وصی آدم ... گفت شیث ... وصی شیث که بود گفت انوش
و انوش ... قینان و وصی او مهلائیل و وصی او یارد و ... ادریس
پرسید که وصی ادریس که بود گفت متوشلخ و وصی او لمک ... و از ...
انبیا ... نوح ... سام ... ارفخشد ... عابر ... شالخ ...
نوح بود و وصی او سام و وصی سام ارفخشد و وصی او عابر و وصی عابر شالخ و او ...

پس از او شیرخوار و از عوج ... و تارخ هر ترتیب وصی بوده اند و از صلب او ابراهیم
خلیل الرحمن بوجود آمد ابراهیم ... اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و
و یوشع و داود و سلیمان و آصف ابن برخیا بترتیب انبیا و اوصیا بوده اند
تا بعیسی و یکایک را ... رسید وصی او که بود گفت ... فلان تا باینجا رسید
پس فرمود که نام وصی مرا در ... کتاب آسمانی دیده گفت بلی
بالخصوص ... که تورات ... نام تو در تورات ... نام
وصی تو الیا ... و اسم تو در انجیل ... و اسم وصی تو فارقلیطا یعنی ...
طلب ... و معنی ... مصطفی و معنی ...
حبیب ... که در زبور ... یعنی محو کنند کفر و شرک
نام وصی تو ... یعنی فاروق اعظم فرمود که وصی مرا ... بشناسی
گفت ... در ... چشم ...
بار ... ساق ... اعظم ... آن حضرت را باینجا رسانید آن
حضرت ... گفت ... اتت و ... یا رسول الله
داد دست

و ... دست ... و ... ای ... یا ... آنجا ... تو ...
وصیت ... سلام ... آنکه ... خواهند ... چنان ...
... انبیا ... رسیده فرمود که ... مکرر ... خود را
وصیت نموده ام و آنچه ... گفته ام اگر حاجت دیگر داری بگو گفت یا رسول الله
میدارم که ... از قرآن تعلیم ... داری و ... خود ... ضرور ... یار
... عبارت ... بر خواسته و تعلیم ... کریم
... الله ... پس حضرت ... امیرالمؤمنین امر فرمود که آنچه از
... آن حضرت ... و ... تا ... اگر
بعضی از سورها ... عمران و ... از اعراف ... بعضی از سورها ...
از رسول الله ... امیرالمؤمنین را گفت در کتاب دیده ام که ...
مبارک ... گفت ... پس ... آن حضرت ...
و ... در ... آن حضرت ... و ...
حضرت ... غایب شد ... که گوید ...

احوال اهل اسلام حضرت آمده بود و در ماه [illegible] شد رحمة الله علیه و او را دعا نمود [illegible]
صحیح از حضرت امام حسن عسکری مرویست که آن حضرت از آباء کرام خود از حسین بن
علی علیهما السلام روایت کرده که در روز صفا در راه حج آمده بر امیر المؤمنین سلام
کرده گفت یا ولی الله چهار صد سال است که در این مکان به تسبیح
و تهلیل و تحمید و تکبیر حق تعالی مشغولم و عبادت او میکنم [illegible] در هیچ محل طعامی نخوردم
یست در این مدت چنین [illegible] کرده [illegible] آن حضرت [illegible] که این عم
نور او را بر خلق فرستاده و نور او [illegible] هرگاه گرسنه شدم و تشنه شدم برای او دعا
کردم و سیر [illegible] شدم [illegible] کرده ام رفع تشنگی من شده است
و این دو بیت خواند   ایها السائل عما دونه النجم العلی
ان ما تسحرة عنه واضح لا ترحلی   خیر خلق الله من
بعد النبی العلی   وبه قاد الموالی ضل الغوی
حضرت [illegible] منور شود
و ساقی حوض کوثر و قسیم بهشت و دوزخ [illegible] اعراف [illegible] احمد
دار دنیا

در روز قیامت در بهشت مؤمن و کافر را به بهشت و دوزخ میفرستد و خدا
نور امیر المؤمنین نام نهاده و در آسمان کسی موسوم باین اسم نیست از مغرب
بارگاه احدیت و جماعتی [illegible] منافق و ملحد را امیر المؤمنین
میگویند   [illegible] نام خدای [illegible] غیر از تو لایق
امیر المؤمنین   [illegible] مقبول [illegible]
زنده کرد در خدمت آنحضرت [illegible] در صفین [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] در حین رفتن به صفین [illegible] پدر او [illegible]
از وجود [illegible] شده [illegible]
[illegible]
دار [illegible] بلکه [illegible] آن محمد [illegible]
[illegible] دار [illegible]
[illegible] آیه [illegible]
انما ولیکم الله   یا ایها الرسول بلغ   مباهله

انما انت منذر   وقفوهم انهم مسئولون   قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی   آمنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین   واعتصموا بحبل الله   ومن
الناس من یشری نفسه   وکفی الله المؤمنین القتال
فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون   ام حسب
الذین اجترحوا السیئات   والسابقون السابقون
یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول   واذا لقوا
الذین آمنوا   فمن کان علی بینة   ان الذین آمنوا وعملوا الصا
لحات سیجعل لهم الرحمن ودا   من المؤمنین رجال
صدقوا   اهدنا الصراط المستقیم   وارکعوا مع الراکعین
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار   واسئل
من ارسلنا   یا ایها النبی حسبک الله وکفی بالله شهیدا
هذان خصمان   ان الذین لا یؤمنون عن الصراط
لناکبون

لناکبون   افمن کان مؤمنا   والذین آمنوا بالله ورسله
اولئک هم الصدیقون   فان الله هو مولاه وجبریل
یوم لا یخزی الله النبی   اولئک هم خیر البریة
وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر   فاستوی
علی سوقه   الم احسب الناس   وشاقوا الرسول
من بعد ما تبین   ویؤت کل ذی فضل فضله
افمن یعلم انما انزل الیک   فانقلبوا بنعمة من الله وفضل
فی بیوت اذن الله   لا تحرموا طیبات ما احل الله
واجعل لی لسان صدق   والعصر ان الانسان
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی   ولتعرفنهم فی
لحن القول   من جاء بالحسنة   فاذن مؤذن
فی مقعد صدق   ولما ضرب ابن مریم   وممن خلقنا
امة   وتعیها اذن واعیة   والذین یؤذون

المؤمنين والمؤمنات يقولون امنّا بالله وبالرسول
هو الذي خلق من الماء بشراً اولوا الارحام
بعضهم اليوم اكملت لكم دينكم واذان من الله
طوبى لهم وحسن مآب فاما يذهبن بك
بينهما برزخ ونادى اصحاب الاعراف
ونزعنا ما في صدورهم من غل اجعلتم سقاية
الحاج انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
هل اتى على الانسان واقام الصلوة واتى الزكوة
والموفون بعهدهم ومن يطع الله ورسوله ليس
البر بان تاتوا البيوت جزاؤهم عند ربهم جنات
عدن ءاشفقتم ان تقدموا قل هذه سبيلي
ادعوا واذكروا نعمة الله عليكم قل ما يكون لي
ان ابدله سال سائل في اعدائه اليوم يئس
الذين

الذين كفروا ولقد صدق عليهم ابليس ظنه وسيعلم الذين
ظلموا ام يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله
ولقد عهدنا الى آدم فاوحى الى عبده والنجم
اذا هوى واحاديث مشتمل عليه مرد جميع سلمانات انزهه فرق
تا علات وخوارج بنام اكثريت اكتفا نمبره ازبراى سهولت تا حجت
باشد بركوساله پرستان والله يعلم غدير خم خيبر
مودة منزله طاير جنابة
سد الابواب النجواة البراة
الافتخار بيع المواخات حب
الاربعة فضايل الولاية رسوخ الايمان
في قلبه خاصف النعل لحمك لحمي
انا وعلي من نور واحد انا دار الحكمة
انه اقرب الناس الى رسول الله استنفسار

عمر في الخلافة الاغاثة الراس المولى
الاخوة النور السلم الشجرة
اللواء المناقب مخاطبة بامير المومنين
في عهد رسول الله بيعة الرضوان المارقين
مباهلة الناكثين والقاسطين اشتياق
الجنة المعراج خطاب الله تعالى في لسان علي
عليه السلام الاشباب ضربة عمرو بن عبدود بدر
احد مكتوب على العرش التزويج
العلم رد الشمس الكسا انه مع
الحق قتل عمار اكمال الدين وتمام النعمة
وصف شيعة فضت العمود قسيم الجنة
والنار سقا الكوثر دربوك مواخاة
الملائكة اعلم الناس النجي نوم الس
بيان

بعض الكواكب

الايمان

بيان من امن خروج عائشة وكلاب حوأب
انه افضل الاوصياء اول من صلى القبلة
سبقه اسلامه مولوده انه افضل
الانبياء خلافة الائمة عليهم السلام
المهدي من ولده التراب لا
غاية ايمانه في قلب شيعة انه سيد
المرسلين هم شيعة الفائزون ان القرآن
مع علي انه

افضل الاصحاب انه
خير البريه علي خير البشر لا
يدخل الجنة مبغضه ح ولد الزناء مبغضه ح
الوبر في المعركة ح يود وفات النبي واله مخاطبة بالخليل

خ حجة يوم الشورى قاضي ديني وصي ح كسر اصنام ح ح
تعليم جبرئيل يوم النوح هام بن هيم ح عن فطنة النبي ح
حرب مع الجن و در كتاب كشف نظر است جابر بن عبد الله انصاري
در خبر عن عصا روايت كرده در راههاي مدينه ميگشت و ميگفت علي خير
البشر من ابى فقد كفر معاشر الانصار ادبوا اولادكم
على حب على ابن ابى طالب فلينظر الى شان امه يعني جابر
ميگفت كه امير المؤمنين صدر بعد از پيغمبر از مردمان بهتر است هر كه
از قبول اين معني ابا نمايد كافر است و بمجلس خطاب باكرده انصار گفت
اي جماعت انصار اولاد خود را بر محبت امير المؤمنين پرورش دهيد و در كو
دكي او مرتبت زيرا كه هر كدام از اولاد از محبت آن حضرت باز زنند
تحقيق حال مادرش بايد نمود زيرا كه آن قصور از جانب مادر است يعني ولد الزنا است
و احاديث بسيار از خدا نيز در اين باب گذشته و واقع شده حرام زاده
دشمن باكره حضرت است دشمني آن حضرت علامت كفر و نفاق است دشمني [illegible]
ان است يعني

حضرت بغض دارد اگر باهم اراهم پيغمبر باشد الله تحقيق ميرود [illegible] دارد
بانك است گود شعبان ابن جوزي ارده و البته مادرش خائنه كه اشرقه
دارد باب بسيار نقل كرده اند از ابو دلف عجلى از امراء نامدار است علوي بود
در تشيع مرتبه بود در روزي در مجلس ميگفت هر كه در تشيع غلو نزد و ولد الزنا باشد
پسرش [illegible] حاضر بود گفت من در تشيع غلو ندارم [illegible] حرف با او رسيد گفت
البته اگر راست ميگويد مادر را در [illegible] نمودم و با او مباشرت كردم
و حرامزاده يكي از ايشان است امام حسن و حسين و اهل علي را [illegible] در ابتدا نشر دادند
خطابت دفعه حران بلخ و بخارا و اوراسان حرامزاده كان سمرقند و ماوراء النهر
با جهله خود [illegible] و در روز [illegible] ميدانند و تعزيه امام حسين
در ايام عاشورا است را يزيد و ابن زياد و ابن سعد و جمعي لعنهم الله ميكنند يعني
ايشان با امير المؤمنين نسبت [illegible] عامه [illegible] تعصب ايشان بسيار
شده است در زمان سلطنت صاحبقران امير تيمور گوركان متعصبان ماوراء
النهر محضري [illegible] مسلماني واجب است بغض علي عليه السلام [illegible] نسبت

در دل داشته باشند چرا كه فتوى بقتل عثمان داده بود و از امير
تيمور توقع داشتند كه فرمان داده كه در ممالكش رواج بدهد
و مهر كنند محضر را و امير تيمور چون مريد و معتقد شيخ زين الدين تايبادي
بود فرمود تا پيش از آنكه مهر نهد [illegible] حكم [illegible] آن محضر را
در [illegible] فرستاد [illegible] كه دست در كار داشت
و تعمير خانقاه مشغول بود [illegible] دست [illegible] مبارك را
پاك كرد [illegible] ان محضر نوشت [illegible] مرتضي عليه السلام [illegible]
ان معني دل خواهد شد و امير تيمور متنبه شد كه آن متعصبان [illegible] آن
صحبت [illegible] گذشت [illegible] كتاب [illegible] مسطورات [illegible] وصي
ما و [illegible] ان را از كعبه [illegible] در [illegible] قرص آفتاب [illegible]
[illegible] بت پرستي در ميان عرب بر طرف شود [illegible]
[illegible] داشته [illegible]
[illegible] كتاب [illegible] مسطورات كه در [illegible]
امر امت

[illegible] آن حضرت [illegible] را از [illegible] حلال كرد
و [illegible] پيغمبر آخر الزمان [illegible] امت او [illegible]
[illegible]
[illegible] دشمني [illegible] كنند و دشمني [illegible]
كنند در ميان [illegible] خداي [illegible]
كنند و بلي [illegible] غليظ القلب و عظيم [illegible]
[illegible] و در كتاب [illegible] نطفه [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] علي عليه السلام و اولاد [illegible] دشمني [illegible]
و در [illegible] دولت [illegible] و فضايل [illegible]
بتان را از كعبه [illegible] پاي بر كتف مبارك حضرت رسالت تعالى [illegible]
فتح مكه بود و چون حضرت رسالت [illegible] خانه خارج شده متوجه [illegible]
[illegible] خانه [illegible] آن [illegible] را در زمين [illegible]
و چون [illegible] آن حضرت [illegible] نصف [illegible] زمين [illegible]

جاء الحق و زهق الباطل و آن بتان را با آن که بسیار ثقیل و عظیم بودند
دو ملک بر زمین بچهره بچهره به اشاره آنحضرت بقعاره میشاندند و از دین بتهای پر میکردند
را به لطف و پرتو پرتو بقعا قبالی بر داشته بقعای کرام بر آوردند و ...
و در آن بقعه سر آن بتها را چشم پتان بجا ماندند تا کافران را که از آن نفع و ضرر متصور
نیست چون بعضی از بتان را در موضع بلند نصب کرده بود چنانکه دست کسی به آنها
نمیرسید امیر المؤمنین بعرض رسانید پای مبارک بر کتف من گذار تا بت را بیندازم
فرمود که نه علی تو بار رسالت نتوانی کشید پس ای علی تو بر کتف من
بر آی آن حضرت فرمود که یا علی نور اطاقت حمل ثقل نبوت هست و آنجا بر
رسیده امیر المؤمنین ... بر دوش آنحضرت بر آمده بتها را بر زمین انداخت
نهاده بتها را از آن مساجد در آنجا از زمین بر آورده با علی چه را جلوه زمینی
پنداری گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجابها مکشوف شده و گوئی سرم بساق عرش
رسیده و به هرچه دست دراز کنم میرسد در آن حال فرمود یا علی خوش حال تو که
کار حق میکنی و خوش حال من که بار حق را میکشم و روایتی است گفت یا علی بسیاری
بار که میخواهی گفت اگر نگاه کنی بتر از آسمان بحق فرستاده بر آن که خواهم
دست بگیری

دست باسمان رسانید پس چون همه را بر زمین افگند فرزند میرآب
از جهه شوق بر جانب ... عالو بتخوار از زمین گرفت و تبسمی فرمود
حضرت از وجه تبسم پرسید گفت از آن میخندم که چگونه از چنان بلندی
افتادم و المی بمن نرسید حضرت فرمود چگونه الم بتو رسد که جبرئیل نگه
محمد و نور ترا بر داشته بود و جبرئیل ترا فرود آورد محققان بیان نموده اند که در شب معراج
میان محب و محبوب علامات معنوی تحقیق یافته بود در منزل قاب قوسین
او ادنی با اختصاص مکالمه و ادای رموز و نیاز مخصوص گشته و تشبیه بالاتر نیر
رهی نمود و سرار ... را اظهار ساخت حالات شده که از دست رحمت الهی که بقعه
آنحضرت رسیدی شدت اثر خنک آن طاقت نیاوردی و چون بتعب و کرث
عتبات از بهر قدرت که دیدار آن حرارت از قدرت کامله بر زدن بمیان برو دست
نمود و عجب اتفاق حضرت امیر المؤمنین پای مبارک در بقعه حضرت رسالت صلی الله
بر آن اثر نهاد که رحمت الهی است کجا شعر حسان بن ثابت آنکه
صفحه اعتقادش مرتوم تعلق و تعلق است در زمره آن جاعی است

که با معاویه بشهر حو ... جو هر برادر شیر نظم کشیده و الحق این کرامت
عظیم که حق تعالی آن مهر سپهر ولایت را باین شرف کبری اختصاص بخشیده
با حضرت رسالت و از جانب الهی مامور بآن شده به برکت کشف آن بکر و در
دانه علم و زر گواری و بیان فضیلت آن حضرت بر ملائکه و در میان
جهان این عاجز اینچنین باید از احادیث صحیح صریح مستفیض و متواتر در میان
امت خصوصا در نزد اهل سنت با در میان صحابت آنحضرت و این ابیات را
شاعری از فقها آن کرده است علی حبه جنة قسیم
النار و الجنة وصی مصطفی حقا امام الانس و الجنة
و گفت این بیت در حضر شرف و بزرگواری او گفته است لو ان المرتضی
ابدا و فضله لا صح الناس طرا سجدا له کفی فی فضل
مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله و مات
الشافعی و لیس یدری علی ربه الله ام ربه الله
این نظم آن است که شاعر بیشتر ... بر علی پرورد کار است
... ا لم علما

با آل سعادت اسامی جماعتی که از مهاجرت آنحضرت بودند و جمعی نیز و اولاد جمیع
آن که مالی و نیرو کمال اشیاء و لا بیان بودند و با اصطلاح ظلم بسیار ابر چند که
مسلم شده و ایشان به آن گروه ائمه را در دین مسکوی سلمان الفارسی
ابو ذر الغفاری مقداد بن الاسود الکندی عمار بن یاسر جابر بن عبد الله حذیفه بن
الیمان ابو ایوب الانصاری قیس بن سعد مالک الاشتر هاشم بن عتبه ابو
کمیل بن زیاد النخعی عمرو بن الحمق الخزاعی حارث همدانی خزیمه ذو الشهادتین محمد بن
ابی بکر رضوان الله علیهم و الطاق و دیگر حجر بن عدی و سهل بن حنیف محمد بن
عدی و طرماح بن عدی ... و در روایت دیگر سلمان الفارسی و ابا ذر
الغفاری و مقداد بن الاسود الکندی و جابر بن عبد الله الانصاری و مالک
بن الاشتر النخعی اویس القرنی محمد بن ابی بکر التیمی حجر بن عدی عدی بن حاتم
الطائی عمرو بن الحمق الخزاعی عروة المرادی عمار بن یاسر العبسی صعصعة بن صوحان
العبدی ... بن وائله الکنانی احنف بن قیس التمیمی حارث بن ... السعدی جابر
... و نیا در وجود شریف آنحضرت چهار طایفه شدند اول افراط

کردند در محبت او غلو نمودند و او را خدا دانستند و طایفه دیگر تفریط و تقصیر کردند
در حق او و او را امام ندانستند و طایفه دیگر او را غصب و او را خلافت دادند و در بعضی محل‌ها
امام دانستند و او را بر سایر امام برتری و تقدیم دادند و طایفه جلیله اثناعشریه او را بلا
فاصله بعد از پیغمبر امام دانستند و او را خدا ندانستند و لا مفوضه میگویند الله تعالی
و الذین [illegible] دیگر کارها را به علی مثل قسمت کردن ارزاق خلایق و دیگر امور غیره
امور که بجز خدا نمیکنند و انجا میکنند و خدا را در آن دخلی نیست سبائیه اصحاب
عبدالله بن سبا [illegible] از نصرانیان روزی عبدالله با آنحضرت گفت انت انت
یعنی انت الاله آنحضرت خواست او را بکشد [illegible] با طایفه [illegible]
حضرت امیرالمومنین ع لشکری فرستاد و بعضی از اصحاب عبدالله را [illegible] کردند
و آوردند و آن حضرت فرمودند تا گوها را کندند و در آنجا آتش کردند [illegible]
بعضی از ایشان را در آتش می‌انداختند گفتند یقین ما زیاده شد که تو خدائی [illegible]
گفت خدای تعالی بندگان را با آتش عذاب و سوزانند و تو خدای ما را با آتش
میسوزانی و چون آنحضرت را شهید کردند گفتند او نمرده است بلکه زنده است و در ابر
در ابر او است

و رعد آواز وی و برق تازیانه اوست و بزودی [illegible] دشمنان را بکشد گویند این ابن
ملجم ملعون او را نکشت بلکه شیطانی بصورت او را کشت [illegible] غالیه
گویند خدا جبرئیل را بسوی علی بن ابیطالب فرستاد و او غلط بمحمد فرستاد زیرا که محمد به علی مانند بود
مثل غراب بغراب [illegible] و [illegible] صاحب [illegible] را لعنت
[illegible] از علی بمحمد [illegible] و بعضی گویند خدا [illegible] غالیه گویند خدا [illegible]
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و دیگر [illegible] خدائی [illegible]
گویند خدا در علی ظاهر و آشکار است و گویند فضل او از رسول ص اکثر است
در زمره ایشان مخمسه قائلند مراد سلمان و ابوذر و عمار بن یاسر و مقداد و
عمرو بن امیه ضمیری باشد و گویند این پنج نفر موکلند بر مصالح عالم از جانب
علی که خدا است و اول این اعتقاد در بصره [illegible] از طایفه زط که
هنوز بتپرست بودند آمدند و گفتند [illegible] تو خدائی حضرت فرمود که من بنده خدایم
[illegible] قبول نکردند و اصرار کردند حضرت مالک اشتر را
فرمود تا چاهها کندند و ایشان را در آنجا کردند و از آنجا دود دادند و در کتب بحار

هنود است بعبارت دیگر خدا است و ما او را خدا میخوانیم زیرا که او رزق میدهد و میمیراند
و آنچه مسلمانان میگویند بمعرفت او راه نیافته‌اند و آنچه عوام الناس [illegible]
[illegible] میگویند که آن حضرت [illegible] مرتبه بشر [illegible]
گروه میگفت تو خدائی بعد از آن [illegible] از جانب خدا رسیده با علی [illegible]
[illegible] محض کفر و زندقه است و [illegible]
هر کس این را باور کند و اعتقاد به این داشته باشد کافر است و ابدالآباد در جهنم
خواهد و خدا عزیز است از آنکه شریک در خدائی او داشته باشد تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و آنچه فقیر رأی العین از غالیان دیدم رسوخ
اعتقاد ایشان است [illegible] بغداد بمنزل [illegible]
فرود آمدیم [illegible] صرف کنیم با رفقا [illegible] عظیم [illegible]
نشستیم فقیر گاهی اصلاح آتش [illegible]
گهی همراه ما [illegible] گفت چرا [illegible] آتش گفتم [illegible]
آن [illegible] گفت [illegible] شیعیان [illegible]
بتو تمام

بتو تمام شیعیان دروغ میگویند و علی [illegible] گاه آهی کشیده و این
را خواندند شعر بار ما گفته ام بخلوت [illegible] علی الله [illegible]
بسیار [illegible] خود [illegible] دست [illegible]
در برابر [illegible] با علی با علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت بلی [illegible]
کان [illegible] و عدد ازواج آنحضرت [illegible] حضرت فاطمه بود و بعد
از [illegible] زنان عالمیان در حیات او بر او حرام بود و حضرت امیرالمومنین بر زنان
دیگر [illegible] شرفا و جلالا لها و این از جمله خصایص اوست و از علی [illegible]
فاطمه [illegible] و بعد از فوت آن معصومه
امامه بنت ابی العاص بن الربیع [illegible] زینب بنت حضرت رسالت [illegible]
و دیگر از ازواج لیلی بنت مسعود تمیمه بود و اسماء بنت عمیس خثعمیه [illegible]

عدد ازواج آنحضرت

والحسین کلابیه و ام سعید بنت عروه و جعفر نام او خوله بنت جعفر بن قیس
حنفیه که در زمان ابی بکر ملعون لشکر بجنگ بنی حنیفه فرستاد و دو زن را
و حنفیه را با اسیری آوردند و حضرت او را از اسلام بخود داد از آن حضرت محمد بوجود
در آورد و جمعی از فرزندان آن حضرت ابن حنفیه با بعضی فرزندان اولاد بوده‌اند و عدد

و عدد اولاد آنحضرت

اولاد آنحضرت ع الحسن والحسین صلوات الله علیهما و محمد الاکبر و عبید الله و ابو بکر و عمر
و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد الاصغر و یحیی و عون و عباس و محمد الاوسط علیهم السلام
و اناث زینب الکبری و ام هانی و میمونه و زینب الصغری و رمله الصغری و ام
کلثوم الصغری و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه و ام [illegible] الکرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه
و نفیسه و دو صغیر در توت شد محسن و شیخ مفید رحمه گفته‌اند که حسن و حسین و
زینب کبری و ام کلثوم کبری از بتول طاهره‌اند صلوات الله علیها و محمد الاکبر
از حنفیه است و عبید الله و ابو بکر مادر ایشان لیلی بنت مسعود است و عباس و
عثمان و جعفر و عبد الله مادر ایشان ام البنین بنت حزام عامریه است و اول زن جعفر طیار
بود و بعد از شهادت جعفر در حبالهٔ ابو بکر آمد و محمد بن ابی بکر
ازو متولد

بعد از طلاق داد و حضرت او را خواست و مادر محمد الاوسط امامه بنت ابی العاص و ام الحسن
و رمله الکبری مادر ایشان ام سعید بنت عروه است و از زنان نام بردیم از رجال که حی ابن
و باقی اولاد مادر ایشان ام ولد است و ام کلثوم و زینب زنان پسران جعفر طیار بوده‌اند و
مشهور است که عمر خطاب ام کلثوم را به نکاح خود در آورد و جمعی از علمای
مثل سید مرتضی و فضلای شیعه انکار آن نموده منع صحت این کرده‌اند و در این
باب تمسک نموده به روایت ابی بصیر از ابی عبد الله و محمد بن مسعود از محمد بن جعفر بن اسمعیل
از ابی عبد الله از عمر بن اذینه که [illegible] از حضرت امام جعفر صادق ع
سؤال کردند و گفتند که از [illegible] می‌شنوانی با جماعت مخالفان ما را الزام
میکنند و میگویند که تزویج امیر المؤمنین ع دختر خود ام کلثوم را بعمر بن خطاب
و میگویند که عمر مرتضی جناب امیر المؤمنین ع بود [illegible] دختر خود را بعد
به نکاح او راضی میشد در جواب این سؤال آنحضرت تکیه کرده بود به پشت خود
آن جماعت [illegible] شدند [illegible] جناب امیر المؤمنین ع [illegible] دختر خود را بعمر داد
گفتند بلی بعضی [illegible] این امر [illegible] حضرت امام [illegible] کرده

پس اینان را اعتقاد آنست که از تحقیق [illegible] از سلک حق دور افتاده
و از [illegible] هدایت کامله محفوظ نگشته‌اند و در دروغ مسکن [illegible] و این حالت از امیر المؤمنین
بوده و این خبر بوقوع پیوسته از جمله افترا و بهتان است آیا امیر المؤمنین ع قادر
نبود که دختر خود را از وجهی از عمر خلاص کند [illegible]
[illegible] در این قصه [illegible] از برای [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین ع [illegible] ام کلثوم را خطبه کرد [illegible]
[illegible] عمر عباس [illegible] امیر المؤمنین ع [illegible] العباس [illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] تزویج نکنید [illegible] از منصب [illegible] حاج [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] از این منصب معزول [illegible] عباس [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین ع عرض کرد [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] در جای تزویج ام کلثوم و عمر [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] اگر این صورت [illegible] واقع نشود عمر عزل عباس خواهد کرد [illegible]
[illegible] از اهل [illegible] و نام او [illegible] بنت [illegible] بود [illegible]
[illegible]

نجران [illegible] شده [illegible] ام کلثوم [illegible] و در آنجا بعمر
فرستاد [illegible] که [illegible] با او [illegible] در اینجا حیران
بود هر کس ما فی الارض من اهل بیت اسحر من بنی هاشم [illegible]
[illegible] از بنی هاشم و اهل بیت او [illegible]
[illegible] خود را و آنچه [illegible] یاران [illegible] اهل مدینه اظهار
کند [illegible] سلام [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] متوجه نجران شده [illegible] ام کلثوم را [illegible]

[illegible]

[illegible] که مشهور بود بمدینه شرقیه و نجد و تهامه و حجاز و کوفه و [illegible]
و بصره و [illegible] جزیره و موصل و حلب و نواحی [illegible] و نجران و یمن و طایف
و مصر و [illegible] شام و مداین و ساباط و جبل عامل و اهواز و شوشتر
و دورق و [illegible] و اصفهان و قم و کاشان [illegible]
و دیلم و [illegible] و خوارزم و تمام خراسان و بلخ و کرمان و [illegible] و
و [illegible] ری و [illegible] و مازندران و ولایت مراغه و [illegible] و داغستان

و از اصل مردم بار دوری شهریار و بحس و همدان و دماوند و نهاوند و از طرف روم
و تاتارخان و ارناوت و کرت و گراک و اسکندریه و لحسا و قطیف و بحرین و حجاز و
صنعا و زبید و عدن و جده و مکه و سپیده و نهروان و مداین و کنعان و ... اکثر شیعه عراق عرب
و بعضی از شام و بیت المقدس و اریحا و ... و اردن و انطاکیه و عسقلان و ...
بعنوان غصب در تصرف ولد الزنا معاویه بود و باقی ولایات مفتوحه للاسلام
در تصرف آن حضرت بود و **سلوک** در مدت پادشاهی ایام خلافت در قبضه اقتدار
فرمان فرمایان مهر سپهر امامت و ولایت در آمد بعد از آنکه بسبب جهال و
ستمها از خلافت ثلثه خلفا و جماعه جور کذشت تعدی و ستم عاملان عثمان برادر
شیطان از دیوان کیوان در گذشته بود تمام ولات و عاملان او در اکثر
ولایات معزول کرد و از آنجمله سعید بن عاص را از کوفه و عبدالله بن عامر را از عراق
و عبدالله بن ابی سرح را از مصر و معاویه را از شام و ولید بن عقبه را از حیره و ...
و دیگر عبدالله بن قیس ملقب بابوموسی اشعری حاکم کوفه بود او را معزول و
قثم بن عباس را والی مکه کرد و سهل بن حنیف را والی مدینه کرد و عثمان بن
حنیف را

سلوک حضرت با حکام

حنیف را والی مکه کردانید و سهل ابن حنیف را والی مدینه کردانید و عثمان
ابن حنیف را والی بصره کردانید و بعد از عزل بروایتی ابن عباس را به بصره فرستاد
و خلیفه او زیاد ابن سمیه ملعون بود و اشعث ابن قیس کندی که از عثمان او را
والی آذربایجان کردانیده بود تا حدود طبرستان و حلب و ...
و همه حدود مراغه او را معزول نمود و مالک ابن حارث ابن اشتر النخعی امیر
جیش بود یعنی سپه سالار و چون محمد ابن ابی بکر رضوان الله علیه را اصحاب معاویه شهید
کردند باز مالک را حاکم مصر کردانید و عمرو ابن سلمه ابن عبد الاسد
مخزومی حاکم بحرین بود او را معزول نمود و نعمان ابن عجلان زرقی را حاکم بحرین
نمود و مصقله ابن هبیره شیبانی را از اردشیر خره معزول نمود و آن را
باز بمالک داد و مداین را بسلمان فارسی رضی الله عنه داد و پادشاه یمن را
معزول کرد و چون شیعه آن حضرت ... آن روزها در بازارها می کردید تازیانه
را بر دوش مبارک خود کرفته بود و مردم را نصیحت می کرد و از عذاب الهی
می ترسانید و ترازو و کیل مردم در بازارها درست می کردند و حد آنها را

جاری می ساخت و چون بنفس مبارک خود کرفته بود کوشت بازار ترنج
... بکذرد جانه منحجر بدر ... بر اشتر داد قنبر ... که عبد ... امیر المومنین
بار بردار ... در حراب می فرمود ابوالعباس ... غلامی فرزند
... دار آن حضرت اقرار بدزدی نمود حضرت فرمود آن سیاه را دست ببرید
آن سیاه دست خود را برداشته از قصر الامارة بیرون آمد و گریه می نمود
و آن حضرت را مدح میکرد و میگفت مرا از عذاب الهی نجات داد و ...
... اسعد ... یکی از اصحاب این سخن را شنید ... بخدمت آن حضرت
عرض نمود که آن سیاه شما را مدح میکرد با وجود آنکه دست او را برید آن حضرت
آن سیاه را طلب نمود و دست بریده او را بجای خود کذاشت و درست شد و دست او بحال
اول شد

جهاد

آن حضرت برادر رسالت حضرت رسالت الله
است که در ایام خلافت خلفای ثلثه لعنهم الله از مدینه تشریف حرکت نکرد در
ایام خلافت جمیع سوای ... حرب با کافر ... اقتال با کسانی کوبند
برای آنکه طلحه و زبیر نکث عهد نمودند و بیعت آن حضرت را شکستند و بهانه
عثمان

جهاد حضرت

عمر از مدینه بیرون رفته بودند و عایشه ملعونه در مکه بود و او را با رسیدند و در بصره نهادند و چون
باب حواب رسیدند سگان آنجا فریاد کشیدند عایشه پرسید که این چه آبست یکی گفت آب
حوآب عایشه پشیمان شد زیرا که از حضرت رسالت شنیده بود که یکی از زنان او بعزم
قتال خلیفه بیرون رود و از مدینه و باب حوآب رسد سگان آنجا برو حمله آورند
و قصد او کنند طلحه و زبیر خیانت ... که این آب ... و شهادت داده بودند
آب حوآب نیست و این اول شهادت زور بود که در اسلام دادند و عایشه را
راضی کردند و ببصره رفتند عامل آنحضرت را بیرون کرده بصره را به تصرف
خود در آوردند و نقض عهد کردند و میانه آنحضرت و ناکثین حرب واقع شد
و آنحضرت از مدینه بیرون آمده و هودج عایشه را بر شتر ...
از ... مسلح ... عسکر عایشه چون نام شتر را شنید ...
شد زیرا که از آنحضرت شنیده بود که یکی از زنان من بعزم قتال امیر
در بصره بشتری سوار شود که نام او عسکر باشد ... و کلب ...
جمل ... نام نهاده ... در معرکه ایستاده ...

بسشد

آنحضرت شمار تربت سر عثمان را بالی کردند و ابسیر مغربی بار سر آورده و عائشه را
سوار کرده و در کتب بعضی کتاب کلو پاین فرستادگان طوایف رسیعفور ابن شعیب رو جه
موسی لبرار وفات آنحضرت با یوشع ابن نون سر سوار جنک کرد با لشکر
عظیم صورت کتابت امیر المومنین بسوی عایشه اما بعد بدرستی تو بیرون آمدی
از خانه خود در حالتیکه عاصی خدا و رسول او و طلب میکنی امری را که آن جهاد و حرب
و جنک را خدا از تو و زنان دیگر قطع کرده و چنان تو این گمان میخواهی اصلاح کنی
میان مسلمانان پس خبر ده مرا که زنان لشکر کشی میکنند و سر دار سپاه می‌شوند
و گمان تو اینست که خون عثمان طلب میکنند خون عثمانی و عثمان کو ... از بنی امیه و تو زنی
از بنی تمیم ابن مره بن قسم بخورم بجان و عمر خودم ... از کناه کشتگان
عثمان و بخشم در آوردی در نیامده باشم الا که مرا بخشم آوردی و بخشش در نیامدم الا که مرا
در خشم شایشی حال الا که تو در پیش کشتگان عثمان بجوی و بی گفتی اقتلوا
نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را عثمان را ... بد
این پیر احمق را و تو اولی براو دیت خون عثمان و ضرر آنهی گفته است پیغمبر را که
ابدا عایشه

جواب نامه عایشه

درخانه نشسته بود و بیرون نیاید و طلب امر بکند از ان بباشد کنند و زنان را از لشکر
کشی چه کار از این غش و فریبی که اندوختی در شد اسلام را هلاک کرد و بی فرزندان
خود را کشتی پس ای عایشه از خدا بترس و بمنزل خود برو و بنشین جواب نامه عایشه معونه
ای پسر ابو طالب کار از عتاب در گذشت و من با طاعت فرمان بر نمیدارم تو هرگز
داخل نخواهم شد پس هرچه خواهی بکن و هرچه از دستت برآید تقصیر مکن پس آنحضرت
محمد ابی بکر را فرستاد که برو و خواهرت را بگو که از این غش و فریبی که اندوختی در شد
اسلام را خراب کردی دست بردار و اگر نه تو را طلاق دهند هم محمد آمد فایده نکرد
برگشت و جنگ در گرفت حضرت محمد حنفیه را فرستاد و شتر عایشه را پی کند
محمد آمد نتوانست ساکن کردند او نتوانست در شتر عایشه دست یابد برگشت آنحضرت
امام حسن را فرستاد و آنحضرت آمد و شتر عایشه را پی کرد و دو دست او را
سرازیر کرده او را گرفت و چون برگشت و بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد حنفیه خجل شد
حضرت به محمد حنفیه گفت ای فرزند دلگیر مباش از این بر کاتبه ... نیاز
منی و حسن فرزند رسول خداست و در این تفاوت بسیار است و امامیه میگویند

و حضرت امیر آن ملعونه را طلاق داد و عایشه تا این میگویند عایشه از این عمل
پشیمان شد و چندان گریست که روزش تر شد و چون حضرت توبه او را قبول
کرد و زنده شیعه توبه او اصلی ندارد و دروغ است افراد عایشه تقصیر حجر — افراد
زمخشری در ربیع الابرار از جمیع ابن عمیر نقل میکند که گفت داخل شدم بر عایشه
با پسر عمم که ای ام المؤمنین دوست ترین مردمان بر رسول الله و گرامی ترین کدام بود گفت
فاطمه جمیع گفت سوال من از زنان نبود بلکه از مردان بود عایشه گفت شوهر
فاطمه و چه منع میکند مرا از انکه نگویم بحق خدا که اگر روزه باشم همان آن
را هشتم جمیع گفت پس چرا بیرون رفتی تو براو تراکه باو کارزار کردی پسر عایشه رو بگریه کرد
از این کشیده از ترس خود فرو آورد و گفت ارای امری بود جاری شد ابن ...
چون جنگ تمام شد سی هزار کس از لشکر عایشه کشته شد بنوعی دار دیت دیگر از لطف
سی هزار کس کشته و چون عایشه را گرفتند شاه جهان پناه فرمود تا عایشه را
داخل بصره کنند پس عمار یاسر و مالک اشتر رفتند نزد عایشه و شماتت
او کردند عایشه بعمار گفت یا ابا الیقضان که همراه تو است گفت مالک اشتر عایشه گفت
[illegible]

تو بودی که این کارزار در معرکه با عبدالله زبیر کردی و او را بر خاک افکندی و میخواستی
بکشی گفت بلی مالک گفت اگر نه این بود که عبدالله ابن زبیر خود پیر و بزرگ بود هر آینه او را
میکشتم و راحت میدادم مسلمانان را از دست او عایشه گفت مگر نشنیده
قول پیغمبر را که فرمود مسلمانان را نمیتوان کشت مگر آنکه بعد از ایمان آوردن کافر
شود یا زنا کند بعد از آنکه محصن باشد یا کسی را بناحق بی‌گناه کشته باشد مالک گفت
یا ام المومنین یکی از این سه خبر که گفتی را این خواهرزاده تو را ... یعنی بر زنده شده بود
و عبدالله پسر خواهر عایشه بود پس مالک این شعر را انشا کرد شعر اعائش
لولا انني كنت طاويا ثلثا لالفيت ابن اختك هالكا
عشية يدعو والرجال تحوزه باضعف صوت اقتلوني وما
لكا فلم يعرفوه اذ دعاهم وغمه خدب عليه بالعجاج
باركا فنجاه مني اكله وشبابه والي شيخ لم اكن متما
سكا مقالات امیر المومنین ع در معرکه با زبیر چون صفوف قتال آراسته
شد زبیر بمعرکه آمد و مبارز طلبید امیر المومنین بمعرکه رفت زبیر پیش آمد گفت یا

مقالات آنحضرت

یا امیر المومنین از شیر تو آمدیم حضرت فرمود که بلی و الجبار انه بزبیر گفت
یا ابا عبد الله چرا این واقعه را که آنگاه بر تو میگذرد از طلب خون عثمان آنحضرت فرمود
تو و اصحاب تو عثمان را کشتید پس واجب است بر تو که فدیه عثمان را بدهی و لیکن
قسم میدهم ترا بان خدائی که نیست خدا الا بحق او و فرود فرستاده است بر پیغمبر خود محمد
آیا یادت می آید روزی که رسول خدا بتو می گفت ای زبیر علی را دوست میداری گفتی که از چه چیز باز
میدارد مرا از دوستی او چرا او را دوست ندارم و او پسر خال من است رسول
فرمود بتو اما پس تو زود باشد که بیرون خواهی آمد و بر وی خروج خواهی کرد و تو ستم کننده
بر او خواهی بود پس زبیر گفت خداوندا چنین است آنحضرت باز همان قسم را
اعاده فرمود گفت یادت می آید روزی رسول خدا از بنی عوف می آمد و تو با او بودی
دست ترا گرفت و من استقبال کردم آنحضرت را و سلام کردم برادر وان حضرت
بروی من خندید من بروی او خندیدم پس تو گفتی ای زبیر واگذار پسر ابی طالب را
هرگز دور نمی شود [illegible] باز [illegible] و تو ستم کننده باشی بر او زبیر گفت
خداوندا چنین است و [illegible] از خاطر من رفته بود اگر این را از تو
بیاد آوردی

یاد می آوردی بر تو بیرون نمی آمدم پس زبیر از معرکه برگشت عایشه گفت یا ابا عبد الله
را چه واقع شد برگشتی و چه دیدی زبیر گفت این را دیدم در خود بسا در معرکه
شرک می بینم و اسلام نمی بینم و من در کار خود بینا ام و شک در امر خود بهم رسانیده ام
پس طلحه را گذاشت و از لشکر بیرون رفت و فرود آمد بر گروهی از
بنی تمیم [illegible] پس [illegible] عمرو ابن جرموز [illegible] از عقب
او روانه شد و او در خواب بود سر او را برید و برای آنحضرت آورد و چشم جایزه
داشت آنحضرت فرمود از رسول خدا شنیدم که گفت قاتل ابن صفیه با آتش پس
ابن جرموز خود را از غصه کشت و بروایتی در خوارج نهروان داخل شد و در آنجا
بجهنم رفت و روز اول ابن جرموز با لشکر عایشه بود چون دید لشکر عایشه
شکست خورد و باز بتعاقب زبیر اقدام نمود یا آنکه در کشتن زبیر اقدام نمود [illegible]
زبیر ثواب داشته [illegible] و در روایتی آنکه سر زبیر را آورد آنحضرت فرمود که
از زبیر را بکش آن ملعون گفت تو [illegible] و ما [illegible] چشم
بجز آشتی حضرت فرمود که تا گردن او را زدند و زبیر با قاتلش بجهنم رفتند

و شاهرخ بخار را [illegible] تا با پنجاه [illegible] است و الجبار انه گفته
مردان ملعون غلام خود گفت [illegible] عثمان حریص تر از طلحه نبود
پس غلام خود را [illegible] تیری زهر آلود به طلحه انداخت و تیر بطلحه خورد و بیهوش
شد چون بهوش آمد دید خون از او روانست و کارش سخت شده بغلامش گفت
مرا [illegible] این غلام گفت نمیدانم ترا بکجا توانم رسانید گفت سبحان الله
خون [illegible] قریش [illegible] ضایع تر از خون خود [illegible] که از جانب الله
بمن رسیده و بروایتی تیری که بر مقتل آمد [illegible] معلوم نشد
کدام تیر از که بود [illegible] که در روز جنگ [illegible] که کجی ظاهر کنند
گفت یا علامه [illegible] از جمله عشره مبشره ام و این همه از اهل بهشت اند حضرت
امیر [illegible] از او پرسید [illegible] کیانند پس [illegible] شروع کرد [illegible]
شمرد و آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] نه نفر [illegible] شمردی [illegible]
شمرد و حضرت [illegible] پس حضرت امیر [illegible] گفت من داخلم گفت بلی
گفت گواهی میدهم [illegible] من از اهل بهشتم گفت بلی آنحضرت فرمود بخدا
قسم [illegible]

قسم و خدا را گواه میگیرم [illegible] من از پیغمبر شنیدم [illegible] از اهل
دوزخ و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از اهل جمل ابوبکره گفت [illegible] دیدم [illegible]
هودج عایشه بود [illegible] رسول الله [illegible]
آمد روزی در خدمت رسول الله مذکور شد [illegible] حاکم [illegible]
فرمود لن یفلح الله قوما ولوا امرهم امراة یعنی هرگز فلاح و رستگاری
نیابد جماعتی [illegible] از آن [illegible] خلاص شدم و این کلمه نفع
عجب بهم رسانید جهاد دیگر آنحضرت با قاسطین آن [illegible] معاویه غاویه
علیه اللعنة و العذاب [illegible] در این جنگ [illegible]
میدانند و میگویند معاویه در این جنگ مجتهد بود و حافظ ابونعیم [illegible] در تاریخ گفته
عجب تر از همه آنکه بعضی از مسلمانان [illegible] مجتهد [illegible] میدانند این مقابله [illegible] جهاد
بود بلکه [illegible] در صفین موضعی است [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] آن [illegible] شام معزول
کرد و آن ملعون قبول نکرد و گفت [illegible] عثمان [illegible] شام [illegible]

جهاد دیگر آنحضرت با قاسطین

خلیفه مقتول بظلم است و لیرا از او امیر المومنین خلیفه منتصر است بیک روایت صد
هزار کس در او بیست و هزار کس دیگر هم همه اندک لشکر از بلاد و امصار و قبایل
عرب جمع گشته بر این خون عثمان را بهانه ساخته گرد آمدند و نهایت طلب خون آن ملعون کرده اکثر
که از اصحاب بیاد نهند غرض آنست لشکر را آورده بصفین و در آنجا لشکر سعادت
اثر او فرود آمد و لیرا از نسل و رزمان لحاظ بینند هشتاد و صف است و عسکر
انحضرت نود هزار کس و روایت دیگر نود هزار کس دیگر اثبات آن چهار ده سال و لکن در آن تشنه
بوده همراه بودند چون پای مبارک در رکاب کرد رشته و رکشت در ملک و کله
و خطاب زندگان و مردگان از رفته مه و جر کی رسیدند انا منکر می کشیدند لیرا [illegible] زد
شجاع ثابت دل اند [illegible] از همه فرزندان آدم شجاع ترم اگر بر آن
میکشم ثابت [illegible] بهم رسیدند و یخرج الحی من المیت را تلاوت
فرمود و در شب [illegible] این جنگ واقع شد آن شب را شب لیلة الهریر
میگفتند و وجه تسمیه این است که هریر جمع هره است و هره گربه را میگویند و بانگ
کاهی [illegible] استعمال میکنند از کثرت لشکر سعادت اثر آن ملعون صدا و غلغله بانگ

بها نهاد در آن

آسمان نهاد و زمین را گرفته بود و در این جنگ مالک اشتر امیر جیش بود و علی سپاه را
و هاشم ابن عتبه ابن ابی وقاص علمدار لشکر بود و او را مرقال گفتندی برای آنکه بسیار
تند و تیز بود در کارزار و در این حرب اویس قرنی زره پوشیده و با لشکر کفار اثر
معاویه حرب نموده خزیمه ابن ثابت ذو الشهادتین نیز زره پوشیده و با لشکر کفار اثر معاویه
جنگ نمود اما در جنگ جمل زره نپوشیده و شمشیر بکمر در آن نه بست و بر پشت
سر امیر المومنین نماز را نگاه داشته بود و در حق او این حدیث [illegible] اکبر است و چنین در این
جنگ عمار ابن یاسر رضی الله عنه شهید شد و آن سر حق با امیر المومنین است
زیرا که از حضرت رسالت شنیده بود که مکرر میفرمود ویح یا عمار تقتلك
الفئة الباغية احوالات عمار یاسر رضی الله عنه آنحضرت نود و چهار سال داشت
با پیری سال زره پوشیده و بمیدان رفت با لشکر آن حرامزادها حرب کرد و قریب بصد و چهل
نفر را بجهنم روانه کرد تا آخر ضربت [illegible] از آن دو را افتاد و سر او را حوی سگ لعنة الله
علیها بریده و برد است و با ابو عادیه [illegible] داوری کرد [illegible] کشتم عمرو عاص ملعون گفت
این دو نفر مخاصمه میکنند مخاصمه ایشان بآتش است و چون بشنیدند این سخن

احوالات عمار یاسر

بمعاویه ملعون رسید بعمرو عاص اعتراض کرد و گفت چه سخنی [illegible] بجهت ما فدای ما
میکنند و از برای ما جنگ میکنند و سگ [illegible] بجهنم میروند و مخاصمه ایشان با آتش است
عمرو عاص گفت من چه میدانم چه میگویم گاه [illegible] این جنگ [illegible] سال که بود هم
دیگر حضرت رسالت فرمود که آخر طعام عمار شیر خواهد بود در دنیا آخر حیاتش شد
و در معرکه جامی شیر خورد تا بدرجه رفیعه شهادت سرافراز شد و احمد ابن الحسین بیهقی
از صحیح بخاری نقل کرده از عبد الله ابن عمرو عاص پدر خود که چون کشته شد عمار را
بتحقیق از رسول خدا شنیده بود که عمار را فئه باغیه مسلک عمرو عاص معاویه گفت
که آیا میشنوی عبد الله چه میگوید این ملعون گفت همراه هر کس آمده و هر کس او را آورده او
کشته است عمار را و ایشان [illegible] کشند این سخن بعلی رسید فرمود که از
این تقریر رسول خدا قاتل حمزه است [illegible] این سخن را نسبت با ابن عباس
میدهند و او بغایت [illegible] احمد ابن حنبل در مسند خود این را ذکر کرده است
و در این جنگ از لشکر معاویه چهل و پنج هزار کس کشته شدند و عدد کمتر از این
هم گفته اند و در این جنگ امرای آنحضرت مالک اشتر و خزیمه و عمار و اویس القرنی

و هاشم مرقال

و هاشم مرقال بشرف شهادت مشرف شدند گویند چون مالک را
آنحضرت دفن کرد در آن حالت که گریه می کرد تبسم فرمود از سبب آن
پرسیدند فرمود که نکیر و منکر سوال از مالک نمودند خدا و رسول را
گفت چون بامام رسیدند سکوت اختیار کشید و بر ایشان [illegible] حجت بر من
نگر بدین امام من بر بالای سر من ایستاده خداوندا که لم [illegible] دیگر فرستاد
نکیرین را برگردید [illegible] مالک محجت خود [illegible] و امیر [illegible] ضعیف است و اما انچه
از اخبار دیگر ظاهر میشود آنحضرت مالک را بپادشاهی مصر فرستاد در آنجا
فوت شد و او را بعسل غزای زهر آنحضرت [illegible] چون از کار صفین
فارغ شد متعاقب حکمیان واقع شد چنانکه شنیده اید و در آن هزار کس از لشکر
آنحضرت [illegible] بر حق بودند و فاضلترین و قاریترین اصحاب آنحضرت بودند
از دین بیرون رفتند [illegible] آنحضرت را [illegible] نیزه که
تو کافر شدی [illegible] حکم [illegible] است [illegible] اسم خود را از این
مومنان [illegible] در نوشتنگاه [illegible] و از لشکر آنحضرت جدا شدند و بطرف کوفه رفتند

واکثر دیهات را خراب کرد و جمعی کثیر را کشته حضرت با چهار هزار کس از ایشان
رفت و عبد الله بن عباس را نزد ایشان فرستاد و حرف زد ایشان گفتند علی باید با ما
سخن گوید پس ابن عباس برگشت و آن حضرت بمعرکه آمد و عبد الله ابن کوا که
سردار ایشان بود بمعرکه آمد و از آنحضرت امان جست و ده نفر از رفیقان او بهر اندک
حضرت فرمود که چرا از من رنجیده اند و سبب دلگیری چیست عبد الله نقل کرد
جنگ معاویه و مصحفها بر سر نیزه کردن و فریب خوردن ابو موسی اشعری
در حکم آن حضرت فرمود که با این گواهان که شما گفتم اهل شام با شما مکر میکنند
بیا بر عبد الله عباس را بفرستم گفتند نه ابو موسی اشعری را و در این تقصیری
ندارم گناه شمار را باشد ابن کوا گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین و با ده نفر از
اصحاب خود از دین خوارج رجوع نمود و باقی لشکر متفرق شدند و عبد الله ابن
وهب راسبی و حرقوص ابن زهیر بجلی معروف بذی الثدیه برگشتند
با لشکر در نهروان نزول کردند و نهروان موضعی است حوالی بغداد و بعضی
گویند کربلا تا ثانیه است و از اینجا نیز آن حضرت ایشان را موعظه کرد و دست برند
دیر اکثر

دیگر را کشتند و گفتند التوبه التوبه یا امیر المؤمنین و از شمشیر آن حضرت ایمن شدند
و کنار رفتند و بقیه خوارج چهار هزار کس کم و زیاد ماندند و بحرب ایستادند عبد الله
بن وهب و حرقوص گفتند ما در این حرب که با تو میکنیم نمیخواهیم بکرد الله و روز
قیامت رهائی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس علی علیه السلام این آیه را تلاوت نمود

قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی
الحیوة الدنیا وهم یحسبون صنعا پس آتش حرب بلند شد و از چهار
هزار لشکر آن حضرت نه نفر شهید شدند و از لشکر خوارج نه کس بدر رفتند
و بعضی گویند عدد لشکر خوارج هجده هزار کس بودند و در این حرب الا قتال مارقین
میگویند و از آن نه نفر دو نفر گریختند و به سیستان رفتند و آنجا وطن کردند و از آنجا
نسل ایشان بسیار شد و دو نفر گریختند و به یمن رفتند و اتباع ایشان مشهورند
با باضیه و خوارج عمان را اباضی میگویند و دو نفر گریختند و ببلاد جزیره رفتند در
موضع سن و بوازیج و دو نفر گریختند و بعمان رفتند و نسل ایشان بسیار شد
و قلاع و شهرها ساختند مثل سکد و جلفار و زوده و بهله و هنوز بقیه خوارج

در آنجا باقی هستند و دولت بسیار دارند و یک نفر از آنجا و تلموران رفت لعنهم الله
و دیگر آنحضرت حرب عظیمی با کسی نکرد و تا از دنیا رحلت نمود و دیگر مذهب
خوارج لعنهم الله بعده فرقه‌اند از آن حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات و عجارده و
و بیهسیه و اخنسیه و شبلانیه و عجارده و صفریه و زعفرانیه و رغوتیه و ضحاکیه و شمیلیه
و بتریه و اصل ایشان پنج فرقه‌اند ازارقه و عجارده و نجدات و صفریه
و اباضیه همه بر این‌اند که انکار امامت بشوری بود و محبت را رعیت و سب حضرت
امیر المؤمنین و طلحه و زبیر و عایشه و عثمان و شیخین را واجب میدانند و مدح میکنند
ابن ملجم مرادی علیه اللعنه را و خوارج گویند اصحاب کبایر مشرک‌اند و مباح بود خون
ایشان و اباضیه گویند هر که بر خلاف ایشان بود و از اهل قبله اموال و سلاح
هر چه در حرب حاضر کرده باشند همه حلال است غنیمت بود و جز از فرزندان ایشان
و گویند دار مخالفان ایشان دار اسلام است و غنیمت از آن لشکرگاه سلطان و گواهی
مخالف خود را با اهل ذمه جایز دانند و هر که بر خلاف ایشان باشد با کودکان
خود در جهنم اند و گویند هر مسلمانی که در دار الکفر باشد اگر اسلام ایشان و اطفال خوارج
ایشان دیگران

ایشان و میراث مباح بود در جمال ایشان نتوان توقف کرد و هر که توقف کنند
کافر شوند و گویند کودکان مشرکان با پدران در جهنم باشند ابدا و گویند قتال زنان
مخالف ما حلال است و اطفال ایشان در جهنم باشند و گویند خیانت در امانت کسی از ایشان
حلال است و در دوش لازم نبود و گویند در نصاب سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار
قطع واجب است و قضای نماز حیض را واجب میدانند و تنباکو و قهوه را
حرام میدانند و زنا و شرب خمر را جایز میدانند الیوم کرمان اخذ کرده زاد و ابن حبیب سر ابن
و این مذهب ازارقه است الحکم لله العظیم و ازارقه اصحاب نافع ابن ازرق الحنفی باشند
و با عبد الله عباس بسیار مناظره کرد از شجاعان خوارج است از بصره و در آنجا با مهلب
حرب کرد و مهلب او را از حرب بصره بیرون کرد باهواز رفت و از آنجا بیرون شد فرد به
بفارس رفت و از فارس رفت بکرمان و دیگر صفریه از خوارج گویند
اولاد مشرک با پدران در جهنم باشند لا بیرون آیند و دار مخالفان ایشان دار
کفر است هر که در آنجا اقامت کنند کافر بود و آیه ومن ~~قتل الله الغیبل~~ ومن الناس
من یعجبک را تا آخر در شان دشمن علی نمیدانند و آیه ومن الناس من

بشری نفس با تقیه مرضات الله را در آن اختصاص نمی‌دهند و گویند اولاد مسلمانان
و کافران و مشرکان را نه ولایت است و نه برائت از ایشان تا آنکه بالغ شوند
ایشان را با سلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت ایشان لازم بود و الا برائت
از ایشان واجب و قتل لازم بود و گویند تارک نماز کافر است نه از جهل و از علم
فاسق است و گویند وطی علامه در دار الحرب بی کابین یا وطی و زنهو و مجوس و نصارا
حلال است **عجارده** از خوارج گویند امت زن در بیت ... قیام بان
نورند نمود و مردان ... با آن ... و هرگاه زن نتوانند با مخالف خود حرب کردن
واجب است زکوة زن داده بیرون و گویند غوالی بیت شابان ابا ام امه **محدثات** از اولاد
محمد بن عامر عبدالله الحنفی اند و از رؤسا خوارج است و در مکه امامت کرد و در مقابل
عبدالله بن زبیر و عبدالله طلب امارت میکرد و نجده بیمامه رفت و نافع بصره و سبب
خلاف آن بود که نافع میگفت تقیه نشاید و از جهاد نشستگان توقف نبود
کافر بود و نجده میگفت تقیه روا باشد نجدات گویند معرفت خدا و رسول او و تحریم
مسلمانان را احرام داشتن و مال ایشان را حرام داشتن و تحریم غصب واجب و در ارکان
با الحاق فقط

مدار که حق تعالی فرستاده واجب است و عمل که تکلیف حق از شارع متلقی شده واجب است و ... در این
... و گویند هرکه با جتهاد خود چیزی حلال کند حلال بود و روا است و هرکه بگوید
که این مجتهد مخطی است مستوجب عقاب باشد و باید که با جاهل بود و مجتهد را عذاب کنند
کافر بود **زعفرانیه** از خوارج اند گویند میان شرک و ایمان یک ملک و ایمان
یک خصلت است و آن معرفت است و هرکه معرفت خدا حاصل کرد دیگر چیزها
از معرفت رسول و آنچه تعلق دارد و از احوال قیامت و ثواب و عقاب جاهل
بوده ... تکلیف شدن بعبادت بدون معرفت کافر بود اما بکافری معذرت بود
یزیدیه از خوارج گویند خدا رسولی از عجم برانگیزد و از آسمان کتابی
بوی فرستد و هرچه باید در آن باشد و شریعت حضرت رسالت منسوخ و گویند
ملت صابیان همه خدا در قرآن یاد کرده است آن ملت بوده که صابیان دارند در
... و گویند هرکه گواهی دهد از اهل کتاب بنبوت حضرت رسالت هرچند
مسلمانان نشود بهشت بر او واجب شود و گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق در
توحید ... قائم مقام حجت باشد اگر چه او را وقوف در این شریعت باشد

و قومی گویند خدا را روا بود که فرستادن رسولان اگرچه بود او را و فرق میان ایشان را
معجزه نباشد و قومی گویند خدا را بر بنده هیچ حق نیست و گویند هرکه خبری بوی رسید
... و قبول کند و قومی گویند واجب نیست رفتن بنماز جمعه بلکه جماعت و حج کردن و هیچ اسباب
طاعات للتاحین عبادت ... معرفت حق است و گویند اگر کسی در بیت المقدس نماز
کند درست است زیرا که آن قبله است و جمهور ایشان گویند جمله بنی آدم فانی شوند
و عالم از بهر خلق آفریده اند ... خلق ... و معاد محال است.
ضحاکیه و دافعیه گویند ... کنیزان ... در دار تقیه
بود نکاح مسلمان با کافر درست بود بر ... از خوارج بود در
نبود **بنو شهلی** گویند دار ... دار ایمان و دار کفر و دار اسلام
بلاد خوارج است و گویند هرکس کبیره ... کند ... واقع شود و پیش ... او را والی
... کافر گوییم ... را کافر گوییم و گویند امام هرگاه کافر شود
رعیت نیز ... و کافر شوند و گویند ... حلال بود
...

و چون کسی خورده و مست شد و ترک نماز کند و با خدا یا کی ... دشنام داد
در آن مستی کافر نشود و در او هیچ گناه ننویسند **اخنسیه** از خوارج خروج
کنند و ... مسلمانان را ... مسکر ند و عوفیه از ایشان گویند هرکه
مسکری بخورد و ترک نماز ... کند ... کافر است **شمراخیه**
گویند خون ... درحرام است و نکاح حلال و خون مخالفان ایشان را در دار تقیه
حلال دانند و چیزدختر را جمله گویند رضای الهی است و هر زن که با عقاد ایشان
بود نکاح او را حرام دانند و سالم بن ... رئیس خوارج گوید خدا تعالی
خلق ماند در اعضا و جوارح **و ... نسبیه** از خوارج میگویند هر آن
زرعی که آب از آسمان خورد در آن ده یک زکوة واجب بود و ... دران
مسلمانان باشند و شریعت ... معذور ... از ایشان واجب نبود ...
المذاهب **عمر** شریف آنحضرت ... و ... سال
بود و شهادت با سعادت آن در شب جمعه بیست یکم ماه مبارک رمضان
سال چهلم هجرت واقع شد بضرب عبدالرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنة ...

و وردان بن مجالد و شبیب بن بجره و اشعث بن قیس کندی و قطام بنت
اخضر لعنة الله علیهم و بعضی شصت و پنج سال عمر آنحضرت را نقل کرده اند در مکه
بیست و سه سال ماند و ده سال از عمر مبارکش گذشته بود که حضرت رسالت ص
مبعوث شد و چون شروع کرد بجهاد شانزده ساله بود و چون نوزده ساله شد شجاعان
عرب را کشت و چون در خیبر را کند بیست و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود
و مدت سی و سه سال امامت آنحضرت بود و مدت دو سال و چهار ماه ابوبکر غصب
خلافت آنحضرت کرد و ده سال عمر و دوازده سال عثمان لعنهم الله و در کتاب [illegible]
از حضرات صادقین صلوات الله علیهم شصت و پنج سال عمر آنحضرت را نقل کرده
اند و سیزده سال در مکه ماند و ده سال در مدینه و بعد از وفات
حضرت رسالت ص سی سال در حیات بود و مزار کثیر الانوارش در ظهر
کوفه واقع شده و اکنون موسوم به نجف اشرف و اما سنیان ترکستان
و نواحی بلخ و بخارا قایل هستند که آنحضرت در نجف ساکن و مدفون است
و مزاری قرار داده اند بسیار با زیب و زینت و خادمان بسیار میگویند

اولاد آنحضرت

که آنحضرت در اینجا مدفون است و در نجف مدفون نیست و شتر جنازه آنحضرت را
باینجا آورده اند و اعتقاد بزیارت نجف ندارند و اکثر عامه میگویند که شتر
جنازه آنحضرت را شتربان ربود و در بیابانها سرگردان شد و بعضی ایشان میگویند که آنحضرت
نمرده است و آنکه عبدالرحمن ابن ملجم او را کشت شیطانی بود که بصورت آنحضرت
برآمد وقایع بعد از شهادت آنحضرت حسنین بریاض خلد ارتحال نموده بنیان اسلام
در هم شکست و بنای ایمان از هم ریخت و اساس صلاح و تقوی و بنای اشتیاق ارباب یقین در اهل
و شیعیان و موالیان خوار و ضعیف شدند و اعلام کفر و الویه ظلم و عداوت نسبت
با اهل بیت رسالت بلند شد و خلایق از جاده محبت و متابعت خاندان نبوت و
ولایت ببیابان ضلالت و تیه گمراهی و غوایت آل ابوسفیان در آمدند
و جمهور امت و عامه مردم و کافه خلایق از خواص و عوام و وضیع و شریف و اکابر
و اصاغر و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی بلاد و امصار از عرب و عجم
رو بدرگاه شقاوت پناه معاویه علیه اللعنة والهاویه آوردند و تقرب باو
جستند و آل زیاد و مروان و سایر ابوسفیان را بامارت و پیشوائی برداشتند

و بنی امیه لعنهم الله را که ظاهرا ایمان نموده بودند و عبادات را اعتبار کردند و ابوسفیان
را که دشمن ایمان و هند زن ابوسفیان او را که بر حمزه مثله کرد و معاویه را خال المؤمنین
و ابن زیاد را ادیب و حجاج را خطیب و [illegible] و ایشان را امیر المؤمنین
و خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتند و اطاعت ایشان را طاعت خدا و رسول برابر دانستند
و بدوستی و محبت ایشان فخر و مباهات کردند و خلایق همه معاویه را بزرگ دیدند
و او را پرستیدند و چنین آن [illegible] ستمکاران جهان استیلا یافتند تا بحدی رسیدند
که بعضی پادشاه شد مرتدان صحابه و تابعین را امر نمود که احادیث در مدح
خلفای ثلثه لعنهم الله وضع کنند و ستایش کنند و ائمه را فضیلت
و بزرگواری ایشان فرو گذارند و بر زبانها جاری سازند پس بعد از آن امر
نمود خلایق را که امیر المؤمنین و اهل بیت او را لعنت کنند و بر منابر
دشنام دهند و تهمت را بر ایشان ببندند لاجرم خلق عالم از عرب و
عجم و ترک و دیلم دین را قبول کردند و اولاد مرتضی را مطیع و منقاد
شدند و وجوه عرب و اعیان عجم در [illegible] بلاد و امصار [illegible] شمشیر

ابدار و جوهردار

آبدار جوهردار درهم و دینار ذلیل و خوار و مطیع و منقاد گردانیده و بر سر منابر و مساجد
و منارهای شهر و دیار ناسزای اهل بیت استوار و فرمان بعمال هر ولایت نوشت که
در سر منبر و منارها و ایوانها در روزها هر صبح و شام بحرب و ستم آنحضرت
و اهل بیت او بکنند و هر کس متهم بدوستی ایشان باشد بکشند و هر کس [illegible]
ایشان را اظهار کینه و عداوت نسبت با اهل بیت رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند
و صله و انعام و وظیفه بدهند و هر کس [illegible] هزار دینار [illegible]
انعام [illegible] اعمال [illegible]
تقرب بخدا [illegible] جستند [illegible] و بتهمت رفض و تشیع [illegible]
قریب به [illegible] هزار کس از دوستان عجم و ترک کشته شد و خلق بسیار جلای وطن نمودند
و در مدت [illegible] سال از خلقی بسیار [illegible] از زنان و اطفال ضعیف
پامال ستم ستمگران لشکر او گشتند و بسیار خانها و قریها را خراب
کردند و آتش زدند و شدت فتنه بجائی رسید که اگر اسم علی کسی خواستی
بزبان آورد [illegible] که با شخصی [illegible] و دوست [illegible] شیعه [illegible]

و بخانه او می آمد و در زیر زبان می رفت و او را قسمهای مغلظه و قران در میان می آورد
که او را فاش نکند و سر در گوش او میگذاشت نام مبارک آن حضرت را می برد
و دعا هذا القیاس می شنید که حال محبان در آن زمان بچه طریق بوده این
بر عقل شنیع است هزار کم پنجاه ماه در میان جمع باید مشهور است که در زمان
کفر بنیان بنی امیه لعنهم الله که هم خود زم و از کم دانو لایت باشند و اهل ایمان
هیچ بستان هر روز هر یک از این دو تا هزار نوبت خود و اهل را لعن کرد
و اهل اصفهان و اسفراین و حران هزار بنام ما نکشند و از سلاطین بنی امیه
عمر ابن عبد العزیز با ما نکشت و مروان را منع کرد از تبرا امیر المومنین
از سر منبرها و فدک را که پسر امام زین العابدین محمد باقر رد کرد و او در حیات بود
آن حضرت بسیار سادات علوی معزز و محترم بودند و خمس غنایم و خراج
و تیول را خود بسادات می داد و بهر سلطنت خطیر برای آن حضرت مغز نیساد
و گویند قصه حرم در میان شیعیان مشهور است بی در راه گردیدم
و از یک شهرت عظیم الله در قاو فتها دست بر ملا می خوانند
در زمان بنی امیه

در زمان بنی امیه ملا علی بن الحسین نام حکیم بوده و با جمعی دیگر از دانایان کتب
سیر و تواریخ وضع و جمع کرده اند و آن به حنفیه شد و بر منبرها می خواندند
و عوام الناس چون این افسانه را شنیدند رغبت بسیار کردند و قبر رب ار اذکر فکر
و تبرا اهل بیت شان و بنی امیه دولت را از آل محمد صلی الله علیه و آله
غصب نموده بود بدست ترکان دادند و خلق را بضلالت و گمراهی انداختند
تا روز قیامت و این امت بمرتبه کفر شدند و از دین برگشتند یکی
در ابتدا خلافت کوساله سامری را عمر علیه اللعنه بر مصر خلافت نشد و
باعث هلاکت امت شد و خلافت بعد او معاویه ابن ابی سفیان در ایام خلافت فرجام
معاویه چون این امر خلافت او را مسلم شد برای نمودن احکام که در
طعام بکرد و سوم که عوب جمعیتی کردند و قتل امام حسین را اختیار
نمودند و باعث این شدند که بنی امیه خلافت را از بنی هاشم بردند و این امر سوز
می بود ذکر سلطنت امویان علیه اللعنه و آل مروان چون فرزندان شدند ازین
متقلد امور حکومت شد چند کلمه از احوال خسران مآل آن بدبخت بیان میشود

ملعون علیه اللعنه در میان علما عامه بابن شهاب که آن ملعون و دشت ازراه عناد امیر المومنین
اور امیر المومنین میخواند و اول کسی بود که در اسلام خلافت ناحق را بجبر و شمشیر گرفت و اول کسی بود
که خلافت بالسلطنت ... و بریزید ولد الزنا ... داد و اول کسی بود که از اسلام عار نمود و اول کسی بود
که حسن بن علی را بسم شهید نمود و اول کسی بود که دشنام امیر المومنین در اعمال
دانست و اول کسی بود که احادیث جعل برای اهل بیت رسالت وضع نمود و اول کسی بود که
حضرت فاطمه را نسبت بد داد و اول کسی بود که لشکر بر سلمانان فرستاد مثل ضحاک
بن قیس با سه هزار کس و بسر بن ارطاه را با سه هزار کس و سفیان بن عوف را با شش هزار کس
با اطراف عالم پهن کرد تا هر کس شیعه بیابند بکشند و اول کسی بود که در سعی صفا و مروه را سواره
رفت و اول کسی بود از سلاطین اسلام که شراب نوشید و اول کسی بود که در مجلس
ساز و رقص نمود و اول کسی بود که حلال بخوردن حلال کرد و از حلال و ... اول کسی بود
که بر دیگر دخل کتابت نوشت و اول کسی بود که اشتر با کاسه و فرا عشه نمود و بسیار
شهرها ... و اول کسی بود که جلاد بعضو کرد و اول بود که بموت مستحق مال
شمات کرد و امر نمود مردم شام بموت علی عید کنند و اول کسی بود که
از دشت

فروخت و فرش نوی بر نگاه نام نهاد و دی گفت تابان می نشستند و بهر
دست رسیدن و نشستند و در عوض متاعها میوه و در اول کسی بود که بر مسلمانان
فروخت و اول کسی بود که نامه کاغذ بی احمد خزینه صلح کرد و اول کسی بود از
سلاطین اسلام که نزد آن حضرت و در سایه گنگور نامه خشت واو اول کسی بود که
خواجه سرایان باز داشت و اما کسی بود که ریش تراشید و اما رب را گرفت نیکه
الحال روبان تر است شیر نند و گویند تکلتو کند اشش راسی و بعضی اصحاب بنحو
و بعضی گویند که عکلو را رستم کرانسته و زین بر سخن داشته عبارت از انت
و آن چه در اینجا بطانیه جلیه فرماش شی کذارند اگر موضع تراشیدن را
بچینند بدو دغدغه کتند دوای رستم اعکلو اگر انسته معتبرتر است و
اصحاب آن از بعد و ده هزار درهم بار تمام از ریش تراشیدن را ملعون
وضع که ملعون اول کسی بود که در قبر اوضع تکه و تا عمر بعد دو من دلار و قرار داد
و اول کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهته شکم و عظم شکم و اول کسی بود که استحقاق
بهیمانه نمود و زیاد ابن ابیه را برادر خواند و اول کسی بود که سر حلال را بعوض ناقه

و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر کرد و کسانی مثل سمره ابن جندب و ابو هریره
و انس و براء ابن عازب و زید ابن ارقم و عایشه کنز ابه و غیره را که احادیث
در مذمت امیرالمؤمنین و مدح خویش وضع کنند و مشهور است و روزی زری
فرستاد نزد ابو هریره یعنی بدره زر به رسم جیره که طرح کن از برای من احادیث تا اهل شام مرا
اعتبار کنند ابو هریره در منبر رفت و گفت شنیده ام از رسول خدا صلی الله
علیه و آله در فضیلت معاویه خال المؤمنین است از این چند حدیث که گذشت
ابو هریره یک روز بر طبق با مردی شراکت خرما سبزی کشته بار از منی آورد هر
چه بعد شد و آن سبزی بسیار لذیذ بود کسی نمی خرید آن ملعون حدیثی ساخت و گفت هر کس
بخورد یا بخرد این سبزی را او را شفاعت و برکت مردم که این را شنیدند آن
سبزی را غنیمت اعلی خریدند و درهم و دینار زیاد از حساب و شمار را دادند ابو هریره
رسید هم شریک خود نیز او و همه را تصرف شد این خبر به معاویه رسید انعام
فرستاد با او که خدا اتقی تر اتخاذ کما الذی الجلد در وضع زن کجا و کی رسول خدا
تعریف این سبزی را کرد و گفت در جواب فرستاد در روز بر که گفت
معاویه خال ...

معاویه خال المؤمنین است بعضی گویند برنج بود و اول کسی بود که انحراف آیات قرآن نمود
و آیه در فضایل امیرالمؤمنین نازل شده بود تغییر داده و آیه که در مذمت او در شان
آن حضرت و آیه مدح را در شان معاویه قرار داد و ذکر کرد شیخ سدید مصطفی صلی الله علیه
در حاشیه کتاب حل از عبدالحمید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که معاویه
صد هزار درهم فرستاد از برای سمره ابن جندب که این آیه مذمت در شان
ابن ملجم نازل شده است در شان حضرت امیر بگوید و بعضی مفسرین گفته اند که این آیه
در شان معاویه نازل شده است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ
وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ این آیه را در شان ابن ملجم بگوید و وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
سمره قبول نکرد معاویه سیصد هزار درهم فرستاد او قبول نکرد و آیات را در شان حضرت
نقل کرد و صاحب کتاب زمخشری در ربیع الابرار معاویه لعین را به چهار کس نسبت داده

در هر چه بر اهل مکه بود و بدان از مات و بدر او عمرو ابن مسافر بود و عماره
ابن الولید و ابو سفیان و صباح ابن معین و مادرش گفته است ابوک ابو سفیان
لا شك قد بدت لنا فيك منه بينات الشمائل و حسن چهار
و همی گویند با ابو سفیان ملحق باشد و گفته است صاحب کشف الغمه که هر گاه
منبر بود و لعن بر امیرالمؤمنین می کرد و او اول کسی بود که احکام اسلام را
تغییر کرد و یزید ملعون پسر او از غلام معاویه بهم رسید و نطفه زنا کرد با ذات
القلاید زوجه زنا کار ام سلمه زیرا که زنا او و اطلاق و لعن بود و معاویه او را از عتره
زنا بنکاح خود در آمد و بعد پسر صخر بن حرب گفت احرام اسلام شدی
دوست از تبان بر داشتی و این ابیات را نوشت یا صخر لا تسلموا
طوعا فتفضحنا الذين ببدر اصبحوا فرقا جدی و خالی و عم
الانام بنا هم يوما وحنظلة المهدي لنا الارحا فالموت
اهون من قول الشا لو ولغا حلا ابن هند من العزی کذا فرقا
در احادیث وارد شده که اسلام معاویه ملعون پنجاه و شش روز از وفات
حضرت رسول ...

حضرت رسالت بود و او در اول مؤلفه قلوب بود و در آخر حضرت رسالت او را پسر فرمود
بعد از پدر مسلمان شد عبدالله بن عمر روایت کرد روزی در خدمت حضرت رسالت
نشسته بودیم فرمود يطلع عليكم رجل يموت على غير سنتي یعنی مردی
پیدا شود که بمیرد در غیر طریقه من و ملت من ناگاه معاویه پیدا شد روزی آن حضرت
دعا میکرد معاویه علیه اللعنه برخاست و دست پسرش یزید را گرفت و بیرون
رفت جناب پیغمبر فرمود لعن الله القائد والمقود اي يوم يكون لهذه
الامة من معاوية ذي الاستاعة یعنی لعنت کند خدا معاویه
و پسرش یزید را که چه روزی باشد در این امت معاویه بر گردد و والی شود و ایضا از طرق
عامه مروی است که حضرت رسالت معاویه را گفت الطليق بن الطليق
یعنی اللعین ابن اللعین و دیگر آن حضرت فرمود اذا رأيتم معاوية على
منبري فاقتلوه یعنی هر گاه ببینید معاویه را بر منبر من رفته پس بکشید او را
و آن ملعون از قتل عثمان علیه اللعنه هفده سال عامل شام را کرد و سلطنت او
منفرد نوزده سال و سه ماه بود و بعضی بیست سال هم گفته اند در سنه شصت هجری

شراب در شکم وی در کردن بجهنم رفت و احوالات فوت او را حضرت
رسالت فرموده بود که بر غیر ملت من خواهد مرد این بود تصدیق

نمودن معاویه لعین بحقیقت ام المؤمنین ابن مردویه در مناقب از عبد الله کندی
روایت میکند که معاویه حج کرد و آمد به مدینه و اصحاب حضرت رسالت پناه او را
حلقه کرده بودند و از ابن عباس و عبد الله عمر حاضر بودند پس معاویه رو به سوی عبد الله
زد و گفت اما من احق و اولی ام در امر خلافت از پسر عم تو ابن عباس گفت چرا
گفت از برای آنکه پسر عم من عثمان مظلوم کشته شد و میراث او بما رسید
عبد الله عباس گفت که عمر هم مظلوم کشته شد و اگر چنین است عبد الله عمر لایق تر و اولی است
بر خلافت از برای آنکه پدر او پیش از پسر عم تو کشته شد از ابن عباس دلگیر شد رو
کرد بسعد بن ابی وقاص و گفت ای سعد تو نیز از کسانی که حق ما را از باطل نمی شناسی تو
نیز علی و پدر ابو تراب را دشنام نمیدهی سعد گفت چیزی از او شنیده ام از حضرت رسول
در باره او شنیده ام هرگز او را لعن نکنم و دشنام ندهم مرا آن بهتر است از شتران
سرخ موی ... زمین ... آنکه ... بهتر است و داد و بعد از آنکه ما همه از آن

شنیده بودیم

شنیده بودیم که در باره او فرموده تو بمنزله هارونی از موسی حال آنکه بعد از من
پیغمبری نمی باشد و آن روزی بود که او را خلیفه گردانید بر اهل و عیال خود
و آنکه در مدینه بودم شنیدم که گفت حق با علی است هر جا که گردد
بگردد و بدرستی که من دیدم ظلمت و تاریکی را فرو گرفت مرا و راهی را که بودم
از آن حضرت فرموده به علی که تو بر حقی و حق با تست و هر گز هرگز شک
لابد گفت شدم معاویه گفت کسی غیر از تو این شنیده گفت ام سلمه معاویه برخواست
و مرد آن برخواستند و داخل شد بر ام سلمه پس ابتدا کرد معاویه بسخن و گفت
یا ام المؤمنین بدرستی که دروغ گویان بسیار شدند بر رسول خدا بعد از او همه
می گویند چنین که به سعد چیزی می گوید و حال آنکه از تو شنیده میگوید
رسول خدا بعلی گفت تو با حقی و حق با تست ام سلمه گفت راست میگوید در
خانه من این را گفت پس معاویه گفت امروز مثل سکینه خود را تو بخوبی بشتر
نزد من و اگر نمی شنیدم از حضرت رسالت پناه همه حال او بودم تا آنکه می مرد و حسرت
از خلافت بر می داشتم خدا رحمت کند او را ابتداء با آنچه ملعون بجهنم رفت

از پس او یزید علیه اللعنه و العذاب شد یزید سه سال حکومت کرد بعد از او معاویة
بن یزید چهل روز و بعضی از مورخین گویند معاویه بن یزید فایل شد بعد از آن مروان
الحکم لعنة الله علیهما در سن شصت یک سالگی بحکومت نشست و ده ماه سلطنت کرده
بعد از او عبد الملک بن مروان بیست و یک سال حکومت کرد مدت حیاتش چهل شش سال و در
دور ایام او بلاد ماوراء النهر با فرغانه و کابل و ملتان مفتوح شد بعد از او سلیمان
بن عبد الملک سال و شش ماه حکومت کرد بعد از آن عمر بن عبد العزیز دو سال و
دو سال و پنجاه حکومت کرد و مادر او دختر عاصم دختر عمر بن خطاب علمای شیعه بعضی از او بر
نمی آیند و بعد از او یزید بن عبد الملک مروان چهار سال و سه ماه حکومت کرد و بعد از
هشام بن عبد الملک در سن چهل سالگی بحکومت نشست در مدت سلطنت او نوزده
سال دیگر حال بود و گویند ملعون بجوار دشمنی رسید و بجز بکه آلات شراب
بود را غلبه میکرد و ندو او زهر مار میکرد و بعد از او ولید بن یزید بن عبد الملک یک
سال و سه ماه حکومت کرد و مدت حیاتش سی و شش سال بود بعد از او یزید بن
ولید بن عبد الملک نزدیک به شش ماه حکومت کرد و بعد از او ابراهیم بن

ولید بن عبد

ولید بن عبد الملک اندک روزی حکومت کرد بعد از او مروان ابن محمد
معروف بمروان حمار پنج سال و سه ماه حکومت کرد و عرب مروان را حمار گویند
از این جهت این لقب بمروان حمار است دولت بنی امیه انجا بود و ... شد
و یک بول که مروان از آب در فرات آن دولت از دست رفت و هم ملک شد در میان عرب
که ذَهَبَ الدَّوْلَةِ بِبَوْلَةٍ و از پادشاهی معاویه لعین تا انقراض ایشان
نود و کم یک سال بود و استیلا و غلبه ایشان هزار ماه بود هشتاد و سه سال کسری باشد
تفصیل مثالب بنی امیه لعنهم الله در زمان جاهلیت کافر و مشرک و بت پرست و
شراب خوار و زانی بودند و صخر ابن حرب ابو سفیان باشد رئیس ایشان بود چندین
لشکر بر حضرت رسالت پناه کشید و آن حضرت را چو گوئی بودند و زنا
بنت عتبة بن الولید و شب و روز در حضرت او بود با اصطلاح سازها و دستکی دار
بود و ملعونه هر وقت اراده جماع داشت هر مردی که با او بخسبید علم در بام خانه خود بر پا
می کرد و خلایق بخانه او می آمدند و کار خود را می ساختند و مشهور است که علم همیشه بر بام
خانه بر پا می بود و صاحبان علم مشهور زنانی که ... عمر ابن الخطاب است

علیه اللعنه و بعضی از روی مادر عثمان را بیضا بنت ابن عامر گرفته اند و بعضی بجای اروی
ام جمال را گرفته اند و ابو سفیان چون مسلمان شد منافق بود و منافق که همیشه خمار بود
و در جاهلیت بیطار و عشار درهم عشار بود و عتبه بن ابی وقاص از بنی امیه بود
که رباعیات مبارک رسول خدا را در روز احد شکست و صاحب علم بود و حکم
پدر مروان طرید حضرت رسالت بود و شعار بیت آن حضرت را هجو گفته و آن حضرت حکم و ابو سفیان را
در مواطن بسیار لعنت کرده لعن گفته و حضرت رسالت مروان را وزغ نام نهاده در وقتی
که متولد شد و لعنت بر او و وزغ خوانده و همچنین حضرت رسالت معاویه را
در مواطن بسیار لعن کرده در کتب صحاح اکثر جا بیان این شده و در صحیح مسلم بجبیر بن
طرانی از ابن عمر و غیر او وارد است که در معاویه و ملعونی از جمله اصحاب عقبه بود و در اول
مؤلفة قلوب بود و شجره ملعونه در قرآن خداوند تعالی ایشان اند و فرموده بنی امیه اند
و زیاد از بنی امیه است که ولد الزنا است و پدرش معلوم نیست و او را زیاد ابن ابیه
می گویند و ابو سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرده و معاویه زیاد را بانسب خود ملحق ساخت
و عبید الله ابن زیاد از جانب زن ابیه هم رسید و عقبه ابن ابی معیط اموی

بود از اهل

بود از ایشان معاویه نیز او را بانسب خود ملحق ساخت و ولید ابن عقبه حاکم مدینه
بود از جانب معاویه در مستی نماز صبح چهار رکعت گزارد و گفت امروز نشاط دارم
نماز را زیاده کنم اگر خواهید بیاز گزارم و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا
لا یستوون در باب ولید نازل شد و مسلم ابن عقبه از بنی امیه بود که کعبه را خراب کرده
و استار کعبه را بسوزانید و دیوار آن را خراب کرد و بروایتی تا سه روز قتل عام
کرد در مدینه و ام جمیل دختر حرب ملعون زوجه ابو لهب او را حمالة الحطب نام نهاده
خواهر ابو سفیان است و سوره تبت در شان او نازل شده و عمرو عاص نیز از بنی امیه و
بنی امیه است و ایشان است صاحب کشاف در کتاب ربیع الابرار ذکر کرده که نابغه در
عمرو عاص کنیز که بود از عربان عبد الله ابن جدعان و لی نعمت ابو بکر او را
خرید چنین دید بر کار ب اوس آنرا ولد گفته و ابو لهب و هشام ابن مغیره و ابو سفیان
و عاص ابن وایل همه در یک طهر از آن ملعونه وارد شده بودند و در آن میانه نطفه عمرو
مشکوک شد و طلحه نیز از بنی امیه و پدر او بود و او نیز حرام زاده است و هشام
ابن محمد ابن سایب کلبی از علماء انساب گفته مادر طلحه از جمله کواعشر بود و بر سر طلحه بان

عبید الله ابن عباس عثمان تسلی و ابو سفیان نزاع شد صفیه مادر طلحه را
طلحه عبید الله ملحق ساخت از سبب آن پرسیدند گفت ابو سفیان گفت او را
واو اگر بر نام خواستم به بنجا منسوب شود و مادر زبیر نیا می از غلامان معاویه در ساحت
و آن بیک نامه بهم رسید و عمرو عاص از انصار بنی امیه است و از حزب ایشان است
و او پسر سعد نیست و نسب او به بنی عمر رسید و سعد ابن ابی وقاص حرام زاده است
و در نسب اختلال دارد در وقتی سعد بمعاویه گفت من سزاوارترم بحکومت خلافت
گفت اگر نه عذر است آسید عوض را از توقعات گفت شیخ زاهد حافظ
ابو سعید سمعانی ابن عثمان که از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مثالب
بنی امیه آورده است که بنده مادر معاویه با مسافر بن عمرو ابن امیه در حبشه
چند سال با او زنا می کرده و او را عمر و مسدادر تولد از آن حامله که و فرزندی از او
شد و چون متولد شد فرار ترس خصومت و فضیحت گریخت و به حبیره رفت
نزد نعمان ابن منذر و منذر را با ابو سفیان داد و بعد با زآمد و ولد الحرام معاویه متولد شد
و ابو المنذر هشام ابن محمد النسابه در کتاب مثالب گفته است چهار کس از در معاویه دعوی

داشت

دعوی داشتند از مادر عماره ابن الولید مخزومی و یکی مسافر بن عمرو و یکی ابو سفیان
و شخصی دیگر و هند از صحبت ایشان محفوظ بود و با عباس نوفل نیز بوده و چند
بار هم محمد زید بیاورد و مادر هند را علمی بود در روی که ارآن علم را بر بام خانه نبرد
و هم در اوقات زنان را فاحشه بود و زنانی گفتند بنی امیه اصلا ایشان از قریش نبوده
مشهور است که امیه غلامی از عبد الشمس بود و او در روم بسیار زیرک بود با عبد
الشمس بود او را آزاد ساخت و در زندی برداشت و در تواریخ مسطور است که عثمان غفان
یکی عاصم ابن امیه ابن عبد الشمس خلیفه سیم است که ابن کعبه پس حکومت کرد
باشد گویم عادت عرب است که غلام را آزاد کنند و بنام آن شخص خوانند چنانکه
حضرت رسالت زید را آزاد ساخت و عرب او را زید محمد خوانده اند و بعضی از
محققین گفته اند چون بنی امیه در روم بودند آیه الم غلبت الروم آمده است در
مدت ملک ایشان اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب و مراد به غلبه روم
این است و نوع چون صفت شجره ملعونه مالها من قرار فرموده بعض
مدت دولت ایشان هزار ماه بیش است زیرا که رسید و عبد الله ابن ابی سرح نیز بد

رسول صلعم است و مغیرة ابن ابی العاص عم عثمان ملعون است که حضرت از او طرید نموده لعنت
کرد و عثمان ابن عفان از بنی امیه است که جهان سوار را تحفه کرد را و خزانه و بیت
المال مسلمانان را به بنی العاص قسمت نمود و عبد الله ابن مسعود را کشت و ابو ذر را
اخراج نموده از مدینه به ربذه فرستاده و مروان را با سر از ابدال و در غفلت فسق بهم رسانید
خراج الصحرا ها و دریا ها و بیابانها و علفها را و ذریه و کوهها و نهالها و مواشی و مراعی را اجاره کرده
و دیوان ظلم را در مسجد رسول صلعم و حجاج ابن یوسف از بنی امیه است در ایام حکومت خود
صد و بیست هزار علوی و دو هزار شیعه را کشت و با جارو سنیان هم لوف بوده و علت
ابنه داشت و باصطلاح علت مشایخ گویند چنین حجاج که جهنم رفت شش هزار علوی
و شیعه در زندان او بوده و بنی امیه اکثر ابحه ار قرار ابغض پیغمبر مخنثین بکنیه ملقب شدند و جمعی
ضرار از خر اکثر در خنثی شدند و به جنابت رنجیده و زنان اتباع قاطبه مشهور بزنا
و شهوت بحجره و خوارج و خواستن شهوت با نسوان ایشان بوده و بکجز و با مردان ایشان
وارا جنبار چنین ظاهر میشود و از جماعت خوارج او لاد حضرت رسالت کشته شده
و ذریه او را اسیر نموده و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و سب امیر المؤمنین
دفن کردند و آن را عیاذا

و فاطمه صلوات الله علیها می نمودند بدین جهت که احوال آخر زمان که ایشان را اذیت
نموده سلطنت از ایشان بعباسیان رسید و عباسیان آنچه خواستند از عمارت
و عمارت و غارت بجا آوردند و ائمه معصومین علیهم السلام را شهید کردند و اولاد ایشان را در بدر
از انحبشد و اکثر ایشان را کشتند و گویند منصور ملعون در وقتیکه حصار بغداد را
می ساختند شصت هزار علوی را عوض سنگ در پی حصار گذاشت و دیوار بر او بنا کرد
و حجاج نصف سادات را کشت و در دیگر در آسیا ارزن ایشان گرو نهاد و نیمی گندم را
آرد کرد با وجودی که منصور و هارون و مامون علیهم اللعنة شیعه و اقرار بامامت خلفا
ثلثه نداشتند اما از کافر بدتر بودند و بعد از مامون ملعون خلفا سنی شدند
و مذهب مالک اختیار نمودند و الله اعلم ذکر سلطنت بنی عباس بن عباس
ایشان سی و هفت پادشاه بودند و خروج ایشان از زوال دولت بنی مروان چهار ماه نظر
دولت امیر هلاکو خان ابن چنگیز خان و مدت ملک ایشان پانصد و بیست و دو سال و هفت ماه بود
و اول عباسیان ابو العباس سفاح عبد الله بن محمد بن علی ابن عبد الله
ابن عباس و چهار سال و چهار ماه سلطنت کرد و بعد از او ابو جعفر منصور دوانیقی

پیت سال سلطنت کرد و بغداد از بناهای اوست و وجه تسمیه بدوانیقی آن است که
طاق کسری مداین را خراب کرد و بغداد را بنا کرد و برای اخراجات بهر نفری از
رعایا جهت دانگی حواله کرد و از آن جهت موسوم بدوانیقی گشت زیرا که دوانیق جمع دانق
است و دانق را دانگ می گویند و بعد از او مهدی ابن منصور را او را ابنیه های
بزرگ گفته اند یازده سال و چند روز سلطنت کرد و بعد از او موسی ابن مهدی یک سال
و سه ماه سلطنت کرد و معاصر حضرت امام موسی کاظم بود و هادی جوش صغیر ارزانیان
شیعه مشهور است که حضرت از برای دفع آن ملعون خواندند و بعد از او رشید گشت بعد از او
الرشید بانیه هرون حکومت و سه سال سلطنت کرد بعد از او الامین بالله محمد ابن هرون
چهار سال و هشت ماه سلطنت کرد بعد از او المامون بالله عبد الله ابن هرون بیست و یک
سال و پنج ماه و پنج روز سلطنت کرد و حضرت امام رضا را ولیعهد خود کرد و آخر
پشیمان شده آن حضرت را زهر داد و در انگور و بروایت دیگر در انار داد و بعد از آن
المعتصم بالله ابو محمد اسحق ابن هرون الرشید شهر سر من رای که سامره است
از بناهای اوست چون بغداد تنگ بود از برای عساکر آن شهر را ساخت و سامره را
عسکر نیکو

عسکر نیکو بود و معتصم را خلیفه مثمن میگویند زیرا که در سنه ثمانین و مائه متولد
شد در شهر شوال و ثامن من خلفای عباسیه و ثامن من اولاد عباس است و هشت فتح برد
او ظاهر شد و هشت کس از ملوک بزرگ آن در حضرت او کشته شدند و هشت پسر
و هشت دختر و هشت ملک و هشت هزار رطل طلا و نقره و هشت هزار درهم نقره
بود و هشت هزار اسب و هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز داشت و هشت هزار قصر بنا
کرد و در هر هفته هشت دختر بکر را ازاله بکارت کرد و مدت حیاتش چهل و هشت سال و هشت ماه و
روز عمر کرد و سلطنت او بیست و هشت سال بود و الواثق بالله هرون بن معتصم پنج
سال و نه ماه و سیزده روز سلطنت کرد و المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم
و ملعون آن ملعون بود و چهارده مرتبه آب بکربلا بست و کاو و خویش فرستاد و شیار
کنند و اثر قبر آنحضرت را نمانند آب از حایر شریف نگذشت تا الیه
تعمیر و زوار آن حضرت سید الشهداء را دستگیر و شیع زبانها بریدند و سب
حضرت فاطمه و امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام می نمود و پسرش منتصر نقوی
معلمش شیعه بود و متوکل را با فتح بن خاقان وزیر بضرب شمشیر بکشت

المستنصر روایت کرده‌اند که چون بنشستن متوکل سعید حاجب جد ابراهیم بن حاجب گفت یا امیر المؤمنین
من ترا از تو زندگی نمودم هم ندیم جان سلامت بری و حاجب را بجهت متوکل ملحی بخشید
عمارت جعفریه در سامره از بناهای اوست و مدرسه عزیزیه در بغداد از بناهای متوکل است
مدت چهارده سال و نه روز حکومت کرد المنتصر بالله محمد بن متوکل مدت
شش ماه بحکومت نشست و پدر را از روی شفقت امام حسین علیه السلام کرد
سلطنت وی یکسال بود و بعضی نصف سال گفته‌اند المستعین بالله ابو العباس احمد
بن معتصم سه سال و نه ماه سلطنت کرد المعتز بالله ابو عبد الله محمد بن واثق
یازده ماه و هفده روز سلطنت کرد المعتمد علی الله احمد بن جعفر متوکل بیست
و سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام در زمان او غیبت اختیار کرد
المعتضد بالله ابو العباس احمد بن موفق نه سال و دو ماه و دو روز سلطنت
کرد المکتفی بالله علی بن احمد معتضد شش سال و شش ماه و نوزده روز سلطنت کرد
المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن احمد معتضد بیست و چهار سال و یازده ماه و
شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله ابو العباس محمد بن معتضد یک سال و شش ماه

و دو ماه و ده

و دو ماه و دو روز سلطنت کرد المتقی بالله سه سال و یازده ماه سلطنت کرد المستکفی
بالله ابو القاسم عبد الله بن علی مکتفی یک سال و چهار ماه سلطنت کرد المطیع بالله
فضل بن جعفر مقتدر بیست و نه سال و اند روز سلطنت کرد الطایع بالله ابو
بکر عبد الکریم بن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو
العباس احمد بن اسحق مقتدر چهل و یک سال و سه ماه و یازده روز سلطنت
کرد و در زمان او محمد بن ملکشاه سلجوقی مسجد جامع عتیق اصفهان را بنا کرد و گنبد
دو را هم در دولت او طغرل و غز آل ارسلان تمام کردند القائم بالله ابو جعفر
عبد الله بن احمد قادر بالله چهل و چهار سال و هشت ماه و ده روز سلطنت کرد
المقتدی بالله ابو القاسم عبد الله بن قایم نوزده سال و پنج ماه سلطنت
کرد المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بیست و پنج سال و اکثری
سلطنت کرد المسترشد بالله هفده سال و شش ماه حکومت کرد المقتفی
لامر الله محمد بن احمد مستظهر بیست و چهار سال و سه ماه و بیست و یک روز
سلطنت کرد الراشد بالله ابو جعفر منصور بن مسترشد یازده ماه و یکماه

حکومت کرد المستضیء بنور الله ابو محمد الحسن بن یوسف مستنجد نه سال و نه ماه
هشت ماه حکومت کرد الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن مستضیء
چهل و یک سال بیست و یک روز سلطنت کرد الظاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر نه
ماه و چهارده روز سلطنت کرد المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر هفده سال
و یازده ماه و شش روز سلطنت کرد المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن
المستنصر شانزده سال و هشت ماه سلطنت کرد و مستعصم سی و پنجم ولد است از اولاد
عباس سی و هفتم خلیفه دولت ایشان را خواجه نصیر الدین الطوسی وزیر هلاکو خان
از سلاطین مغول منهدم کرد و بنی عباسیان همه را برانداخت و علامه علی رحمه الله
در کتب خود حدیثی در باب انقراض دولت بنی عباس و هلاکو خان نقل کرده‌اند
بفرمان سلاطین صفویه بیان نموده‌اند و نوشته‌اند که از امیر المؤمنین منقول
کرده‌اند و چون در زمان سلاطین صفویه بعهد ایشان رسید که حضرت تمام ده
سلطنت ایشان از هلاکو خان بیرون از عترت من سید علامه در اینجا نقل کرده است
و فرزند ایشان شده باشند که حدیث قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه

ملک بنی عباس یسر لا عسر فیه لو اجتمع علیهم الترک والدیلم
والسند والهند والبربر والطیلسان علی ان یزیلوه ما قدروا
ولا یزالوا حتی یشذ عنهم موالیهم وارباب دولتهم
ویسلط علیهم ملک یاتی علیهم من حیث بدء ملکهم
لا یمر بمدینة الا فتحها ولا یرفع له رایة الا یکبها الویل
لمن ناواه فلا یزال کذلک حتی یظفر ثم یدفع ظفره الی
رجل من عترتی یقول بالحق ویعمل به **نکته** عجب دارم از بنی عباس
و قرابت ایشان نسبت باهل بیت رسالت از بنی امیه بیشتر بود و اذیت و آزار
و عداوت ایشان نسبت بائمه معصومین علیهم السلام زیاده بود و بنای وظایف و مدارس
و خانقاه و صوامع و غیره در زمان ایشان شد و احادیث موضوعه بسیار که
معاویه علیه اللعنه و سایر شقیان در مدح آن شقی فاجر با کفار وضع کرده بعضی
علما و فضلا هر زمان را فریب دادند و معتبر کردند که تصحیح این احادیث نمایند
و رواج دادند و علما هر حیله زدند که در زمان ایشان بهم رسید

بود زحب الفر موحه اشان بعمای آوردند لعنة الله علی الخلفاء العباسیه
واتباعهم واشیاعهم واعوانهم وموالیهم که چند هزار زبان می نماید عالم
متدبر وفاضل متامل منصف میداند که این احادیث دروغ است احادیث موضوعه
روی عن عبد الملک ابن عمیر قال رسول الله صلی الله علیه واله اقتدوا بالذین من
بعدی ابی بکر وعمر ومنها ما روی ان ابا الدرداء کان یمشی امام ابی بکر فقال
له النبی اتمشی امام من هو خیر منک فقال منها ابو الدرداء من هو خیر منی
فقال ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی احد هو افضل من ابی
بکر ومنها قال لابی بکر وعمر انتما سیدا کهول اهل الجنة ما خلا النبیین
والمرسلین ومنها قال ما ینبغی لقوم فیهم ابی بکر ان یتقدم علیه غیره ومنها
قال خیر امتی ابی بکر وعمر ومنها قال لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت
ابا بکر خلیلا ولاکن هو شریکی فی دینی وصاحبی الذی اوجبت له صحبتی فی الغار و
خلیفتی فی امتی ومنها وقد ذکر عنده ابو بکر قال ذاک مثل ابی بکر کذبنی الناس
وصدقنی وآمن بی وزوجنی ابنته وجهزنی بماله وواسانی بنفسه وجاهد معی فی ساعة
الخوف

فی ساعة الخوف ومنها عن امیر المؤمنین قال خیر الناس بعد
النبیین ابو بکر ثم عمر ثم الله اعلم ومنها عن عمرو بن العاص
قلت لرسول الله واله ای الناس احب الیک قال عایشة قلت
من الرجال قال ابوها قلت من قال عمر قال النبی واله لو کان
بعدی نبی لکان عمر ومنها عن ابن عمر قال کنا نقول ورسول الله
واله حی حاضر من افضل امة النبی فقال بعده ابو بکر ثم عمر ثم
عثمان ومنها ان الحق ینطق علی لسان عمر وقلبه ومنها
ما ابطا عنی جبرئیل الا ظننت انه بعث الی عمر ومنها قال
لو لم ابعث فیکم لبعث عمر ومنها ان شاعرا انشد النبی شعرا
فدخل عمر فاشار النبی الی الشاعر ان اسکت فلما خرج عمر
قال عد فعاد فدخل عمر فاشار النبی الیه بالسکوت مرة
ثانیة فلما خرج عمر سأل الشاعر رسول الله من هذا
الرجل فقال عمر ابن الخطاب وهو رجل لا یحب الباطل

ومنها قال وزنت بامتی فرجحت ووزن بها فرجح ووزن
عمر بها فرجح ثم رجح ومنها قال لو نزل الی السماء عذاب لما نجا
الا عمر ومنها قال سراج اهل الجنة عمر ومنها قال ان الله
یتجلی للخلایق یوم القیمة عامة ویتجلی لک یا ابا بکر خاصة
وانه قال حدثنی جبرئیل ان الله لما خلق الارواح اختار
روح ابو بکر من بین الارواح ومنها قال امیر المؤمنین
من فضلنی علی ابی بکر وعمر جلدته حد المفتری ومنها ان اول
ما یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب وله شعاع کشعاع الشمس
ومنها قال ما انا الی السماء ما مررت بسماء الا وجدت
لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر زوجه ابنته ومنها
ومنها قال من سب ابا بکر وعمر قتل ومنها قال من سب
عثمان وعلیا جلد واثم المزخرفات ولعنة الله علی واضعها
ومکذبها ومنافقها جمیعا باب چهارم

در احوال الخیر مال حضرت امام حسن آنحضرت ابو القاسمت
وابو محمد مشهور است والقاب آنحضرت سید وسبط وامین وحجت وبر وتقی واثیر و
قایم وزیر وزکی ومجتبی در ابدا است نام مبارک آنحضرت حسن است هر نورات نوبر
هر نورات لغت جبلی شبر معرب شبر است ودر کتاب زبور بلغت ترکی العدا
ودر انجیل حسن ودر صحیفه اسلام رایده در کتاب نونا بنیان توموسس ونقش
نگین آنحضرت العزة لله بروایت دیگر الحمد لله ولادت با سعادت آنحضرت
در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان در روایت دیگر روز شنبه پانزدهم همین ماه
واقع شد بعد از هجرت بدو سال یا سه سال واحوال آنحضرت با آشنا و بیگانه
ظاهر است رحمت صبح سالک ساله بیکرده ودر اکثر سفرهای با پیاده ودر هم والله می کرده
دو مرتبه اموال واملاک خود را بعقارب وخواهش قسمت کرده ونصف را بخدا داده وباقی را
وعشایر خود داده و زبان پدر باکه بعلیت در آن است تا ملک را داده وتا می الکفا است و همیشه
قایم اللیل واکثر ایام صایم النهار بود ونمایه جود و سخا ای از کارهای مکور موجب کرامت
او باشد وآن چه در صفین از آن جهت با معاویه نمود و بر همه ظاهر است معلوم است که

قریب به هجده ارس را بدست مبارک خود بجهنم فرستاده در روز جمل شتر عایشه را
پی کرده و شکست بر لشکر طلحه و زبیر انداخت و از تواضع و فروتنی آن حضرت آنکه
در روزی رسید در مکانی جمعی از فقرا و درویشان که اکثر ایشان معلول و صاحب جذام
و برص بودند آن حضرت را تکلیف کردند که یابن رسول الله ما کرامت است چند آیم
خشک پاره‌ای جمع کرده‌ایم بر سبیل ضیافت با بیایید با ما موافقت کنید در خوردن
آن بلا تامل آن حضرت از اسب فرود آمد در کنار بساط ایشان نشست و در خوردن با ایشان
موافقت و همراهی کرد و بعد از فراغ ایشان را بضیافت طلبید و انواع طعامهای
لذیذ با ایشان خورانید و همه را خلعت داد و از درهم و دینار ایشان را غنی گردانید
و دیگر صفات و کمالیکه با حضرت امیر المومنین علی بالمیراث رسول خدا از جمیع
انبیا و علوم ... منصب ... همه بادی بود جلادت آن حضرت
شمه بود بعضی ... و گوینده ... بسیار و تواریخ ... اند که چون عمر ابن
الخطاب علیه اللعنه و العذاب در اکثر جنگ که لشکر می فرستاد
شکست می خورد در حرب یزدجرد و این شهریار به تسخیر اصفهان التماس نمود
که آن

که حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسن همراه لشکر سعد ابن ابی وقاص بسپاه لابود
روانه شده بود و از این جهت است که بعضی از علماء اصفهان از حقوق و الطاف معتقدند که آن
حضرت با ... شهرها تشریف آورده است و در حین مراجعت بقصبه آمده است و از قم به
اردستان و قریه کهنک از قرای آن ولایت تشریف آورده است و از آنجا بقصبه
ولایتی است از توابع اصفهان نزول اجلال فرموده و در اصفهان زمینی است در کنار
شهر قریب به ... و مشهور بلبنان ... که آن حضرت تشریف آورده و از آن
لبنان ... بآنحضرت ... رسول الله در اصفهان ... بسیار بلند
عوده که ... داخل شهر بود در اصفهان در مسجد جامع کبیر نماز گزارده و حمامی
متصل با آن مسجد بوده غسل فرموده و در قریه لبنان حوالی شهر مذکور مسجدی
بوده و در آنجا نماز گزارده و در قریه ... از اصفهان نماز گزارده و بعد از آن
اصفهان گویند که اول مسجدی که در اصفهان بنا کردند مسجد شعیای پیغمبر بود
و در حوالی بقعه امام زاده اسمعیل رضی الله عنه واقع شده است و ابو العباس معتضد
بنا کرده است و بعد از آن الب ارسلان ابو ... در آن مسجد نماز گزارده

بر کسی که در صحت نسبت این روایات متوجه است **احوالات** آن حضرت بعد از جهاد
... و ولایت ... خلافت تمکن کردند اهل کوفه تمام آنچه خواستند با او عداوت
کردند و اطاعت او نکردند و آنچه ایشان آن خاندان عصمت و امامت آزار بسیار نمودند
و اهل و عیال ... خانه و سرا ... در ... بر ... او ... با آنکه ... راضی
نشدند ... او را ... کشتند و ... مبارکش ... و ... بر ... مبارک ... نشد
و بعد از آن ... و ... هر ... اعوان ... انصار ...
کوفیان در سال چهل یکم ... با معاویه ... صلح کرد و ... سلطنت ...
و آمد بمدینه مشرفه و در آنجا ... ابو الفرج اصفهانی از حضرت صادق روایت کرده
که آنحضرت چهل و شش سال از مراحل زندگانی طی کرد **شهادت** آنحضرت در آخر
ماه صفر واقع شد و بعضی هفتم آن ماه گفته‌اند و بعضی در سنه هشتم در سال چهل و نهم
هجرت گفته‌اند و بعضی گویند عمر آن حضرت در سال پنجاهم هجرت و بعضی پنجاه یکم
گفته‌اند و **عدد** ازواج آن حضرت ... که ... و طلاق گفته بود و ... عیال
عرب دختران خود را برای شرف با آن حضرت تزویج میکردند و از کثرت ... سبب
این همه زن

این همه زن کرده بود و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه می فرمود ... حسن بسیار
زن بسیار طلاق میکوید ... **روایت دیگر** اولاد آنحضرت و کمال الدین ابن طلحه شافعی
از علما انساب ... که عدد اولاد آنحضرت پانزده ... فرزند حسن مثنی و عمر
و حسین و عبدالله و عبدالله و عبدالرحمن و عبدالله و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه
و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید و حسن ... رسیدند و باقی فرزندان آن اولاد ... و ...
یک دختر داشت ام الحسن و ... از علما انساب ... آنحضرت ... دختر داشت
و یک دختر و نامهای ایشان عبدالله و قاسم و حسن و زبیر و عمر و عبدالله و عبدالرحمن و احمد
و اسمعیل و حسین و ام الحسن و فاطمه و ... جده امام محمد باقر است و شیخ مفید
رحمه الله گفته است زید بن الحسن و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین مادر ایشان
ولدانی و عبدالرحمن مادرش ام ولد است و حسین بن حسن ملقب باثرم و برادرش
طلحه و خواهرش فاطمه مادر ایشان ام اسحق بنت طلحة بن عبیدالله تیمی است و ام عبدالله
و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران آنحضرت از مادرهای متفرقه اند و حافظ عبد
العزیز بن الاخضر الجنابذی میگوید که اولاد ذکور امام حسن ... و زید و محمد

و عمر و عبدالله و قاسم و ابوبکر و عبدالرحمن و حسین و محسن و عبدالله و طلحه و مشهور بجواد
و دختران بتمام ام الحسین و ام الخیر و ام عبدالله و سکینه و بعضی دیگر در زمان آن
که ذکر من مناقب و فضائل ایشان به جایی رسید **فاید** حضرت زوجه او جعده بنت اشعث
بن قیس کندی است لعنة الله علیها و الملعونه در مدینه مشهور باسما و بعضی گفته‌اند
بسا فطام مردان بن الحکم علیه اللعنة و العذاب الالیم بوده و آن حضرت را دو برادر
الله
للابوین بوده در بقیع نزد عم بزرگوار عباس رضی الله عنه قرار یافت سلام
الحسن المجتبی و ابیه علی المرتضی و امه فاطمة الزهراء و ا
خیه الحسین الشهید بکربلا **باب پنجم در احوال امام**
حضرت سید الشهدا ابی عبدالله الحسین آن حضرت ابو عبدالله
مشهور است و القاب آن حضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و سبط و نور
و سعید و شهید و مظلوم است و نام مبارک او حسین است بنام پسر هارون
و در توریت قاتل زاد است و در کتاب خور پیسا و ملغت عبری شبیر است
و سعرب آن شبیر است و در انجیل فرقلیطا و در کتاب سید الله الاعظم
و در کتاب

باب پنجم در احوال حضرت امام شهدا

و در کتاب وید را بهمه گنش و در کتاب زند بلک بحت و در کتاب انکلیون برقراز
و در کتاب انجیل مسعود و در کتاب زمزم از تصنیفات زردشت حبیب و در ایبهم
و در کتاب اقلیدس اشمی و در کتاب طرقم سعادت یار واسم قاتل آن حضرت در
تورات در سفر محمد نسبت با ولد و پیغمبر آخر الزمان چنانکه ذکر شد مصنی منه علیه
اللعنة شمر و شمر حرام زاده و شمر در زبان ملعون است و در روایتی دیگر بدبختی از
قریش که در بنی اسرائیل از حجت باو از زنا بهم رسیده باشد و نام او یزید است
در صحرا او را بکشد و لعنت کند و در کتاب زند و پازند رسم قاتل آن حضرت
شمر ملعون باشد و در کتاب لاینار ستارگت قاتل آن سلطان رحق تعالی رکنید
بنی اسرائیل را الله میان خلایق شرف داد و برهمه مردمان ایشان را بر گزید
در زمین مقدس جلیل و ناصره ایشان فساد در زمین کنند و پیغمبران را کشتند
و تهمت بعیسی از شوع ناصری و مادر او مریم کنند و ایشان را ذلیل گرداند و بر هر عزوجل مقدس را
بر ایشان حرام کرد و پیغمبر ایشان و عرب را از میان خلق برگزید و از میان عرب
قریش را برگزید و ایشان بدبختی از آل او بد خیال کردند در لعنت ایشان باد روی

داکردند و صحبت کردند باقر بن عبد خود راستند و بدبختی از ایشان را بل کشتند و تا روز
قیامت و در کتاب برزک نوشته خوار شوند و خواری ایشان بر طرف نشود
یک حسنه حسین فرزند شود و در کتب قوم از فرزندان و زمان بزرگ استکبار کشند
بزدان لباس خواری بر القوم پوشانند و هر که کنند بخواهد و ایشان را خلاصی
از دوزخ نخواهد بود و در جاماسب نامه نوشته است که چون بنی اسرائیل با یحیی پیغمبر
کردند محمد امت عربی البطحی با فرزندان او خواهند کرد و چنگ نحمیک کنند
دیگر را در این قوم بکمان نیاید مار از ایشان برارد و امان از ایشان قبول نکنند و کشته گان
دور ابدرزمین بر اندازان باشد **مؤلف گوید** کتب الانصر در انجام او مختار است
زیرا که در این کتب ایران معلوم میشود که از قوم بنی امیه آن شخص را البکماله ایشان
دور از رحیم در دل او باشد و چون کتب الانصر باشد در ظلمت و ستم از آن بگذرد
ولادت با سعادت آن حضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان بعضی روز سه شنبه گفته‌اند
هجرت قبیح حضرت صاحب الله ابوالقاسم بن علا ابحالی نوشته پنجشنبه پنجم ماه دا و تعشیه
و در آخر ماه ربیع الاول ثال سیم هجرت بیغیر گفته‌اند در این قول سهو است و بعضی گفته‌اند
آن که رسش

آن حضرت ان الله بالغ امره بوده و در روایتی دیگر الحمد لله و در روایت دیگر
علیه للقاء الله بوده است و در شش اتفاق دارند بفضیلت و
بزرگواری آن حضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت
و حیا و ادب و ورع و سخاوت و عدالت و شجاعت و علم و کمال و
استعداد در شجاعت آنچه در کربلا کرده در حالت تشنگی لشکر کفر را بیست
هزار و ششصد نفر او بروایت مسعودی هزار و نهصد و پنجاه نفر از ابرار البوار
رسانید **غیرت** آن حضرت بمرتبه بود که با هفتاد و دو نفر آنچه مشهور است
از انصار و موالیان که با بیست و هزار نفر سوار و پیاده کان از فاجران
اهل قبله جهاد کرد و بروایت دیگر با سی هزار نفر و بروایت احمد
ابن اعثم کوفی و ابو مخنف لوط ابن یحیی از دی جامع حکایت خروج مختار
بن ابی عبیده ثقفی رضی الله عنهما سی و پنج هزار سوار و پیاده بوده‌اند و از این قول توقع
بسیار میرود و با بسیار صحت نیز اما چنین گفته‌اند از آن حضرت از ایشان بن شهر بود
به دلیل دوستی انکاری کردن بدان ابا طالب نیم مرجانه زانیه بهای نامه رجعه رسیده نهایت

رسیده از شهر عدد اصحاب و اسامی حضرت سعادت آن آنحضرت بعضی از علما
زیاده از هفتاد نفر ذکر کرده اند اما مشهور آنست که پنجاه نفر از موالیان و بیست و دو نفر از مردان
عرب و دو کان و هشت نفر از غلامان بجهت سوای غلام حسین زیادی و علی پسرش
که هفتاد و چهار نفر باشند بیان اسامی حرب اول حر بود و بریر و عابس بن ابی شبیب
زهیر بن حسان اسدی و عروه غلام حر و عبدالله بن عمر کلبی و بریر بن خضیر همدانی
و وهب بن عبدالله کلبی و عمرو بن خالد ازدی و سعد بن حنظله تمیمی و عمر بن عبدالله
جمحی و بریح بن عبدالله هلالی و جون غلام ابوذر غفاری و عابس و حجاج بن مسروق مؤذن
امام و حارث بن سریع و مالک بن عبدالله و مسلم بن عوسجه و پسر او هلال
بن نافع بجلی و عبدالرحمن بن عبدالله یزنی و یحیی بن سلیم مازنی و عبدالرحمن بن عروه
غفاری و مالک بن انس کنعی و زیاد بن مهاجر کندی و هلال بن حجاج
و نافع بن هلال بن مالک و عمر بن مطاع جعفی و قیس بن عتبه و حبیب بن
مظاهر و هاشم بن عتبه بن ... شامی و معقل غلام ام زین العابدین و یزید بن زیاد
شعبی و زهیر بن قیس و ... بن عبدالله جعفی و جناده بن حارث و عمر بن جناده و قره
بن ابی اکسم

بن ابی قره غفاری و مجمع بن مقداد بن اسود کندی و عبدالله بن ابودجانه انصاری و قیس
بن ربیع و عمرو بن خالد صیداوی و سوید بن عمرو و عابس بن شبیب شاکری و ابو الشعثاء
بن سعد و عمرو بن قرظه و ابو ثمامه صیداوی و عقبه بن وهاب و مجمع بن انس و غیره و غلام
و عبدالله بن امام حسن و شوذب غلام عابس و عبدالله و عروه غفاری و زیاد بن شعثاء
و سیف بن حارث و ابو عمرو نهشلی **و اقارب** و برادران آنحضرت فضل بن علی و عبدالله
بن مسلم بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل
و محمد بن ابو سعید بن عقیل و عبدالله بن عقیل و محمد بن عبدالله بن جعفر طیار و عبدالله
بن جعفر طیار و عون بن جعفر الطیار و عبدالله بن امام حسن و ... بن ابی دجانه انصاری
و قاسم بن امام حسن ع و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و عثمان علی و جعفر بن علی و عباس
بن علی و علی اکبر بن امام حسین سلام الله علیهم اجمعین شهدا اهل بیت اولاد
مورخان خلاف است اکثر بیست و هشت نفر که تمام از اولاد و عقیل بن ابی طالب رضی الله عنهما
اما حضرت مسلم که در کوفه شهید شد و جعفر و عبدالله پسران عقیل و جعفر پسر محمد بن
عقیل و محمد پسر ابی سعید بن عقیل و بعضی عون و محمد پسران عقیل را ذکر کرده اند و نیز

افرزندان جعفر طیار اند محمد و عون و عبدالله پسران عبدالله بن جعفر طیار رضی الله
عنهما اند و نه نفر از فرزندان امیرالمؤمنین ع را نقل کرده اند حضرت سید الشهدا ع
و عباس و برادران او محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبدالله اصغر و ابوبکر خلافی کرده اند
و بجای او فضل گفته اند و چهار نفر از فرزندان امام حسن ع ابوبکر و قاسم و عبدالله
بشیر و بجای بشر عمر گفته اند و فرزندان امام حسین علیه السلام
آنچه مشهور است علی اکبر و عبدالله در کنار پدر شهید شد و مردم او را علی اصغر میگویند و بعضی
ابراهیم و محمد و حمزه و علی و ابوبکر و جعفر و عمر و زید نیز گفته اند و ابوالفرج اصفهانی در کتاب
مقاتل الطالبیین گفته است آنچه معلوم است شهادت ایشان فرد بود که از فرزندان
ابوطالب بیست و دو نفر بوده اند این شمار از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند
و هفده نفر از فرزندان بیت شهید در آن صحرا شهید شده اند و زیاده از این چه
متعدد است بر کسی که ... از فرزندان امام حسین علی و عبدالله مرکور است و از فرزندان
علی بن ابی طالب عبدالله و عباس و محمد و جعفر و عثمان و عون و محمد و از فرزندان امام
حسن ع ابوبکر و عبدالله و قاسم و از فرزندان عبدالله بن جعفر عون و محمد و از
فرزندان عقیل

فرزندان عقیل مسلم و جعفر و عبدالرحمن و از فرزندان مسلم عبدالله و محمد بن ابی سعید بن عقیل
و ایشان هجده نفر میشوند و شصت و چهار نفر دیگر از شهدا در آن زیارت بنام مذکور
و فرزندان مسلم دو در کوفه شهید او در آن زیارت مذکور است ابراهیم و محمد و حارث بن
عروه کوفی و در کنار فرات ایشان را شهید ساخته یکی شدند و احادیث آن بنظر میرسد
و ظاهرا اصلی بدان است باشد اما در کتب مخالفین هست و حکایت آن ما هی قاسم نیز
ظاهر نمیشود چون از بلا در روز حرب سال بیشتر و بالغ نبوده است و کارزار کرده و شهید
شد اما در طریق مخالفین حکایت آن را دیده است **حکایت** آن مظلوم در
کربلا بر بلا چند کلمه مختصار مینمایم که خبر اهل قبیله بعضی کوفیان و کافر
و شامیان لعنه الله علیهم در آن روز در آن صحرا محاصره کرده هزار و نهصد و پنجاه و چند نفر
بودند و همه دارای اسب و ... بود و جراحات بر ایشان از شمشیر زخم بود و دو زخم
بر کسی و ... بود و در جسم شمشیر بیشتر و همه زخم تیر بود و سنگ و چون کار را آنحضرت
تنگ کرد دید از آن کافران ده نفر عازم قتل آنحضرت شمر و محمد و اسحق و ...
اشعث و ... دیگر قیس و اسحق بوده اند و محمد و ... که در کربلا و ... زود
معصوم

بلقای آنحضرت بعذاب الیم مبتلا شده و یکی شبث بن ربعی و خولی بن یزید اصبحی و
سنان بن انس و ابو الحتوق حرمله بن کاهل اسدی و شمر ذی الجوشن و ابو الاشرس والی
خراسان و حکیم بن طفیل علیهم اللعنة والعذاب و الویل و ابو الحتوق ملعون تیر بقلب مبارک
آنحضرت زد و شبث ملعون تیر شعبه زهرآلود بر سینه آنحضرت زد و ابو ایوب غنوی
ملعون تیر بر حلقوم آنحضرت زد و زرعة بن شریک ملعون شمشیر بر دوش چپ آن
حضرت زد و حرمله بن کاهل اسدی شمشیر بر بازوی راست آن حضرت زد و سنان
ملعون نیزه بر سینه مبارک آنحضرت زد و او را بر زمین انداخت و شرحبیل بن ذی
الکلاع ملعون اسب بر بدن آنحضرت دوانید و ابن جوشب و غالب بن ابانی
و عبد الله بن ایاس سلمی و ابو الاشرس و عبد الرحمن بن جمیر ثقفی و عبد الله بن شداد و
جشمی و نابت بن مالک اشعری و بشیر بن سوط همدانی و عبد الله بن اسید جهنی
و یحیی بن کعب و جوده بن قیس احمسی و ... (?) بر بدن رکاب قشم (?)
لعنة الله علیهم با پیادگان آنحضرت را تیرباران کردند و یکصد و بیست و چهار زخم از تیر
بر بدن مبارک آنحضرت رسید و هم اسب بر بدن طاهر آنحضرت تاختند
لعنة الله

[illegible]

لعنة الله علیهم و علی امامهم و امیرهم چون آنحضرت را انداختند
سنان ملعون خواست که سرش از بدن جدا کند شمر حرامزاده آمد و آنچه کرد و سر برداشت (?) و سر مبارک آن
حضرت را برید اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه
السلام و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم
جمیعاً کافرانی اسباب آنحضرت را غارت کردند مالک بن
هیثم کندی ملعون کلاه امام را برداشت و عبد الله بن اسید جهنی شمشیر امام را برداشت
و برادر ملعونش غلاف شمشیر را و جمیل بن مالک محاربی زره امام را برداشت و
قراد بن مالک و عمرو بن خالد اسب امام را برداشتند و باهم منازعه کردند و بحیر بن
عمرو ملعون انگشتر آنحضرت را برداشت و عبد الرحمن بجلی شال امام را برداشت و عبد الله بن
قیس خولانی ملعون ردای آنحضرت را برداشت و عمر بن صبیح صیداوی انگشتر آن
حضرت را برداشت و زید بن رقاد و جعیل بن سلیم علیهما اللعنة موزه های امام را برداشتند
و قیس بن سعد ملعون لجام اسب امام را برداشت و قیس بن اشعث ملعون
رکاب اسب امام را برداشت ملاعینی را سنگ بر بدن مطهر آنحضرت می‌زد

اسحق بن حوایط بود و اخنس بن مرثد حکیم و عامر پسران طفیل و بکر بن عامر و بکر بن وایل
و عمر بن صبیح صیداوی و سالم بن خثیمه مقتدی (?) و نافع پسران مره عبدی و مازنی
بن لعیت قاتل علی اصغر و سعد بن حجر للاجار (?) و خولی بن ازرق و طعیمه بن
عدی و طلحه بن ارقم و اسید بن مالک و زید بن نهشلی و دریده مولای بشر
سعد علیه و علیهم اللعنة شهادت با سعادت آن حضرت در روز جمعه
عاشورا محرم سال شصت و یکم هجرت واقع شد و عمر شریف آنحضرت پنجاه و
هشت سال دار حضانت ... (?) در مجلس ه مبارک آنحضرت بود و چون
از قتلگاه برگشتند اهل غاضریه آمدند و در آن جسدهای مکرم و بدنهای مطهر را
که از آن حضرت دفن کرده خبر سید الشهدا در این مکان که الحال هست دفن کردند
و علی بن الحسین یعنی علی اکبر را در پایین پای آنحضرت دفن کردند و سایر شهدا
را در پایین پای او در یک موضع دفن کردند و جسد طاهر حسین ... (?)
حضرت امام زین العابدین آمده جسد مطهر آن حضرت را بلکه سایر شهدا
را دفن کردند و اهل غاضریه یکی شده ما همین رفتیم و لشکر را دفن کنیم قبرهای
ایشان را کنده

شهادت آنحضرت

ایشان را گفته سر سید الشهدا و سرهای شهیدان چند روز ... (?) سید الشهدا را برداشته
میکردند و سر مبارک آن حضرت مخالفت است که قبور (?) حضرت سید الساجدین باز آورد و
به بدن شریف ملحق ساخت و روایتی در شام دفن کردند و اسکان ... صحیح معروف است
به مشهد الرأس و بعضی گفته‌اند بقول یزید ملعون سر را در سر خانه به دروازه خود دفن کرده
من بعد عبد الله بن ابی عامر ... نقل کرده در شب ... (?)
سر حضرت سید الشهدا را برده و بقول بسیار روایت است که چون اهل بیت از شام رو بر گشتن و
آمدن بکربلا چهل روز در رفت و آمد بود و بقول ... ماه و بعضی گفته‌اند و دارد شاید
و در چهل روز زیارت باشد زیرا که رفتن اهل بیت از کوفه به شام و ماندن در شام
و ... منازل گذشتن زیاده از چهل روز میشود و باقی والله یعلم عدد
لشکر کفار بموافق ... مختلف بعضی از تواریخ صد و بیست هزار نفر نوشته‌اند
چون ... نوشته‌اند و متعارف هم ... که درجه ... این ضعیف دارد و ... (?)
بیان کردن اولی است عدد لشکر بتفاوت از کفار هشتاد هزار سوار و
چهل هزار پیاده که امیر ایشان شمر ملعون حرامزاده و ... و شبث و یزید بن رکاب (?)

از شعث و ابو للاکرش و ضحاک بن قیس بن فاکه بن فضل و اسد بن معز بن
عاص و سعید بن ارطاه و ثمامه نبان و سعاد و نان و کوثر بردار آن ابن ابی التحاس بن ثبت
هزار نوبر حسند و ایشان محلات ... و استادان اصناف بابان بود و
دیگر اربابان حرف مثل نجار و ... زغنل بند و خباز و بجز و گره صدابان
محلات کوفه از شاگردیه کند و ... و مسجدی ... و سوق اللیل و سوق
الساعه و نهر ... ابن اشعث بوصلی طباخ و شرق خباز و حلاج بن
زید صیرفی و بندیل بن درهم حزمی و ابن عجه و حنظله بن زبیر زهری و قیس بن حجم
وابو لخنس سردار مکاریان ... بودند و ... هزار نفر مردم با قبایل اعراب
بجز از جباله و ربیعه و سکون و حمیره و کنده و دراوم و مطعول و جسم و مذحج و ربیع
و خزاعه و بنط و کلب ... مداین و بصره هشت هزار کس بجز سرکرده ایشان زبیر بن
ارقم و اسعر بن مرکج و قمر بن قیس و علوان بن خوان و مطرو ابن ثابت و
بشر بن سعد و حماد بن حشان و نمیر بن فهد و ابن ابی الجوز و از مردم شام سی و
شش هزار کس بجز و سرکرده ایشان زمعر بن سواد و سوادان بن حرث و قیس بن
زعر و حجر بن

زعر و حجر بن طعیم و از خوارج ... هزار کس بودند و سرداران ایشان عثمان بن ثابت و حمل بن
نافع بن ازرق و حکم بن ابی عقبه زهری و زیاد بن خرنوس بجا و ده هزار کس از مردم
موصل و تکریت و ساباط بودند و ده هزار کس از کردان بودند و عمر سعد ولد الزنا امیر لشکر بود
یعنی سپه سالار و حصین بن نمیر ... بود و سردار ساقه لشکر ابو الحنوق بود و سردار مقدمه
لشکر ابو للاکرش بود و جعو بن حوبه جاسوس بود و ابو عنزی سرکرده پیلداران
بود و شمر ملعون نقیب لشکر بود و سرکرده چهار هزار سوار بود و قیس سرکرده هزار لشکر پیاده بود
در بند غلام عجم لخس سردار کافر پیادگان بود و اسحق بن اشعث ضابط عجم و عروه
بن قیس احمصی سردار ... هزار پیاده بود و ابن ابی جویره ملعون سردار چهار هزار سوار بود
و حکیم بن طفیل سردار چهار هزار سوار ... و عامر بن طفیل علیه اللعنه سردار ... هزار پیاده بود و
همدان بن مالک سردار ... هزار سوار بود و سنان ملعون لشکر نویس بود و ابو جنیق ...
دار دار الحرب بود و زیاد بن ... جاسوس بودند و خولی بن زید اصبحی علمدار بود
و حرمله بن کاهل اسدی علمدار پیادگان بود و منقذ بن مره عبدی و زید بن رفاد
قاضی لشکر بودند و حجر بن للاحجار و رافع بن مالک نگهبان آب فرات بودند

وابن حوشب ملعون سردار تیراندازان بود و عمر بن صبیح ... سردار سنگ اندازان
بود و محمد اشعث امیر للاء ... لشکر بود و حصین را در رکش سردار چهار هزار کس بود لعنة الله
علیهم من الاولین والاخرین الی یوم الدین عدد اولاد امجاد آن
حضرت شیخ مفید علیه الرحمه ... اولاد امام حسین و زنان او بدین ترتیب است
علی اکبر است آن ابو محمد است مادر او ... شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار است
از خسرو ملوک عجم و علی بن الحسین ... سید العابدین است و علی اصغر است شهید شد مادر آن
نیز شهربانو است و بعضی می گویند علی اصغر نام عبدالله است و مادر وی لیلی بنت ابی مره بن عروه
بن مسعود ثقفیه است و جعفر بن الحسین هم اولاد از و نماند و شهید شد و به تیر ... بن
بعیث ... و دیگر عبدالله ... می گویند مادر ایشان رباب بنت امرء القیس
بن علی کلبیه است و فاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحه بن عبدالله تیمیه است و محمد بن حسین
با مادرش شهید شد و آنکه از احادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبود بلکه در رفعه
کربلا نبود اما از تواریخ ... مذکور میشود در حوالی طهران کوهی است شمیران نام دارد
و شهربانو در آنجا مدفون است بعد از آن حضرت ... شهید کردند غیبت نموده آن
حضرت شهربانو

حضرت شهربانو بر اسب ذوالجناح سوار شد و بطی الارض بان ولایت آمد و در این کوه غایب شد
و می گویند زن که او حامله باشد در آن خانه که شهربانو است دخل نمی تواند شد
الحکایت سواری شهربانو بر ذوالجناح بطریق ... نیست و آنچه مضمون شهرت است
علی بن الحسین الاکبر سید العابدین علیه السلام و آنکه شهید شد علی اصغر است و حضرت
سید الساجدین علیه السلام در آن روز در کربلا بیست و دو ساله بود و در آن روز حضرت امام محمد باقر علیه السلام
چهار ساله بود و حضور کربلا حاضر بود و سلام الله الحسین و اصحابه و لعنة الله
علی قاتل الحسین و اعدائه ذکر وقایع بعد از شهادت آن
حضرت شعر ای شنیدی که ماجرای عجب طرفه تاریخ کربلا که از آن
روز با روز خضاب در لعنت بخویش و اکنده هدف تیر لعن کرده دو شمنها
به مصطفی کردند چون ان ... پناه باب شهادت پرواز نمود دور از ذرات آفتاب
کسوف کرد و باد سیاه شد باد و زیدن آغاز کرد که خلقی بسیاری
از هیبت آن با در رسیدند و بمردند و از آسمان از روز شنق بهم رسید و چهل روز
از آسمان خاک سرخ بارید با خون در بیت المقدس و حوالان آن تا یک سال

بر سنگ و کلوخی بر بریده شد در زیر آن خون تازه بود و ملائکه و جنیان و آسمانهای
هفت گانه و زمین بر آن حضرت گریستند و وحوش و سباع در بیابان ... نالیدند و از
جزایر ... شدند و طیور در هوا فغان کردند آسیاها از کار افتادند و از آن گرد و غبار او ماهیان
گریزان شدند و در روی دریا هر جا که رفتند دریا با تلاطم امواج در آمدند و ماهیان از
دریاها در ساحل فتادند و در کوهها ناله زدند و بر تزلزل و اضطراب در آمدند
و عرش عظیم الهی بلرزید و حاملان عرش و ملائکه روحانیان ملاء اعلی و کروبیان عالم
بالا و فرشتگان هفت افلاک و رضوان جنان و مالک نیران و جبرئیل امین و روح
القدس و کرام الکاتبین همه از این ماجرا گریستند و زبان بطلبیدن در آمد و تیغ زبان
دمت غضب که در قیام قائم آل محمد علیه السلام و ظهور آن حضرت موقوف که دیر
غیبت طی بال و فرشتگان به پرواز از بنی آدم ترسیدند در چنین کاری که عرصه ...
بگریکن در آمدند و ارکان اسلام در هم شکست و اهل کوفه و شام بجز او رسول او کافر
شدند و دریای غضب الهی بجوش آمد و جهنم بجوشید و نعره ... و از آن میان
گریزان شبر گنجینه زین جمال شنیع و شیطان ... از مرتبه لعنت که و نعیم غضب
اللهم ...

در مصدر خلافت نشسته و باعث قتل آن حضرت گردید در روز قیامت در روی چهره‌اش نشانی
گرفتار شده و خداوند جهان و منتقم قهار مختار بن ابی عبیده ثقفی رضوان الله علیه
را بر ایشان مسلط ساخت ... مالک ... را بر ایشان گماشت تا دمار از ایشان برآورد و بضرب تیغ قهر
هر یک از ایشان را بجزای عمل بد خود رسانید و قریب هشتاد و شش هزار کس را از اعوان و انصار
بنی امیه لعنهم الله را به دار البوار رسانید و حق تعالی شهرهای مروان و ... ایشان
ایشان را متعصم گردانید و ... از آن کارزار ... اموال ایشان حامله شدند و عیالان
در میان ایشان بهم رسانیدند و روزی که جهاد ... ماهی کشیده و محکم ... خود
و ایشان با یهود و نصاری و خوارج در ساختند و بسیاری از ایشان در ... مبتلا
های ناکهانی گرفتار شدند و خداوند عالم ... و جزام بر یزید پلید از ... عقرب در شکم
او بهم رسید ... و در اندک زمانی بعذاب الهی واصل شد و او را در
... شده ... زن یزید دختر عبدالله بن ابی عامر والی خراسان بود ... فرج
... یزید پلید ... علاج ... شده و عاقبت
محتاج و بطلب ... در بوزه ... و در ان ... نامرادی ...

که از گناه آن خلایق نفرت میکردند هر چند اطبا از جان ... شدند ... و زرد ... شد کار
کرد تا آنکه از اعضای او را از زندگی فارغ کرد شمر ... ذی الکلاع بدن او گرفتار شد و روز
بروز زرد گشته پوست سر او خشک و رگها و پای او نمایان شد و ...
او خشک شد ... در روغن او ... بحتری بن ربیعه ...
روزی ... آن ... او را کنده و از آن آزار به هاویه
رفت و مالک بن نسیم کندی لعنت ... مبتلا شد تا ...
حرام ... از دعای آن حضرت ... بلکه نان گندم ... خورد و از
جو ... سبب آزاری ... نیزه ... عاقبت ... هوای جهنم نزد
عمر فاروق ... دو هر ... آن حضرت ... گردیده و هر ...
ردای ... بدن آن حضرت ... با سنگ ... او ... و هر کس بدن آن
حضرت ... دیده ... کور شد و جمع کثیری ... آب ...
با آن حضرت ... آن حضرت
غارت کرد ... آتش ... در خانه ... آن ... عطرها
خون شد

خون شد و چند ... خانه ... آن حضرت ... شده بود و عاقبت آن خانه را
خراب که ... و هر کس عطرهای آن حضرت ... عبدالله بن
... لعنت ... هر کس ... بدن آن حضرت ... دیده
بود ... و بعضی ... گشته ... خود ... بر خر
... بن ... آن حضرت ... آن ملعون ... بن ... شد
و ... آب ... تا آنکه از ... آن حضرت
آب از آن مخالفان ... عبدالله ... آب نخواهی
چشید با آنکه تشنه ... آن حضرت ... خداوند ... تشنگی
... ملعون ... العطش ... تا آنکه شکم ...
و جهنم ... کعب ... چون ...
... بن ... عمرو بن ...
...
بجا ... عبدالله ... جابر بن یزید ... آن حضرت

در رسید دیوانه شد و از بام خانه در مزبله افتاد و مرد و عمرو بن ... از بام خانه افتاد و مرد
و حمل بن مالک محاربی ... سوراخ ... رسید و بمرد و طلحة بن زید بن رکاب
در چاه آب افتاد ... و حجاج بن ... کرم در بدن او افتاد و بمرد و ... بن ... جامه
آن حضرت را پوشیده بود ... بمرض ... مبتلا شد ... از کربلا بیرون ...
... آمد و بمرد و بحر بن عمرو جامه آن حضرت را پوشید ... غلطید و مرد
و اخنس ... عمر ... ملعون با صلاح ... هر کس ... شکم او افکنده کشته شد و
... در کربلا نیز ... آن حضرت ... از آن ... می گرفت ... بر سر آن
... مبتلا شد ... بر سر ما ... آتش شعله می کشید و ... از سر ...
در ... آتش ... بشکم ...
تا آنکه ... ملاقات ... از آن حضرت غارت کرده بود
زنش ... بدن ... در روی ... از ...
غارت کرده و چون ... آتش از آن شعله ... بیرون ...
کرد آتش از بارها ... مشتعل بود و ... آتش از آن بیرون آمد و جوان
... بسوزانید

خوشحال گردانید از چند دانه زر و اسود بن زید دارمی با آن حضرت گفت
از آسمان تیر شهاب بر دیدهای او آمد و کور شد و یعقوب بن سلیمان گوید
که در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی را ... شد و ما سخن امام حسین ع
میگفتیم و مجلس در آن صحرا بود که به بلا مبتلا شدند آن غریب گفت تمام قاتلان
امام را ... از آن جماعت بودم که ناگاه نور چراغ کم شد آن
ملعون دست دراز کرد که اصلاح چراغ کند آتش در دست او افتاد و حرارت
... بر ریش نحس او افتاد و بدن او در گرفت و خود را به آب فرات
انداخت آتش در زیر آب ... هر وقت ... سر می آورد آتش او را می گرفت
و آن بار سر فرو می برد تا بدین نوع از راه آب باتش رفت و ... نیز این
گفتگو را داشت ... بخت با این رفاقت نمود ... خواب ...
در خانه من آتش افتاد و سوخت با آنچه داشت و شخصی ... بر ما آمد و گفت
... مکافات ... از آسمان سنگی بر دهن او آمد و بجهنم واصل شد
و چون سرهای کافران را مختار بمدینه منوره نزد امام زین العابدین ع فرستاد

ناگاه ماری پیدا شد ... میکردید تا ... ابن زیاد علیه اللعنه را پیدا کرد
و در سوراخ بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون آمد و همیشه چنین میکرد و عبیدالله بن عروه
خثعمی را حق تعالی بعلت خوره مبتلا کرد که طبیب ... دهن او را باز کن ...
از فک او جدا شد و شریق بن ... عجمی از کربلا برگشت با کسی حرف نزد و چیزی
نخورد و ... خوابید و در روز سیوم بجهنم رفت و بحر بن ... دیوانه شد
در ... صحرا نهاد و در کنار ... خزیمه ... عمر بن صبیح صیداوی
... در بدن او جا گرفت ... چشمهای او ... بیرون ...
و در اندک روزی ... و سلاقه بن ... خوابیده ... از خواب بر
... گردن او فرو رفت و سوراخ کرد و ... رفت و بمرد و ...
... دیوانه شد ... عبدالله بن رباح قاضی ...
سوال کردم از علت کوری گفت من با نه نفر رفیق بودم در کربلا شبی خواب
دیدم که حضرت رسول ص در صحرائی نشسته است غمگین و محزون و ...
... مبارک ... و طشتی در پیش آن حضرت افکنده ...
و ... کشتگان

هر آنکسان که شان نزد او بردند و ملکی در بالای سر او ایستاده بود و شمشیری از آتش در دست
داشت و ده نه نفر رفیق مرا بقتل رسانید و آن شمشیر را بهر یک از آن نه نفر
... آتش در او می افتاد و می سوخت ... زنده می شد ... آن حالت را دیدم ...
در آمدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام مرا نگفت
... لعنت ای دشمن خدا هتک حرمت ... عترت مرا ...
و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیر نزدم و نیزه بکار نبردم و تیری
نینداختم حضرت فرمود راست گفتی ولکن در میان لشکر انها بودی و سیاهی لشکر
انها را زیاد کردی ... نزدیک ... طشتی ... حضرت ...
... حسین ...
چون بیدار شدم نابینا بودم ... ابن زیاد در مسجد ...
... بیرون آمد سنگی از آسمان ... و بجهنم رفت ... می گوید
... ابن زیاد ... داخل قصر الاماره شدم ... آتشی
در ... مشتعل شد مضطرب ...

گفت بیری ملعون آنکه گفت در روز عاشورا بر بالای شهدا در ... غلامی از آن ملعون خنده میکرد
و خوشحالی می نمود حق تعالی او را [illegible] رفت غلامی با زنجیر بعقب در بول [illegible]
فرو رفت او را که بیرون آورد غلامی دیگر در [illegible] در چاه افتاد و کور و [illegible] دست او را در سر چاه
در حالی که او سیاه بود و دستار که پیچیده بود [illegible] پای مرد میدیدم که نمی مرد
از سبب تو میدیدی رسیده که گفت [illegible] آن حضرت [illegible] بسیار ری
[illegible] از کربلا خواستم که بند ازیر جامه آن حضرت [illegible] قیمتی داشت دست
از [illegible] آن حضرت را [illegible] نگذاشتم و در همان شب در خواب دیدم رسول صلعم با حضرت
امام حسین علیه السلام را او آن حضرت شکوه میکرد که حضرت رسالت [illegible] آن حضرت دستهای او را بر
چنین [illegible] دستهای من قطع شده بود و روی سیاه بود و در روایت دیگر هر دو چشم
او نیز کور بود [illegible] که از استار که پیچیده بود [illegible] مردم که
نمی مرد [illegible] آمد از آسمان [illegible] رفت [illegible] کربلا در راه در قریب
بیست نفر [illegible] قصور کرد [illegible] خندید
و در دی گرفت [illegible] علاج [illegible] و بمرد [illegible] عنوان [illegible] در اکثر
[illegible]

روزی [illegible] اندرون [illegible] آمد و بمرد و بعضی [illegible] که اعتبار
بر زبان آورده بود [illegible] زنان [illegible] اندک [illegible]
گرفتار شدند بنوعیکه اکثر ایشان [illegible] بعضی در زندان ماندند [illegible]
در [illegible] کردند و هر که در کربلا شراب [illegible] بعلت اسهال و [illegible] مبتلا شد
و جگرش از حلق در آمد [illegible] مفلوج و بعضی [illegible]
[illegible] شده و اکثر [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] خورده بود [illegible]
[illegible] سوط [illegible] بیای [illegible]
و [illegible] ابن زیاد علیه اللعنه را در همان روز [illegible] کشت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ابن [illegible] از کربلا
خون از حلق [illegible] آب [illegible] تشنگی
[illegible] آب [illegible] آن حضرت
[illegible] از حلق در آمد [illegible]

[illegible] بر پای خود [illegible] کربلای اصلاح خیمه حصین بن نمیر [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] و بمرد و [illegible]
[illegible] و بمردند [illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible] لعنة الله علیهم من الاولین و الاخرین الی یوم
الدین بحق سید المرسلین باب ششم در احوال خیر
مآل حضرت سید الساجدین کنیت آن حضرت ابو محمد
مشهور است [illegible] ابو الحسن و بعضی گویند [illegible] کنیت [illegible]
[illegible] و القاب آن حضرت سید الساجدین و زکی و سجاد و عابد و ذو الثفنات و
زین العابدین است [illegible] وجه شهرت آن بزین العابدین آن
آن بود که شبی آن حضرت در محراب خود بتهجد مشغول بود و شیطان ملعون بصورت
اژدهایی

باب ششم در احوال [illegible]

اژدها
[illegible] از عبادتش [illegible] روان آمد و انگشت [illegible] پای [illegible]
گرفت الم تمام بآن حضرت [illegible] قطع نماز [illegible] چون آن
حضرت از نماز فارغ شد و دانست که شیطان [illegible] اخسأ یا ملعون
و شیطان را از پیش خود راند [illegible] مشغول گشت [illegible] آوازی شنید که گوینده میگوید انت
زین العابدین [illegible] سه مرتبه [illegible] شنید [illegible]
در روز قیامت منادی از جانب حق تعالی ندا میکند [illegible] زین العابدین [illegible]
مبارک [illegible] علی [illegible] و در روایت دیگر [illegible] خاشع [illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی [illegible] نقش نگین آن حضرت الحمد لله العلی بود
و در روایت دیگر امام محمد باقر [illegible] العزة لله بود و در روایت دیگر حضرت امام رضا [illegible]
و شقی قاتل الحسین بن علی و در روایت [illegible] فرزند آن حضرت حسبی الله
لکل غم بود و در روایت دیگر و ما توفیقی الا بالله و [illegible] آن حضرت امام

بود و مادرش شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار را آنحضرت شاهزاده چون عجم بود و در بعضی از
تواریخ مسطور است که شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است و این قول ضعیف است و در کتاب ...
هرمزیار حکیم میگوید که دولت عجم تمام شد بیزدجرد و دختر او در زمان ... که عربان در آمد
داد و در ایام ... رفع جهان ... در عهد ... پسر خود داد و دولت
مرده کار ساسانیان دوباره زنده شد و از فرزندان او بهرام خواهد بود و ظهور کند و دولت عجم باز گردد بجهت آنکه
در اوّل دنیا دولت با ساسانیان بود لیکن این بهرام ... و اسلام
خلایق باشد و دشمنان ... با او ... و لشکر او در همه جا گردند و همه مجوس با ... اتفاق
دارند اما حضرت مهدی از جانب مادر منتهی میشود بشهربانو **ولادت** باسعادت آن
حضرت در روز جمعه بقولی در روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الثانی و بعضی نهم ماه شعبان گفته اند
و بعضی در روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان در سال سی و هشتم هجرت و بعضی گفته اند
سی و ششم هجرت و شیخ شهید رحمه الله در پنجم ماه شعبان گفته اند پیش از شهادت امیر
المؤمنین بدو سال و بعضی گویند با امیر المؤمنین دو سال بود و با امام حسن ده سال
با پدرش بود امامت آن حضرت سی و پنج سال بود از دخترانش ... نماز صبح را ادا کرد
... الو

گرسنه بودند و معروف است که طعام نزد آنحضرت حاضر کردند و واقعه کربلا را بخاطر آورده بود و بسیار
گریسته شد که آب دیدهای آنحضرت طعام را با آب مخلوط میکرد و بعد یکی از لنیزکان که های آنحضرت
گفت فدای تو شوم یا ابن رسول الله میترسم که تو خود را هلاک کنی و کن ... حضرت فرمود
کما انّما اشکوا بثّی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون یعنی شکایت
نمیکنم درد و اندوه خود را مگر بخدا و من میدانم از خدا آنچه شما نمیدانید پس من هیچ وقت
بخاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من میگیرد و در یک ... کسان
بغیر از آنحضرت شش نفر دیگر بودند حضرت آدم از برای ترک اولی و فراق بهشت سیصد
سال گریست و بعضی دویست سال گفته اند و حضرت نوح از جفای امّت و تمرد ایشان
مدتهای مدید گریست و حضرت یوسف و یعقوب مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند
و حضرت یحیی از ترس جهنم همیشه میگریست و حضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوار و جفای
امّت چندان گریست که اهل مدینه از گریه او تنگ آمدند و آنحضرت سید الساجدین
چندین میگویند برای آنکه پیشانی مبارک آنحضرت و زانوهایش از کثرت سجده و عبادت
مثل کف پای شتر که پینه کرده بود ... پوست پیشانی مبارک را بسیار بلند میشد و پینه میکرد

و بمقراض میبریدند آنحضرت مشهور است بعد از حضرت با قوم او در اصل میدید
پشت مبارک او مثل کف پای شتر پینه کرده بود از بس که در شبها از گندم در زنبیل
جامه پیش کشیده بود و بخانه فقرای اهل مدینه میرسانید آنحضرت ... اکثر
مدینه ... ما محتاج ... از آن حضرت
در شبها میآورد و بعد از شهادت آنحضرت طعام از برای ایشان می آورد و
گفته اند آن حضرت بمرتبه بود که خادمی کاسه آتش گرمی بر آنحضرت ریخت او را در
معرض عتاب و مواخذه در نیاورد و آزاد ساخت و علوم الهی و میراث انبیا و منصب جلیل
القدر امامت باقی بود **علیه** و اولاد آنحضرت یازده فرزند داشت محمد مکنی بابو جعفر
و بعد ... العلوم للانبیاء و المرسلین صلوات الله علیهما مادر او ام عبد الله بنت حسن
بن علی بن ابیطالب علیهما السلام است و زید صاحب خروج و برادر او عمر مادر ایشان
ام ولد است اما احوال زید بدانکه اهل کوفه جمله منافق بودند و جوانان شیع
میکردند و با حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام آن ماجرا کردند و شنیده
بودند که ... بنی امیه ... هر چند خواستند که ... خروج کنند نتوانستند
...

در سی ... آخر تلبیس کردند و ... یک از شیعیان ... و گفتند که شما
میگفتید که امام ... و این ... ظالم را ... کردند و ما را از خلق را در ...
و این فرزند علی ... ایشان گیریم و اگر خروج نکنیم کافر باشیم و قومی از شیعه
... خوردند و غرض ایشان این بود که بقیه اهل بیت رسالت را از ... بر طرف کنند
جمله ... زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد و زید از اکابر آن ... دیگر
افقه و اورع و اشجع بود و همیشه در فکر انتقام حسین بود از دشمنان ... بکشد
و از این جهت بعضی از اولاد ... میدانستند ... خلافت حق امام محمد باقر است
روزی خبر آوردند هشام بن عبد الملک لعنة الله علیه را زید آید اعلم ان ... مجلس ...
گفت تا پهلوی هم بنشینند با خبر زید ببایند جای ... جون زید آمد ... و
هشام گفت ... هیچ چیز بهتر از تقوی نیست ... هشام گفت تو ... ای مستحق
خلافت ... و آن ... که مادر تو کنیز بود زید گفت اسمعیل ابن
خلیل ... مادرش کنیز بود و رتبه نبوت از مرتبه خلافت بزرگتر است و کسی که جدش
رسول الله و پدرش علی بن ابیطالب است کنیز بودن مادر او باعث نقصان نمیشود ...

در مجلس هشام حاضر شد و حکم کرد که زید در شهر او نباشد و دل آزرده از آنجا بیرون آمد و با خود گفت که
هر که از تیزی شمشیر بترسد ذلیل شود بعد از آن بکوفه رسید جمعی کثیری با او بیعت کردند و مدتی در حجاب
استتار بود ... زید علی بن حسین
گفت من اراد الجهاد فالیّ ومن اراد العلم فالی ابن اخی جعفر یعنی هر که
اراده قتال دارد نزد من بیاید و هر کس علم میخواهد از برادرزاده من جعفر بگیرد و زیدیه از
اینجا میگویند که امام باید با شمشیر خروج کند چون حضرت صادق بجا نشسته خروج نکرد
امام نیست و حضرت صادق فرمود رحم الله عمی زید لو ظفر لوفی یعنی رحمت
کند خدای بر عم من زید اگر بر دشمن ظفر می یافت حق را بحق دار میرسانید و بعضی بر
آنند که زید با آن حضرت بسیار الفت داشت و ابو خالد واسطی روایت کرده که آن حضرت
مبلغ هزار دینار بمن تسلیم نموده فرمود که ... برسانیدم ... سبب جدا شدن از زید
بوجوه مختلفه مذکور است صاحب ... گفته که شیعیان کوفه آن بود که خروج زید
باجازه حضرت امام جعفر صادق است و چون شنیدند که امام او را از خروج منع نموده
از بیعت زید رو گردان شدند رفضونا یعنی ترک کردند ما را ... و الله ... شدند و آنان

با ایشان

و آنان که با زید ماندند با قصان عهد را رفضه نام نهادند و بعضی گفته اند زید چون آن قوم با او بیعت کردند
روزی با او گفتند که تو را رفض کردیم یعنی ترک متابعت و متابعت تو نمودیم و زید گفت
بروید شما رافضه اید نام آن جماعت رافضه شد و نام شیعه او زیدیه در بعضی کتب مذکور است
که سائلی از او پرسید در حق ابابکر و عمر چه گویی او در جواب سائل ساکت شد و چون در وقت جنگ
تیری بر پیشانی او نشست گفت این سائل عن ابی بکر و عمر هما اقامانی هذا
المقام یعنی چه شد آنکه حال ابوبکر و عمر از من پرسید آن هر دو مرا باینجا و باین مقام رسانیدند
و اهل سنت کلام زید را چنین فهمیده اند یعنی کجا شد آنکه پرسید تا بداند چون ابابکر
و عمر را حرمت نکردم کار من باینجا رسید و شیعه ترک من کردند و رفض من نمودند و شیعه میگویند
کلام زید بیان آن است که معنی اول است روایت دیگر آنکه حضرت صادق مکرر با زید گفته بود
که مبادا خروج کنی که میدانم کاری نمی سازی و تو را بکشند و بدانکه کوفه بردار میکنند و
کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تمام نمیشود و از ما نیست الا آنکه قائم ما پیدا شود
و از اولاد عباس است رایات اصفر یعنی زرد و آن رایت با منصور دوانقی نموده و در حین
خروج محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن در زمان زید را ... شد و او را

داد و را برای ... شد پس هر کس از آن ... سوار و پیاده با وی سوگند خوردند
و چون زید خروج کرد با آن لشکر بدر مسجد جامع کوفه رسید جز ... اندکی ...
مگر قلیلی یکی از آن جمع ... گرد او برسیدند ... گفتند امام جعفر صادق
امام است و او اذن ندادند ... قوم ... باقوم رفضتمونی
... در باب ابابکر و عمر ... یکی ... گفت ... علی
در سقیفه بنی ساعده ... عمر و ابوبکر را خلیفه ...
... بعد زید در اول صفر سنه اثنا و عشرین و مائه خروج کرد و بعضی
از اهل تاریخ ... رسید ... در غایت کثرت بود ...
با شصت هفت نفر شربت شهادت چشیده ... فرش ...
یعنی بسیار از قریش خبر یافتند ... هشام
... و خبر ... در دار ...
از روی عنکبوت ... تار ...
... حضرت صادق ... مصلوب بود ...

اللهم

آنجناب چهار سال مصلوب بود در کناسه کوفه و عاقبت او را سوختند و خاکستر او را
بباد دادند و بعد از او یحیی بن زید رضی الله عنهما در ایام حکومت ولید بن یزید علیه اللعنه
بجانب خراسان رفت با هفتصد نفر خروج کرد و شربت شهادت را فراز شد و او نیز
بحلیه علم و فضل و شجاعت اتصاف داشت و بعد از یحیی محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن
امام حسن را بامامت برداشتند و ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند و بعد از ایشان
امامت بمحمد نام که طالقان بود رسید و در ایام معتصم عباسی اسیر گشته در حبس وفات
یافت و بعد از ایشان کسی از زیدیه خروج نکرد و الا در یمن و گیلان ... بلکه زیدیه اند و
اصحاب ایشان اکثر در فروع بعضی شافعی و بعضی حنفی اند و زیدیه امامت را مخصوص فرزندان
فاطمه صلوات الله علیها میدانند بشرط آنکه آن فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج
بسیف کند خواه از اولاد امام حسن و خواه از اولاد امام حسین علیهم السلام باشند
و بعضی از ایشان خلفاء ثلثه را خلیفه میدانند و بعضی عثمان را طرح میکنند و ایشان
چند فرقه اند و ایشان ... نیز خوانند و ابو الجارود زیاد بن منذر رئیس ایشان است
و از اصحاب حضرت باقر علیه السلام روایت حدیث است و در زمان حضرت ...

واحادیث می‌شنید و مردم کثیر در گرد او شدند و احوال او بسیار است و آخر مرید شد و کور
هم بود و حضرت باقر او را سرحوب خواندی و سرحوب نام شیطانی است و مسکن او در
دریاست و او را کجارود و اصحابش میگویند رسول خدا به نص خلافت علی و بعلی به صفت
بی‌تسمیه او نص خفی کرد یعنی بعد از رسول علی امام بود کافر شدند خلق و دیگری را نصب
کردند و قومی از ایشان گویند رسول خدا چنانکه بر علی نص کرد بامام حسن و بامام حسین علیهما السلام
نیز نص کرد و فضیلت ایشان بر دیگران و ابو الجارود علی گوید هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که
علم برادر حسنین بازگرفت علم رسول بود و قومی از ایشان گویند که علم مشترک است میان ایشان
و میان عوام شاید و میان عوام قومی باشند که علم ایشان از اولاد حسنین علیهما السلام باشند
و گویند امامت به نص الله علی الحسن بر رسید و از وی بنص بامام حسین و هر که از اولاد
ایشان بالسیف خروج کرد امامت وی خلفاء ثلثه را لعنت میکنند جریریه از زیدیه ایشان از
سلیمان جریر گویند که ایشان اعتقاد دارند که امامت شوری بود و هر کس از اسلمان اختیار
کنند مفضول بر فاضل درست است و ابوبکر و عمر بامامت مخطی بودند خطائیکه موجب
کفر بود و گویند عثمان کافر شد به بدعتهای خود که در دین نهاد و همین جارود و به سخن ایشان
بکنند و در حول

میکنند و حسبلی از ایشان تولا می‌کنند و در اصول معتزله اند و در فروع شافعی ابتریه از زیدیه
اند و ایشان را صالحیه نیز نسبت کنند و از اتباع کثیر النوا اند گویند علی بهتر از رسول خدا افضل
ترین خلق بود و امامت حق وی بود اما چون او ترک امامت کرد و ترضی بر شیخین کرد امامت
در ایشان شد و صحابه مخطی بودند که او را ترک کرده‌اند و تولاء شیخین فرمودند و عثمان را ترک نمایند
اما بدیشان تمسک کنند و گویند اموات ایشان رجعت خواهند نمود و در اصول معتزله اند و در
فروع با تو اصحاب مشغول اند و نزد ایشان قیاس و استحسان و دلیل عقلی باشد و اشتغالهم
جمیع ائمه تا قائم علیهم السلام را نامبرده‌اند و گویند هر که زید را امام نداند کافر است و جهاد را
واجب نبینند و عصمت را در امامت شرط ندانند و امامت فاسق و فاجر را درست دانند
و تهاون در دین کنند و دیگر از فرزندان امام زین العابدین عبد الله است متولی صدقات رسول خدا بود و او گوید
دیگر فاضل محدث صاحب تقوی و ورع بود و دیگری عمر که نام برده شد متولی صدقات امیر
المؤمنین بود و با سخاوت و ورع بود و علم ایشان بسیار بود و از سخنان اوست که المفرط
فی حبنا کالمفرط فی بغضنا که مردمان را باید حق جویند و قرابت ما را از رسول الله
رعایت نمایند و مرتبه و منصبیکه ما راست ازبرای ما اثبات نکنند حق تعالی

مارا بکناه مایکیرد و به تفضل و رحمت مارا نوازد و حسین بن علی مرد خدا ترس و
گوشه گیر و متقی و پرهیزکار و مستجاب الدعوة بود و صاحب کشف از او روایت کرده اند که گفت
ابراهیم بن مخزوم که والی مدینه کرده بودند او هر جمعه مردم را در مسجد رسول خدا
جمع میکرد و بر منبر میرفت و امیر المؤمنین را از هر چه ناخوش لایق بود از سب و شتم بار
کرد روزی در اثنا انکه بشغل خود مشغول بودم من بمنبر رسول خدا رسیدم بخواب
نالیدم از انکه تاب شنیدن انچه آن ملعون میگفت نداشتم دیدم که منبر رسول
خدا شکافته شد و مرد سفید پوشی نورانی را دیدم که گفت یا ابا عبد الله می شنوی این سگ
چه میگوید گفتم بلی میشنوم دل از او در رنج گفت چشم بکشا و قدرت خدا را ببین
چون نگاه کردم دیدم که ابراهیم از منبر جدا شده و بلند شد و چنان نقش بر زمین
زد که فریاد از نهاد جهنم بر آمد بایست از سالها برابر شد و من شکر الهی را بجا
آوردم و دیگر به زیارت رفتم و حسن بن علی مرد فاضل جلیل القدر بود و در کتاب نصوص
از وی بسند صحیح نقل شده که گفت در حضور من مردی از برادرم پرسید عدد ائمه
را و بیان چند است که فرمود از ده دست حضرت مبارک برداشت امام محمد باقر نهاد
و گفت سبعه

و دلیل سبعة

و گفت سبعة من صلب هذا یعنی هفت نفر از پشت این باید خواهد آمد
و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان ام ولد است و فاطمه و علیه و ام کلثوم
مادر ایشان نیز ام ولد است وفات آنحضرت در مدینه در ماه محرم سال نود و چهار هجری
واقع شد و شیخ طوسی بیست و پنجم محرم سال مذکور گفته است و بعضی سال نود و پنج گفته اند و در اینکه
کلینی است و کفعمی بیست و دوم محرم در سال مذکور گفته است در بلاد البقاع حلت شده بود زهر
ولید بن عبد الملک علیهما اللعنة و ابن شهرآشوب و در شرح نهج هلال بن ابی شیبه نوزده
سال نوح گفته است و ابن بابویه و جمعی دیگر با او اتفاق و دارند و بعضی هشام بن عبد الملک
لعنة الله علیهما را گفته اند و عمر شریفش پنجاه و هفت و هشت و نه گفته اند و مرقد
منور لا الا نوار وی در قبرستان بقیع در نزد عم بزرگوارش عباس بن عبد المطلب
است ازین باب هفتم در احوال خیر مال حضرت
باقر علیه السلام کنیت آنحضرت ابو جعفر است و القاب او باقر و هادی
و نام مبارک او محمد است و صحیحه آنست که نام اوست در روایت دیگر قانت لله
و شاکر لله و صابر و نیز آمد الغنور و الکیان و لکن باقر که فارسی مجرد کتاب زند

از بوده آن بود و انجیل از اسرار در دو دفعه کتاب بغداد از بیان بعد از کتاب الکلینی وارث
و در کتاب کشف الغمه از علامه و در کتاب ... و در کتاب ... و در کتاب ... و در کتب ... گل
نور الابصار و کتاب ... العالم ... کتاب ... فضل ... روی ... کرده‌اند
کون ... معتدل ... سیاه ... و ... در ... گندم‌گون ... علامان
می‌انداخت و راه می‌رفت و تا ... گفته بود ... با پسر جابر جعفی و معاصر ... ثانی
امیه عمر بن عبد العزیز بود و دو ولد بودند زید و ابراهیم بودند و نقش نگین آن حضرت
به روایتی بیشتر عمری لا تذل ... فرد او و به روایتی دیگر العزة لله جمیعا
بود و ثعلبی در تفسیر ... عظیم ... ابن عائشه نقش نگین آن حضرت را در تفسیر خود گفته است
ظنی بالله حسن وبالنبی المؤتمن وبالوصی ذی المنن
وبالحسین والحسن و در کتب عیون ... جوشن و زنگ مذکور است خلیفه
پنجم از فرزندان ... دریای علم است و علمهای نهان پیغمبران و احوال ... گذشته
کان آسمانی و حوادث آینده ... از خدا باو ... و صحیح و ما را ... گرده
در هر گاه زمان او را دریابید سلام ما را باو برسانید و بگوئید ... را باو برسان در یابی
جابر علا

کردن ... ست

حیات علم را اظهار کند شده آینده بنوده‌اند و اینکه خواهند مشکلات از و پرسیده در
همان کتب علما شده کتابی از زبان دریافته و رهبانان شام بکار ... از امام پنجم
مشکلات ... نافع بن ... عبد الله ... بن نافع ... مسائل از و پرسیده مشکلات
مسائل تورات و انجیل و صحف همه را جواب شافی شنیده ... الصف ... انبیا را کسی
نمیدانند بغیر پیغمبران و اوصیای ایشان ... تسبیح و ... حیات ولادت
با سعادت آن حضرت در جمعه یا پنجشنبه پنجم ماه مبارک رجب به قول بعضی در سوم ماه صفر
سنه ... هجرت در مدینه مشرفه واقع شده و آن حضرت از اول علوی بود از دو علوی ... سید
و متفق علیه خاصه و عامه است که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه از آخرین صحابه که بعد
آن حضرت رسالت ... سلام ... حضرت رسالت ... باو رسانیده و ... اینکه
اتفاق دارند که حضرت رسالت ... با جابر ... محمد ... سلام مرا باو
برسان ... بزرگوارش ... جلیل ... و مادرش فاطمه ... بنت عبد الله بنت
امام حسن و معجزات و خوارق عادات او بسیار است ... از علوم و کمالات ... امیر المؤمنین
و ... بزرگوارش ... بود ... همه ... حلیل ... امامت و علما

کهرن

نواصب و کوس ... پرستان و فرق مسلمانان و سایر ملل و نحل ... تصدیق بزرگواری
او نموده‌اند و اگر کتب مخالفین فضیلت و بزرگواری او نوشته‌اند هنوز در میان
عدد اولاد آن حضرت ... پسر داشت ... جعفر و عبد الله و ابراهیم ... ام سلمه
و ثعلبی در تفسیر خود ... عدد اولاد ... ابو عبد الله جعفر و عبد الله
مادر ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبید الله مادر ایشان
ام حکیم بنت اسید بن مغیره ثقفیه ... علی و زینب و ام سلمه مادر ایشان ام
ولد بود وفات آن حضرت و سبب آن در احادیث معتبره مذکور است که زید
بن حسن بن علی بن ابی طالب با اوقاف و میراث رسول الله نزاع و مجادله کرد
و ... فرزند حسن اولی است و بزرگتر است از امام حسین و زید ... آن حضرت
کرد و ... شنید و جواب ... آن حضرت ... همراه ...
همراه آن حضرت ... قاضی برد برای دعوای میراث و اوقاف ... از آنکه
زید داوری بسیار با آن حضرت کرد و جواب شنید از قاضی ...
نزد هشام بن عبد الملک مروان دروغ بسیار و تهمت چند بر آن حضرت
نمود و گفته

عدد اولاد آن حضرت

اولاد

زد و ... بسیار کرد ... آن ملعون ... قصد قتل آن حضرت کرد ... اسباب میراث
حضرت رسالت ... و قربی ... فرستاد ... مدینه ... تا آن حضرت ... میراث
حضرت رسالت ... از و ... والی ... برای آن حضرت فرستاد و اسباب ...
بمیراث رسول خدا را تعیین نموده ... والی ... فرستاد ... دید
شیر ... رسول خدا ...
... فرستاد ...
... زید ... زهر ...
برای آن حضرت فرستاد و آن حضرت ... زهر ... سبب ...
از جهان ... زید ...
و ... وفات ... آن حضرت در ... شنبه هفتم ماه
ذی الحجه ... سال صد و چهار ... هجری ... عمر شریف ... پنجاه و هفت سال بود ... بقیع
نزد ... بزرگوارش ... در بقعه عباس ... مدفون است ...
... آن حضرت ...

عمر شریف آن حضرت

دفن کردند باب هشتم در احوال خیر مآل حضرت امام الجن
والناس جعفر ابن محمد الصادق آنحضرت میانه بالا و افروخته
رو و سفید رنگ و [illegible] و موهای او سفید و مجعد بود و رخسار مبارک
او نشانی سیاه بود و [illegible] مفضل بن عمر از آنحضرت ابی عبد الله القاب مبارک
و فاضل و طاهر و نام مبارک آنحضرت جعفر و کنیت [illegible] و صادق
و در کتاب [illegible] و در کتاب الکافی و العیون صدوق و در کتاب [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible] و در کتاب های اهل سنت [illegible] صادق و در کتاب [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] تورات [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible] نقش نگین آنحضرت بروایت
جناب [illegible] الله ولیی و عصمتی من خلقه بود و بروایت دیگر الله
خالق کل شیء بود و بروایت دیگر انت ثقتی فقنی شر خلقک بود و بروایت
دیگر ما شاء الله لا قوة الا بالله و بروایت دیگر الله عونی و عصمتی
من الناس بود و بروایت دیگر رب عصمنی من خلقه [illegible]
از عباسیان

از عباسیان ابو جعفر منصور دوانیقی بود و [illegible] صاحب فصول مهمه که از اکابر
مخالفان است گفته تکاد تفوت عند الحاسب وتحير في انواعها
فهو البقط والكاتب یعنی خواننده و نویسنده از عهده تذکار و تعداد
آن برنمی آید و در بسیاری از آن حیرت می شوند ولادت با سعادت آنحضرت
موافق مشهور در روز جمعه و بعضی گفته اند دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد
و سه سال از هجرت گذشته بود و در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی هشتاد دوم
و هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه رجب پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر است
و مادرش ام فروه دختر قاسم فقیه پسر محمد نجیب بن ابی بکر است و مذهب
شیعه جعفریه منسوب بآن حضرت است و اختلاف مذاهب [illegible]
چهار مذهب اهل سنت [illegible] در زمان آنحضرت [illegible]
جد او [illegible] در ایام [illegible] منصور دوانیقی علیه اللعنة خلیفه دوم
عباسیان و نعمان بن ثابت بن زوطای کابلی که از [illegible] بود و ملقب بود
بابو حنیفه که سنیان او را امام اعظم می خوانند از تلامذه آنحضرت بود و [illegible]

ابن ابی

و [illegible] آنحضرت را داشت و بهر جا [illegible] ببغداد [illegible] منصور او را [illegible]
و [illegible] آن [illegible] بعد از آن حضرت [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] خلق بسیار را گمراه کرد [illegible]
و مذاهب اهل سنت [illegible] اصول و فروع [illegible] ابو حنیفه
[illegible] نصرت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] عبد الله
بن الحسن [illegible] منصور [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible] منصور [illegible] بنی امیه و بنی عباس [illegible]
[illegible]
ایشان فاسق [illegible] امامت [illegible]
[illegible]
اعتبار [illegible] تمثیل [illegible]
[illegible] در تفسیر آیه کریمه لا ینال عهدی الظالمین [illegible]
صلاحیت [illegible]

صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد که اگر کسی قاضی باشد
فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش مردود است و اطاعت او واجب
نیست [illegible] و در این [illegible] منقول است [illegible]
هر که ظالم را امام [illegible] و چگونه جایز است ظالم را امام کند و حال آنکه امام [illegible]
ظلم [illegible] مثل [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] بیضاوی در تفسیر [illegible]
[illegible] ظالم باشد صلاحیت نبوت و امامت [illegible] و این آیه دلالت [illegible]
[illegible] معصوم باشند [illegible] امامان نیز [illegible] معصوم
[illegible] امامت [illegible] نبوت [illegible] امامت [illegible]
[illegible] زمخشری و بیضاوی [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] فاسق
صلاحیت امامت [illegible]
ضلالت [illegible] ظلمها [illegible]

نکردند چه بد عهدها که در دین نکردند و خلایق بکفر و ضلالت افکندند و هنوز از آن باقی است تشنیع
خلافت و امامت نشستند و کسی که حسب و نسب او چنین باشد معلوم است چه کرده
در کوزه همان برون تراود که در اوست عمر علیه اللعنة والعذاب علیه ما علیه
هشام بن سائب و ... از یحیی بن محبوب از ابن رئاب از حضرت صادق و محمد بن
شهرآشوب مازندرانی از چندین طرق از خاص و عام روایت کرده‌اند که در نسب عمر ملعون
که عبدالمطلب کنیزی داشت حبشی صهاک نام که بعضی از شتران او را بصحرا برده می‌چرانید
روزی نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب
در چراگاه باو رسید با او نزدیکی کرد و حبشیه حامله بجهت ماند و در همان صحرا پسری
از و متولد شد و او را خطاب نام نهاد و در صحرا او را بخواری بحد رشد رسید روزی
خطاب بحسب اتفاق نظرش بر سرین مادر افتاد و دل از دست داد و عاقبت الامر خود را
بر آن کرد و کام اندوخت و نهانی صهاک از فرزند خود بار گرفت و بعد از نه ماه دختری آورد
از ترس موالیان دختر را در خرقه پیچیده در بستانی انداخت اتفاقاً هشام بن مغیرة بن
الولید بالکذر بر آنجا افتاد گریه طفلی را شنیده رحم نموده طفل را بخانه خود برده
و نام او را حنتمه

و دختر را حنتمه نام کرد و چون بزرگ شد بسیار نیکو بود و حنتمه شهرت داشت و بحد نکاح و جماع
رسید و خطاب او را دیده عاشق شد و او را از هشام بنکاح طلبید و در شب و روز
شهوترانی خلیفه ثانی در صرف اوقات روزگار از گوشه و کنار هم ... و امام تابعان صبیان
در بطاع اهل هند و روم و ترکستان بوجود آمد پس خطاب پدر و جد و خال فاروق است
و حنتمه مادر و خواهر و مادر و عمه آن ولد الحال است و ابن حجاج نیز که یکی از شعرای فحول است
در این باب فرموده
من جده خاله ووالده وامه
اخته وعمته اجدر ان یبغض الوصی وان
ینکر یوم الغدیر بیعته
و عبدالمطلب چون بر این مقدمات وقوف
یافت شیخ خطاب را گرفته جوالی بر وی کشید میان بر چشم ... و داغ کرد و
صهاک را از مکه اخراج کرد و در طایف مرد و بیچاره علی که شیخ پشتش را از صبیان عذاری
خود ... برده بتهمت ... بر ... خود بسته ... صهاک ... حرب ... الدار این
اسباب این تقدیر گشت چند کنیز فی سبیل الله بر سبیلی بستند و حلال کردند که هر کس خواهد با
ایشان جماع کند و اولاد ایشان را اسقر و شنند صهاک از جمله کنیزی بود که عبدالمطلب

تسبیل کرد
چرا این شخص دروغ است اگر بیان واقع است هم باید شرع
شرع اباحت چنین کنیزی واقع نشد و جناب عبدالمطلب که خلیفه قیاس تصرف نکرده که خلاف
حکم خدا کند و چنین کنیزی را رها کند که هر کس خواهد با او جماع کند و محکم گیری کند و این
تشبیهی یاوه است زیرا کلام خود را سوار کرد و چو از او ... را بمولای خود ثابت کرد
تمام چند کلمه از فتوی ابوحنیفه را بیان نماید اول آنکه با مادر و خواهر و دختر جماع مباح نکرده
هرکاه جایی از حریر ... بجای ... الکشش و شویان ... از آن بر
داشته و مغصوب را مباح گفته ... را جایز نمیدانند هرگاه از جایی بجا آکشته
باشد و سبیل شخص گندمی دارد ... ثابت ... گر شد و با جامه ...
درنگ کرد و القاب الطف ... جمیله ... و خیر را از خدا او در صابی
او میدانند و ... ابوحنیفه ... بهلول در ... او را ...
گویند روزی ابوحنیفه گفت که از امام جعفر صادق سه چیز را اعتقاد ندارم
من قول او کار کردم اول آنکه میگوید خیر از جانب خداست و شر از افعال
بنده و من میگویم بنده را اختیاری نیست و شر از جانب خداست دوم آنکه میگوید
شیطان را در دوز

شیطان در روز قیامت در دوزخ در آتش است و من میگویم آتش او را نمیسوزاند
چرا که جنس از جنس متاذی نمیشود و او خود مخلوق از آتش است سیم آنکه میگوید خدا را نمیتوان
دید نه در دنیا و نه در آخرت و من میگویم کسی که موجود است البته دیده شود چون شنوا و بینا اگر در
دنیا نبیند در آخرت ببیند بهلول حاضر بود این را شنیده کلوخی برداشته و بر پیشانی ابوحنیفه
زد و کله‌اش شکست و خون جاری شد و ابوحنیفه شکوه او را نزد خلیفه کرد
پس خلیفه بهلول را احضار کرده گفت چرا سنگ را بر ابوحنیفه زدی گفت من نزدم خدا زد
این گیدی باز گفت تو زدی بهلول گفت ای ملعون میگوئی شر از جانب خداست و بنده را
اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی جنس از جنس متاذی نمیشود پس تو از خاک و این
کلوخ هم از خاک ترا هم متاذی نشده دیگر میگوئی خدا را نمیتوان دید پس درد موجود است
پس این دردی که در سر تو موجود است بنما و میگوئی هر که موجود است
هر گاه درد را نتوان دید خدا را نتوان دید دیگر گفت ... ابوحنیفه ... جایز است
و بسم الله در نماز گفتن حرام است ... قلماق ... اگر ... آن ...
از ... ایشان ... دیگر گفته ... جایز است ... بلکه

در نماز جایز است و این مطلب بود و انست که در نماز کس نخوانند و دیگر گفته بنگ و بوزه
حلال است و اینها را همه سنند و است که ایشان فرا گرفته و دیگر گفته بجای حمد سوره
در نماز نیز رکعت سنیری توان گفت و بعد از انکه در نماز ما سازی نماز باطل نمیشود
دیگر گفته ازین مسیحیان است و او اختراع کرده و دیگر گفته ذکر زنی را بکشد در بغل او
نوالی و بعد از ان کسفری [illegible] فرا [illegible] ثانی از زن [illegible] نیز بدهم
رسانیده باید همه زندان تواند ملک تعالی است [illegible] نور [illegible] شکم او ریخته
و اد [illegible] و این ملل ملحدان [illegible] بیان است تعلیم او نموده و گفته هر که دلوی و عصیانی
دادی و پیاده تواند رفتن و حج [illegible] و این مذهب قلندران است [illegible] کوچک ابدال
ایشان بوده و بکر علم خدا تعالی را [illegible] علی [illegible] اند و او را فادر بالذات [illegible] اند
این آئین فلاسفه یونانیان است و دیگر گفته زن از مرد حجاب نکنند و این بلای زرتشت
و گبران است و این قسم بسیار است شافعی گفته شراب بخارات آتش [illegible] حلال
میشود و این مذهب طبیبان است و گفته یزید ملعون [illegible] و این اعتقاد ناصبیان است و گفته
جبن [illegible] زمین بر گرد [illegible] استحاله است و این مذهب [illegible]

و دیگر گفته

و دیگر گفته وطی غلام زرخرید حلال است زیرا که بمنزله ملک میشوند و این مذهب لوطیان است
و جایز دانسته اند اگر کسی دختری از زنا داشته باشد بخواهر و حلال دانسته [illegible]
دین و محارم نخواهد بود و وطی ایشان را حلال دانسته که ایشان از آن کس نیستند و یا دختر زنا
بمنزله ملک میشوند و این مذهب زنادقه مجوسان است و مالکی گفته [illegible] را با
روبه و سوسمار همه حلال است و [illegible] بنگ [illegible] چشم از هم باز نکرده باشد حلال
دانسته و این مذهب فرنگیان است و خوب [illegible] حنبلی گفته [illegible] در عالم بالا

نجه حنبلی گفته خدا جسم است و جهان / می نشیند بر فراز آسمان / صورت
مرد کبر باشد خدا / لؤلؤ مرجان بود گفته شریا / هر شب جمعه ز چرخ چارمین
[illegible] فرود آید نشیند بر زمین / بر خری باشد سوار آن شهریار / لیک تنها گاه
بر اشتر سوار / شافعی گفته شطرنج مباح است مدام / [illegible] زنده [illegible] نموده
امام / بوحنیفه بر از آن کو بود در باب شراب / [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] جام / حنبلی گفت [illegible] / [illegible] ناول کن
[illegible] جام / گر کنی [illegible] مالک / [illegible]

کند وطی غلام / بنگ می بخور و ان مکن بار قمار / [illegible] سلطانی از ان جا [illegible]
تمام [illegible] از شرق و مغرب و بدرگاه شقاوت پناه دو [illegible] باقی ملوک آل [illegible]
نهاده اند و بر فقهاء اربعه جمعیت نموده بجای [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] فقهاء [illegible] از سرکار [illegible] ملوک [illegible]
خلافت فتاوی این چهار کس [illegible] خلاف [illegible] حق [illegible]
و سلاطین خلق را تحریص نموده اند [illegible] فقهاء اربعه جمعیت نموده اند و بجای [illegible]
کس بر [illegible] ابو حنیفه [illegible] میکردند و فقهاء اربعه از رای صحت
خلافت شیخین دلایل چند بهم رسانیده اند و خلفاء عوام الناس را رغبت نموده اند و محبت شیخین
و از قیاس در رای و اجتهاد و دروغ و تعصب و استدلال [illegible] خلفا
ثلثه [illegible] اصحاب تقیه [illegible] عده [illegible] با اهل بیت [illegible]
و [illegible] ساخته از تعلیم نمودن [illegible] کشتن و سوختن [illegible] و تهمت
نقص و غصب نمودن حقوق ایشان و [illegible] مالک بن نویره و خواهش خالد ولید
زن او را [illegible] نکاح و زنا با او کردن و منع [illegible] با [illegible]

[illegible]

نموده اند و انچه از زبان پیغمبر [illegible] دروغ [illegible] اند و احادیث [illegible] دروغ ساخته اند و بر عهدها
[illegible] پیغمبر نسبت داده و همه را حق دانسته اند خطاها بر هر یک از انبیا و پیغمبران
و معصیتها و گناهان بر ایشان قرار داده و اجماع نموده بر توثیق عدالت مرتدان و منافقان
صحابه و تابعین و تشنیع نموده و رد نموده اقوال شیعیان مؤمنان صحابه و احادیث
ایشان را [illegible] و همچنین [illegible] که معاویه علیه اللعنه و الهاویه با امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه واقع ساخت در صفین و غیر مواضع [illegible] و جنگ کردن
و اسیر و غارت کردن شیعیان و هزار [illegible] ناسزا گفتن امویان علیهم اللعنه
بر حضرت امیر و اهل بیت او و تهمت نمودن بر حضرت فاطمه [illegible] احادیث
بسیار از رسول مختار [illegible] در حق معاویه و یزید ولد الزنا پسر او
از ان سرور [illegible] کفر و زندقه او را در اکثر مواضع [illegible] مسند
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] و همچنین
[illegible] واقع ساخته اند نسبت با اهل بیت [illegible] و نسبت
[illegible] حضرت فاطمه و لعن و دشنام با و غصب فدک و خلافت

نمودن و کشتن و زدن آن مظلومه و سقط شدن محسن شش ماهه و آتش بخانه سید ابرار زدن
و حلال داشتند و کشتن امام حسن بالزهر المسموم و اذیت و اهانت او را حلال
داشتند و کشتن امام حسین علیه السلام و بردن اموال او بغارت و اسیری زنان
و فرزندان او در شهرها گردانیدن و روز شهادت او را عید و مبارک داشتند
و عید گرفتن و خضاب کردن و ساز نواختن و بر سر این پلیدی رقص کردند و هنوز اهل
کوفه و مدینه و عراقین از این طایفه ملعونه [illegible] روز عاشورا را در ماه محرم عید
میکنند و حق داشتند آنچه طلحه و زبیر و عبدالله زبیر و عایشه و حجاج بن یوسف
و عبیدالله بن زیاد لعنة الله علیهم و سایر منافقان و کافران کردند حلال داشتند
جنگ کردن در حرم خدا و سوختن کعبه و استار او و خراب کردن و سنگ ریختن
در حرم خدا و قتل عام نمودن در مدینه سه روز و مسلم بن عقبه در مسجد اسب بستند
و از اساس (اول) برکنده کردند و تغییر دادن حجر الاسود را از مکان خود و حق داشتند هر کس
از منافقان که دعوی امامت کردند از اسمعیلیه و بنی امیه و ابن زبیر و بنی عباس
و در مدینه و شهر فاسق مخفی لعنت امیر المؤمنین حق داشتند و همه فرزندان [illegible]

و منافقان و ناجران

و منافقان و فاجران بنی امیه و سلاطین ایشان را امیر عادل داشتند و هر فرقه
از مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج و غلات و ناصبی و مشبهه و مجسمه و [illegible]
از اهل بهشت دانستند و هر مرتد را خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتند و شیعیان
و اهل بیت رسالت را کافر و رافضی خواندند و واجب القتل دانستند و خود را
اهل سنت و جماعت نامیدند و چندان افراط کردند در پوشیدن قبا و جبه های
شیخین را که شنیدید آنچه کردند در امر طلاق بهر امر عمر کردند و خلفا زیاده از
آنحضرت صلعم در دین بدعتها کردند و پیغمبر را سایر مجتهد دانستند و حق دانستند آنچه عمر
[illegible] در مرض موت پیغمبر گفته او هذیان میگوید [illegible] اعتبار
نکردند [illegible] زیاده از پیغمبر است [illegible] گفته است رسول الله
[illegible] میگوید [illegible] کتاب خدا بس است [illegible] از دست [illegible] آن
حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنچه عثمان کرده از احراق مصحف و کشتن عبدالله مسعود [illegible]
کردن ابوذر غفاری و زدن [illegible] عمار یاسر و [illegible] الاموال را به بنی العاص

قسمت کردن و خلافت بر شیخین سلوک کردن و اجماع با وجود عداوت یهود و نصاری
و برا همه با این دین اگر از یهودی بپرسی که عمر خطاب را چه نامی میگویند عمر [illegible]
کیورات بلغت عبرانی یعنی حرامزاده است اگر گویی از کجا میگویند گویند در کتابهای ما
نوشته است [illegible] دیگر در زمان فتنها بدید آورند و بدعتها احداث نماید
همچنانکه در دین موسی [illegible] گمراه کرد آن جماعت را و دین موسی را خراب کرد [illegible]
شنیدم [illegible] آن [illegible] ملک [illegible] موسی [illegible] خدای [illegible] نام
خلفای ثلثه شیعیان [illegible] ابابکر و عمر [illegible] را [illegible]
لعنت خدای موسی و هارون بر این [illegible] انصاری را گویی عمر را چه نامی
لعنت بر وی کنند و اگر گویی چرا لعنت میکنند میگویند زمان [illegible]
و قیامتی یعنی [illegible] پادشاه ظالم بود [illegible] بسیار [illegible] و راه
[illegible]
[illegible] در کتابهای ما نوشته است [illegible]
آن [illegible] مصدر [illegible] عالم را خراب کرد و نام شوم او عمر است

پنجاه و دو [illegible]

شعر
اگرچه کردند خلق از بدعت — جمله از یک خلاف آن شیخ است پس شیعیان
[illegible] مسائل از آنحضرت [illegible] نموده اند [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] و اتباع خلفا [illegible] شیعیان [illegible] و مانع دخول و خروج به خدمت آن
حضرت شدند و فاجران بنی عباس و علمای ایشان از راه حسد [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] را رافضی خواندند و [illegible] در عصری از اعصار سلاطین از زمان
[illegible] باطله [illegible] رافضی اقدام نموده [illegible] بنی عباس
[illegible] اعتقاد بودند تا الحال [illegible] شدند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] صادق [illegible] میگویند [illegible] میخوانند [illegible]
[illegible] از حضرت صادق تا امام حسن عسکری صلوات الله علیهم
[illegible] خلق عالم از اولین تا آخرین [illegible] کفر [illegible] علیه
اللعنه [illegible] و عداوت [illegible] رجوع [illegible] کتب [illegible]
در کار است کذلک [illegible] الله من یشاء (اولاد) امجاد
آنحضرت ده نفر بودند اسمعیل و ام فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسین

علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و دیگر عبدالله اصغر بود که او را از پشت باز گرفته آزاده از
آنحضرت میزاد و بود و آن ملعون خنجری بر شکم آن طفل زد و او را بکشت و حضرت تقیتاً
بآن طفل نماز گذارد و منقول است که زراره بر وصیت دیگر حضرت با جلالت ...
است و اسحق و محمد مادر ایشان ام ولد بود و عباس و علی و فاطمه از مادر دیگر آن منقول است که دیگر
فرزند بزرگتر آنحضرت اسمعیل بود و محمد الملقب بالدیباج پدر او را دوست میداشت
و چون او فوت شد پیکر او را از عریض بمدینه آوردند و جسد او را برداشتند و عریض قریه ایست
چهار میل از مدینه و حضرت صادق ع بسیار زاری کرد و پیش از روی او برداشت
و او را بیوسید پیش از آنکه او را دفن کنند بعد از غسل ... و او را ... میکرد که او
مرده است از برای تنبیه جماعتی که منکر شدن او بودند و بر آنحضرت
بود نوشت که اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و در رکعت نماز
میت برای او میکرد و در رکعت اول انا انزلنا و در دوم انا اعطیناک
و گروهی از شیعه او را امام میدانند بقیاس آنکه آنحضرت محبت بسیار با او داشت
گفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه و صاحب جمال بود و اسماعیلیه چون طایفه
از طوایفه

شدند طایفه باسمعیل امامت را ختم کردند و طایفه دیگر بامامت محمد پسر اسمعیل قایل
شدند بگمان آنکه میراث امامت به پسر میرسد و این طایفه را بامامت محمد قایلند
باطنیه میگویند و حمدان قرمط که رئیس ایشان است او گوید که امام بحق علی
حسن و حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور و باطنیه گویند اسمعیل زنده است
در آخر الزمان باز آید و مهدی او است بر آنکه عبدالله بن میمون قداح در اصل اهواز
است و ملازم حضرت صادق بود و از اسمعیل اخذ صحبت کردی و چون اسمعیل وفات
یافت از اسیری بود محمد نام باز عبدالله از او خدمت کردی و چون اثر ملعون بمصر
رفت مهدی ولد مرزبان بن عبدالله میمون محمد بن اسمعیل بار و بمصر گشت
و چون محمد ابن اسمعیل وفات یافت او را کنیزی بود حامله شد و آن کنیز را کشت و خود را بجای
نشاند و چون کنیزک وی پسری بزاید آن را زنده نگاه داشت و گفت این پسر
محمد ابن اسمعیل است و چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم تابع او شدند
و خلق بسیار بضلالت افتادند از نسل این پسر ملوک مصر که خلفای اسماعیلیه شدند و مغرب
زمین را گرفتند و اولاد ایشان در عالم پراکنده شدند و هر یکی از سلاطین ملقب

بخطاب بودند و نسل ایشان اغلب دویست و هشتاد سال حاکم در عالم و مستقر بودند بترتیب تا زمان مستعصم عباسی
خلفای عباسیه ازین دست نیافتند و هر لشکر که فرستادند شکست خوردند تا آنکه حسن صباح
قصد ملازمت آن گروه و امارت از اولاد اسمعیل شد و حسن بن صباح بخدمت ایشان رسید و بعد از
حسن ... ملوک مصر را ... شد و عقب اسمعیل از آن جمله بود محمد و علی از اسمعیل باقی
و علی بشام و محمد بن اسمعیل اولاد آن در دمشق و عراق و عرب بسیار است و نسل اسمعیل
در آن ولایت منتشر شد اما در ایران سادات اکنون از اولاد اسمعیل اند بعضی در
حیدرآباد من محال سند و بعضی رکن و جماعتی از سند باشند و در اصفهان ... و در
از اهل
و بعضی ایشان را امام میدانند و خمس مال سال بسال از حیدرآباد و سایر بلاد ایشان
تا آنکه وان ... ایشان بدهند اسمعیلیه این ملاحده شدند و از دین بدر رفتند
و چندین فرقه شدند قرامطه و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره و صباحیه و باطنیه باین جهت
گویند هر چیز را از قرآن و حدیث ظاهری و باطنی است ظاهر بمنزله پوست است
و باطن بمنزله مغز و این آیه دلیل سازند باطنه فیه الرحمة و ظاهره
من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر و نه عاجز و نه
عالم و نه جاهل

عالم و نه جاهل و نه متکلم و نه گویا و نه بینا و نه اعمی و نه شنوا و نه کر و در صفات تعالی از احدیت
کنند چه ذکر کردیم و گویند عیسی را پدر نبود و در یعنی از پدر تعلیمی نداشته علم را از ذات
او کسب نداشته و آن علم را از نعت باطن آموخته بود و در زمان محمد باقر و از علم الصادق
و آنچه گفته که عیسی مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مردم را بعلم زنده میکرد و علی برای سلمان
میخواند و گویند که تکالیف ظاهر بر ضعفی و اسباب ... و نماز عبادت از آنست که مولای
خود شناسد و باز کنند و زکوة آن بعد ... هر چه از ... تو عیال تو زیاده بشود بدرویشان
رسانی و روزه عبارت از آنست که صحبت اغیار را ترک کنی و حرف ... و از ان
و اقامه نماز ان بود ... طاعت معتقد ... و بعضی از ایشان گویند که ایشان
باید که هر چه معتقد ... و ... مفتقد ... و هر چه ... از فواحش
و زنا ... حق دانند و گویند ... عبارت از ... نزد امام ... و هر که ... باشد
باشد در ... لازم است که ... و گویند ... عبارت از ... که این
دشمن باید داشت و از ایشان بیزاری باید بود و لعنت باید بر ایشان کرد و گویند
فرایض و ... عبارت از ... و لا و ... ایشان ... و گویند خدا

اگر در قرآن گفت که اذ قال الانسان اکفر مراد ابوبکر را میخواهد و خون
دامان در قرآن مراد ابوبکر و عمر علیهما اللعنة است و حدیث این را بدین نحو
تفسیر کنند و گویند مراد ابتغای بعضی از ملوک اسمعیلیه را بر سلطنت فرستادن نزد
آن است پیش از بعثت و ظهور اسلام و نادی خبر و سن بن واد داده است و آن
بهتر از هم اسباب بود و گویند وضو حبان است لذا ناطق فیضی که زنند و گویند
اگر خدا گفت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین طریق
صلوات ناطق میخواهد که ظهور از وی کند لذا برای صلوات ظاهر فعل بود و نهی
از ظاهر فعل صورت نه بندد و گویند جنابت و حیض و نفس و سوال و در برفع
دبهشت و دوزخ نیست و گویند آدمی مثل گیاه باشد که خشک گردد و بریزد و دیگر
بر زمین گویند مقامات باری و معرفتش بسعی صادق حاصل میشود و چون عقل بکفایت باشد
در معرفت خدا احتیاج به امام نباشد و از این قسم زندقه بسیار گفته اند اما پیر از
زن اسمعیل عبدالله را در برزگتر بود از فرزندان آن حضرت اما در نزد پدر
قدر و منزلت اسمعیل نداشت و به خلاف آن حضرت در اکثر از اسمعیل او
دیباهای بزرگ داشت

و پاهای بزرگ داشت و از افطح بگفتند یعنی فیل پا و افطحیه از شیعه منسوب
باو میند در ایام حیات آن حضرت متوفی شد با طایفه حشویه و میل بسوی مذهب
مرجیه و حواری امامت میکرد و بعد از او و بعد از آن حضرت و جمعیت این که گفت
و گفت که من بزرگترم و جماعتی از جهال شیعه متابعت وی کردند و اسحق
بن جعفر ملقب بمؤتمن از اهل فضل و صلاح بود و بامامت برادرش امام
موسی کاظم قایل بود از پدرش چندین نص بر امامت برادرش روایت نمود
و محمد بن جعفر ملقب بمامون که آفتاب حسن و جمال محمد و دیباج میگفتند
سخی و شجاع بود و مدت العمر یکروز صایم و یکروز افطار میکرد رای زیدیه داشت
در خروج کعل الشمس و در زمان مامون خروج کرد و بسیاری از زیدیه و جارودیه با او گرد آمدند و مامون
عیسی جلودی را بجنگ او فرستاد و بعد از شکست او در شکستی بسیار در گیر شد و چون به نظر مامون
در آوردند از آن عفو نمود و اکرام و احسان و محبت بسیار با او نمود و آن بجامه تکبری کرد و
در [illegible] و مامون از کنار شهر و بر بدن او رشت تا آنکه در خراسان برحمت الهی رسید
علی بن جعفر او را علی عارضی میگویند و نسب او به عریض است ثقه و عظیم الشأن است و از

کردگان از پدر ماندگان و از برادرش موسی بن جعفر علم آموخته بود و متابعت برادر میکرد و در حق
و احادیث بسیار علماء شیعه از آن نقل نموده اند و کتاب آن از اصحاب اربعه و مائه است عقب
اکثر [illegible] کاظم و علی علیه [illegible] اسمعیل [illegible] موتمن و آن اسحق
در صورت و حباب حضرت رسالت پناه [illegible] و از اسحق محمد و حسن
و حسن و اولاد [illegible] محمد و [illegible] و اولاد [illegible]
کاسم [illegible] اولاد
عالم [illegible] و احدی و احمد
و حسن شعر اشت هم و دیگر طایفه اند از در فقه با امام جعفر صادق قایلند
و با امامت نافی ائمه قابل شدند و وجه تسمیه ناووسیه آنست که آن ان
اتباع مردی اند که از ناووس بود و بعضی گویند مرد مصری که از
ناووس بود و بعضی گویند که ناووس اسم قریه از بصره است و ناووسیه را
بجعفر محض [illegible] بعضی [illegible] ناووسیه [illegible] حضرت
قایلند و بعضی گویند آن حضرت نمرده است و غیبت نموده و ظاهر خواهد شد گرده اند
می اند و آن قایم

حق را و آن آل محمد است الی خاتمه [illegible] از ناووسی گویند که امیرالمؤمنین ع
در زمین اند برای او [illegible] و به برگردد و پر از عدل و داد کند اکثر آن
سال صد و چهل هشت هجری شهر است و در ماه شوال واقع شد
و بعضی گویند در شنبه پانزدهم رجب در مدینه منوره نقل است
سال [illegible] است و بعضی شصت و هشت گفته اند و در کشف الغمه شصت و یک سال
گفته اند با جد خود علی بن الحسین بیست و یک سال و چند روز بود و با پدر
دیگر پانزده سال بود با پدر بزرگوار خود نوزده سال بود و بعد از وفات آن حضرت
سی و چهار سال ماند و کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت صادق در هنگام وفا
ت [illegible] صد و چهل هشت سال هجری بود شصت و پنج سال داشت و ایام امامت
بعد از پدرش سی و چهار سال بود بقیه ملک هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن
عبدالملک و یزید بن ولید و ملک ابراهیم بن ولید و ملک مروان حمار که ابو
مسلم مروزی در خراسان خروج کرد و در سال صد و سی بود و عبدالله سفاح
از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال و هشت ماه ایام آن بود و بعد از آن منصور

دواهی بیت یکستاب و بانچه ما پادشاهی کرده ایم پادشاهی آن ملعون در روایت دیگر
سال دویم خلافت آن ملعون با انگور زهرآلوده آن حضرت را شهید کرده و با آبای
کرام خود ملحق ساختند و از ائمه همه عمر شریف آن حضرت درازتر بود و مدفن شریف
او در بقیع است **باب نهم در احوال خیر مآل حضرت کاظم است** باب نهم در احوال خیر مآل حضرت
کنیت آن حضرت ابوالحسن و ابوابراهیم
مشهور است و غیر مشهور ابواسمعیل و ابوعلی و عبد صالح ملقب بهم خطاب میکنند
و القاب مشهوره آن حضرت کاظم است و صالح و صابر و امین و نام مبارک
آن حضرت موسی است و موسی لغت عبرانی است مرکب از دو حرف مو بمعنی
آب و سی بمعنی درخت در تورات اسم او و بعد از صحیفه آسمانی واثق بالله و محب
فی الله در روایت دیگر محصی المحبین و المبغضین و قاطع مع المنافقین
است در روایت دیگر امین و در کتاب [illegible] موسی [illegible] کاظم
در کتاب [illegible] و در کتاب جاماسب نامه [illegible] در کتاب
الظنیون ملک و در کتاب [illegible] ماجد در کتاب یونانیان ناصح [illegible] حضرت
صادق آل

١٦٢

صادق آل محمد است و مادرش حمیده بربریه و نقش نگین آن حضرت حسبی الله
بود و بروایت دیگر الملک لله وحده و شاعر و مداحش سید حمیری بود و دربانش
محمد بن فضل بود و از معاصرینش از خلفا بنی عباس هادی و موسی و هرون الرشید
علیهم اللعنه بجز **ولادت** باسعادت آن حضرت در ابوا قریه ایست در حوالی مدینه مشرفه
واقع شده در روز یکشنبه هفتم ماه صفر و بعضی روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب و
بعضی پنجم ماه مذکور گفته در سال صد و بیست و هشت هجرت و بعضی بیست و نه گفته اند
و هرگاه آن حضرت بر کسی غضب نکرد و از هر منافق و کافر و فاسق جفا با آن حضرت رسید
[illegible] و از موسی بن مهدی و هرون ملعون او نیز بسیار بآن
حضرت رسید **عدد** اولاد و امجادش جنابذی از علماء انساب میگوید که عدد اولاد
آن حضرت [illegible] علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل
و عبیدالله و عمر و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و عبدالرحمن و حمزه و قاسم و جعفر و یکی
بجای عمر و ابابکر و محمد میگوید در نسخه دیگر دیدم و دختران صدیقه و ام فروه و علیه
و ام عبدالله و زینب صغری و ام القاسم و حکیمه و اسما صغری و محموده و امامه و میمونه

و فاطمه و رقیه و کلثوم و عایشه و ربیعه [illegible] ده پسر و [illegible] دختر اند و میگویند که آن حضرت
حمیده [illegible] شیخ مفید رحمه الله گفته است عدد اولاد آن حضرت
سی و هفت پسر و دختر اند علی رضا و ابراهیم و [illegible] مامون ملعون [illegible] بمن
[illegible] موسی مادر ایشان [illegible] و عبدالله و اسمعیل و جعفر و هرون و حسن مادر ایشان
ام ولد بود و احمد بن موسی [illegible] محمد کثیر الصوم و الصلوه بود و [illegible]
[illegible] و اکثر اوقات [illegible] حمزه نیز مادر ایشان ام ولد بود و
عبدالله و اسحق و عبیدالله و زید در بصره خروج کرده [illegible] بسیاری
از عباسیان و اموی [illegible] زید النار مشهور شد
[illegible] و حسن و فضل
فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه
آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم و در روایت دیگر آن حضرت را
[illegible] سی و هفت [illegible] پسر [illegible]
عباس و هرون و اسحق و اسمعیل و حسن و عبدالرحمن و عبیدالله و حمزه و امام علی الرضا
و ابراهیم و مرتضی

١٦٤

و ابراهیم و مرتضی و محمد و عابد و جعفر اما جعفر اولاد او را جوادی گویند و [illegible]
نیز خوانند و عقب جعفر از [illegible] موسی و حسن اما محمد عقب او از ابراهیم مجاب است
و ابراهیم [illegible] محمد جابری و احمد [illegible] و علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقب او از قاسم [illegible] سبب شهادت آن حضرت
سبب [illegible] علی [illegible] اسمعیل
[illegible]

بوده در ... بعضی از محدثان ... در زمان ... امامت ... آل ابی طالب

... طلب ایشان و بعضی از جلالت موسی بن جعفر را ... محمد بن اسمعیل

... در دارالخلافه ... آنحضرت ...

... [illegible]

... قرض ... حضرت ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... یا رسول الله ... [illegible]

... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ولد را یعقوب ... محمد بن اسمعیل ... بغداد ...

... [illegible]

... [illegible]

... خلیفه ... [illegible]

در اطراف عالم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... خلیفه ... [illegible]

بکار ... [illegible]

... امام موسی کاظم ... [illegible]

حضرت امام موسی کاظم ... [illegible]

... [illegible]

... یا رسول الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و ... العراق ... [illegible]

... [illegible]

خلافت ... [illegible]

در مقابر قریش ... [illegible]

... شیخ عبدالقادر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... علیهم السلام ... باب دهم

در احوال خیر مآل حضرت امام رضا ... ابوالحسن

است و القاب آنحضرت رضا و صابر و فاضل و رضی و وفی و قرة العین المؤمنین

وحق تعالی او را رضی مرسوم ساخته

و حفیظ الملحدین و سلطان الجن والانس و سلطان خراسان مرسوم ساخته و آنکه علامت
اهل سنت میگویند مامون ملعون آنحضرت را مرسوم برضا ساخت اصلی ندارد و نام
مبارک او علی است و در تورات ایلیا است و در انجیل راضی و در کتاب صفیا بلند
مرتبه و در کتاب یونانیان زنده و گیلان [illegible] و در کتاب براهمه [illegible] و در کتاب
الکلیون برگزیده و در کتاب یونانیان بطریس و در کتاب شعیا امام و در کتاب
قبطیان مقتدی و در کتاب [illegible] فرید و در کتاب [illegible] ال ربک و در صحیفه
[illegible] الواضح بالله والناصح الی الله در روایت دیگر دیگر دین المؤ
منین نقش نگین آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله بود و بعد
دیگر ما شاء الله لا قوة الا بالله در روایت دیگر حسبی الله
بود پدر بزرگوارش موسی بن جعفر و مادرش ام ولد است ام البنین
نام دارد در روایت دیگر نجمه و تکتم و اروی و خیزران میگویند و بروایتی [illegible]
[illegible] و بعضی شقراء نوبیه میگویند [illegible] از وی [illegible] آنحضرت گندم
گون بود و قامت میانه معتدل [illegible] خادمش ابو الصلت
هروی بود و دربانش

هروی بود و دربانش محمد بن الفرات معاصر شیخ ابن بابویه و مامون ولادت بسعادت
آنحضرت در مدینه مشرفه روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول سال یکصد و پنجاه و سه گفته اند و بعضی
پنجشنبه یازدهم ذیقعده سال صد و چهل و هشت ذکر کرده اند و بعضی یازدهم ماه ذیحجه
سال صد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه مذکور گفته و چون مامون ملعون
آنحضرت را ولیعهد خود نمود و شیعیان [illegible] بعضی میگویند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آنحضرت [illegible] رسید [illegible]
و بعضی از علماء اهل حق میگویند که آنحضرت اسم مبارک خود با مامون ملعون در نامه
[illegible] فام وال [illegible] ع ال [illegible] و [illegible]
روایت که یقتله بالعنب المسموم و گویند که ولیعهدی او [illegible]
الله [illegible] والمامون امامنا و علی الرضا [illegible]
[illegible] در مشهد مقدس نقل کرده در ایام [illegible] متولی شخصی از مردم
قیس در قلعه [illegible] علامت [illegible] یافته بود [illegible] یکی از آن
بنام هشام بن عبد الملک مروان علیهما اللعنه بود و چند عدد بنام مامون ملعون

والحمد [illegible]

ی و نقش آن زر این بود الملک لله والدین المأمون بالله امیر
المؤمنین علیه اللعنة خلیفة الرضا امام المسلمین
و شیخ بهائی علیه الرحمة در کشکول نقل میکند که مامون ملعون [illegible] از ری
آنحضرت [illegible] ولیعهد خود ساخت [illegible] امر الامام المأمون بالله
امیر المؤمنین عبد الله الرشید بالله هرون امیر حضرت
الامام الزکی علی بن موسی الرضا علیه السلام الملقب بحجة
الدین لله والراضی بقضاء امیر المؤمنین والمسلمین و سید المؤمنین
و ولاه بالخلافة والامامة فی حین حیاتی و بعد موتی
فافض یا علی الرضا اما فاض فی اهلی و مالی و مملکتی و خزائنی
وضیاعی وعقاری واسامی وعبیدی معاشر بنی عباس
اسمعوا واطاعوه واجتنبوا من ترک العهد وانقض المیثاق
فمن بدله من اولاد العباس فلعنة الله علی وعلیهم السلام
ایها الامام العادل ورحمة الله وبرکاته و محمد بن اسمعیل بخاری
که بین

امام سنیان معاصر آنحضرت بود و احادیث کتاب صحیح را جمع میکرد و مولد بخاری
از شهر بخارا است از ولایت سمرقند و سیصد هزار محدث برو جمع شدند و علماء آن بلده
بر آن حسد بردند [illegible] که در منبر بود در باب حدوث و قدم قرآن [illegible]
[illegible] حنابله و قومی از شافعیان [illegible] قرآن قدیم [illegible] بخاری
حادث میدانست در جواب [illegible] او صفت کتاب خود را محدث
کرده است علما [illegible] ازو رنجیدند و او را از منبر کشیدند و خواستند که بکشند
مریدان او را بدر بردند از بخارا [illegible] به بخاری [illegible] محدث
برو جمع شدند [illegible] آمد به نیشابور و سیصد هزار محدث بر وی
جمع شدند [illegible] حدوث و قدیم در آن
بر بخارا [illegible] سمرقند [illegible] بخارا [illegible] آمد و در آنجا
[illegible] آنحضرت [illegible] حالت
الحمد لله والمنة [illegible]
[illegible]

از شعبان را شفاعت ملد و فضیلت بار آنحضرت زیاده از آنست که بیان توان

نمود و در کتب ایشان بسیار جا نوشته است عدد اولاد آنحضرت پنج پسر اند

و یک دختر پسر محمد تقی و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و عائشه و عقب آن حضرت از جواد

است وفات آنحضرت مشهور در ماه صفر سال دویست و سه هجرت و بعضی

اواخر صفر و بعضی هفدهم ماه ذیقعده گفته اند و بعضی روز شنبه [illegible] صفر

گفته و بروایت محمد بن سنان دیگران سال دویست و دوم هجرت گفته اند و بعضی

هشتم ماه رمضان و بعضی بیست و ششم ماه ذیقعده گفته اند و ابن بابویه از ابراهیم بن عباس

روایت کرده است که وفات آن حضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم هجری و در

اول سال دویست و سیم مأمون ملعون ام حبیبه دختر خود را بآنحضرت تزویج نموده در ماه

رجب سال دویست و سیم آنحضرت را بزهر شهید کرد و ابن بابویه رحمه الله گفته است

صحیح است که وفات آنحضرت در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان دویست و سه هجری

واقع شد و عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بود و بعضی گفته اند دیگر

پنجاه و سه سال روایت و مدت با پدر بزرگوار خود بیست و نه سال و دو ماه بود و ایام

امامت بیست

169

مرقد مطهر آنحضرت در مشهد

امامت بیست و چهار سال بود و مرقد مطهر آنحضرت در سناباد طوس از ولایات

خراسان واقع شده که الحال مشهد مقدس معروف و سابق برابر قصبه مهتری بوده

و بعضی از پادشاهان دیالمه و بنی آل بویه تعمیر مزار کثیر الانوار آنحضرت می نمودند

لیکن بنای آبادانی این شهر را الجایتو سلطان الملقب بسلطان محمد خدابنده ابن

هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است از نژاد چنگیزی که

در ایران و توران و هر جا که در فرمان او بود خطبه بنام ائمه اثنا عشر خوانده و در منبرها

و منارها تبرا از شیخین و معاویه و یزید و باقی منافقان نمود و بعد از او پسرش سلطان

ابوسعید خان پسرش نیز شیعه بود بعد از او آرپا خان پسرش نیز شیعه بود و از نسل

الجایتو سلطان تا بایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان ایران شیعه بودند و

تعمیر آن بقعه متبرکه مینمودند خصوصا سلاطین صفاریه و آل سنجر و آل بویه

امارات

و غیره و تجدید آن حضرت امیر تیمور گورکان و امیر شاهرخ ولد او نمودند و آنچه

باب یازدهم

ظاهر می شود امیر تیمور هم شیعه بوده والله العلیم باب یازدهم در

احوال خیر مآل حضرت جواد کنیت آنحضرت ابوجعفر است

و بعضی ابوعلی نیز گفته اند و منقول بیشتر کتب و القاب آنحضرت جواد است و مختار

و منتجب و مرتضی و قانع و عالم و نام مبارک آنحضرت محمد است در تورات [illegible] و در

انجیل جواد و در کتاب زند فارسیان [illegible] و در کتاب جفر اعظم و در کتاب قنطره

[illegible] و در کتاب [illegible] و در کتاب الکنون [illegible] کتاب [illegible]

کارا و در کتاب [illegible] و در صحیفه [illegible] یرغب فی الله

عن جوم الله و بروایت دیگر نزل اهل الجنة فی درجاتهم

و بروایت دیگر فعال است نقش نگین آنحضرت نعم القادر الله

است پدر آنحضرت علی الرضا است و مادرش ام ولد است و نام او سکینه

است و بعضی خیزران نیز گفته اند و مشهور آنست که نوبیه است و بعضی گویند مریسیه است

و از اهل بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا است حلیه مبارک آنحضرت سفید [illegible]

و قامت معتدل است [illegible] عمر بن فرات بود و معاصر آنحضرت از خلفا مأمون

ولادتش

و معتصم بود ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه یازدهم یا نوزدهم

ماه مبارک رمضان سال صد و نود و پنج گفته است و [illegible] هجری در مدینه مشرف

واقع شد

170

واقع شد و شیخ طوسی از ابن عیاش دهم ماه مبارک رجب گفته است و

مأمون ملعون ام الفضل دختر خود را باو داده از فرزندان خود بتقدیم می نمود چون پدر بزرگوارش

را زهر داده بود باعتقاد خود بی حرمتی را تدارک مافات میکرد و سن مبارک وی در

وقت والد بزرگوارش نه سال بود و بعضی هفت سال نیز گفته اند و در ایام [illegible]

بزرگوارش بعضی از شیعیان جهت صغر سن در امامت آنحضرت تأملی داشتند تا آنکه

علما و فضلاء بزرگان شیعیان از اطراف عالم متوجه گردیده [illegible] از مناسک

بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و کمالات اقرار

بامامت آن منبع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است که در یک مجلس چند روز متوالی

سی هزار مسئله از غوامض مسائل از انواع علوم قضایای مشکل سؤال کردند همه جواب شنیدند

و اگر در حضور مأمون نیز بود باین سبب ام الفضل دختر خود را باو داد و در وقت

[illegible] یا ابا جعفر [illegible] سکینه [illegible]

[illegible] و عباسیان [illegible]

[illegible] ام الفضل [illegible] خطبه

بایں عبارت فرمود الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا
لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء
من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم
بالحلال من الحرام فقال سبحانه وتعالی وانکحوا الایامی
منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء
یغنیهم الله من فضله والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی ابن
موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله المامون وقد بذل
لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلعم وهو خمس مائة درهم
جیادا فهل زوجته یا امیر المؤمنین بها علی الصداق فقال
قبلت النکاح وامام علیه السلام فرمود قد قبلت ورضیت به
اولاد امجادش امام علی نقی و موسی و فاطمه و امامه و بروایتی حکیمه است و عقب
آنحضرت از دو پسر بوده است علی الهادی و موسی مشهور به مبرقع و در قسم دوم نیز عقب
داولاد او را رضوی گویند و عقب موسی از احمد است و نسابه دینوری گوید محمد ابن
ابراهیم بن

از ابراهیم معقب است و انتساب جناب او است وفات بجهت سال صد
و بیست هجری واقع شد زهر المعتصم بالله ابو جعفر اسحق بن هرون الرشید لعنه الله علیهما
و بقول زهر ام الفضل بنت در ماه ذیقعده سال مذکور و بعضی روز سه شنبه ماه ذی حجه و بعضی
سه شنبه یازدهم ذیقعده گفته اند عمر شریف آنحضرت بیست و پنج سال و دو ماه و
کسری بود و در ماه شهر آشوب موافق قول اکثر است که حضرت هفده سال دکسری بود
و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات والد بزرگوارش هشت سال و چهار ماه و دو روز
داشت و امامتش هجده سال کم بیست روز بود در کشف الغمه از طریق مخالفان نقل شده
در وفات آنحضرت در روز سه شنبه پنجم ماه مذکور واقع شد و محمد بن خشاب گوید عمر
شریف آنحضرت بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز بود ولادت آنحضرت در سال صد
و نود و پنج هجرت بود با پدر هفت سال و سه ماه زندگانی کرد و وفات آنحضرت در روز سه
شنبه ماه ذیحجه سال دویست و بیست هجرت واقع شد و بروایت دیگر در وقت وفات
والد بزرگوار نه سال و چند ماه داشت قصه کتاب دلائل حمیری مذکور است عمر آنحضرت بیست
و پنج سال و سه ماه و دوازده روز بود و در روز سه شنبه ششم ماه ذیحجه سال دویست

بیست هجرت وفات یافت و بعد از پدر نوزده سال و شش ماه زندگانی کرد و در بیست
هشتم محرم یا در روز سه شنبه بیست پنجم ذیحجه مدفون شد در مقابر قریش نزد جد
امجدش در بغداد والله العلیم باب دوازدهم در احوال
خیر مآل امام علی النقی کنیت آنحضرت ابو الحسن است و هم و شاکی
را نیز بآن اطلاق میکنند و القاب آنحضرت نقی و نجیب و مرتضی و عالم و هادی
و متوکل و طیب و متوکل و عسکری است آنحضرت در ایام ال مشهور بمتوکل بود و لقب
خلیفه متوکل بود از آن منع فرموده نام مبارک او علامات مذکور است بطور است
در انجیل مبارکه و در کتاب مقتل حق بین در کتاب الکلیون عزیر و در کتاب
هندوان عبد الکریم و در کتاب قبالا عبد المجید و در کتاب لا بنیا بختیار و در کتاب
کلوبان عارف و در صحیفه ایست المکتفی بالله والوالی الی الله
در روایت دیگر خطیب الشیعه و مزوجهم بالحور العین و نقش نگین آنحضرت
بروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود و والده ماجده آنحضرت
حضرت جواد است و مادرش سمانه مغربیه و آنحضرت اسمر اللون بود و معتدل
قامت در از فی

باب دوازدهم در احوال امام علی النقی

قامت و شاعرش عوزه بود و حاجبش عثمان بن سعید و معاصرش
از خلفاء واثق و معتز و مستعین و متوکل و مستنصر بود ولادت با سعادتش
در مدینه منوره واقع شد در نیمه ماه ذی الحجه سال دویست دوازده هجرت
و جمع کثیری از اهل دویست سیزده گفته اند و در مصباح شیخ بیست
دوم ذی الحجه است و بروایت ابن عیاش در دوم یا پنجم در روز سه شنبه
ماه رجب واقع شد و بروایت علی بن ابراهیم روز سه شنبه یازدهم ماه رجب
واقع شد عدد اولاد امجادش امام حسن عسکری بود و حسین و محمد
و جعفر الملقب بکذاب رند قمار باز و طنبور نواز و یک دختر عالیه و عقب آنحضرت
از جعفر است و او مکنی بود بابو عبد الله و او را بکرین بنیه میگفتند صد و بیست فرزند داد
و عقب او از شش پسر است و سمید مشهور به نقابه طاهر و یحیی صوفی و هارون و علی
و ادریس لا ناصر و محمد ابو البقا از فرزندان ادریس است و ابو القاسم و قاسم و ابو العلا
ولاله از اولاد طاهر بند و ابو الفتح نسابه از نسل یحیی صوفی است و عقاب وی در مصار اند
و بلاد صعید بار بلاد شام از اولاد هارون بن جعفر بند و محمد نازوک اولاد

او را نازوک گویند از نسل علی بن جعفر است و اعقاب ابو الحسن جعفر را قوم
کوری بن کنجی لقب [illegible] قاسم بن ادریس و شهاب [illegible] در روی کعب و موحد
هم از فرزندان ایشان اند شهادت آنحضرت باتفاق در سال دویست و پنجاه و چهار
یا پنج واقع شد و روز وفات شنبه سیم ماه رجب بود و در روایت ابن خشاب
بیست و ششم جمادی الآخر و در روایت دیگر بیست و هفتم ماه مذکور و در اوقات
شریف آنحضرت چهل سال بود و چهل و یک سال و چند ماه نیز گفته اند
و در هنگام وفات والد بزرگوارش شش سال [illegible] عمر یافته بود و مدت امامت
آنحضرت سی و سه سال و کسری بود و از جمله این سی و سه سال نه ماه در ایام حکومت واثق
عباسی بود و چهارده سال و نه ماه در حکومت متوکل و شش ماه در حکم او پسر
منتصر و سه سال و نه ماه در پادشاهی پسر او مستعین و تتمه در خلافت
معتز بن متوکل و العیاذ بالله آن متوکل ملعون او را بسر من رای طلبید و قریب
بیست سال در آنجا توطن داشت و معتمد عباسی ملعون آنحضرت را زهر
نوشانید و بعضی نسبت این امر را بمعتز رسانیده اند و بمنتصر هم نسبت میدهند

و این قول اقوی

باب سیزدهم در احوال امام حسن عسکری

و این قول اقوی است و مرقد منورش در سامره است باب سیزدهم
در احوال خیر مآل امام حسن الملقب بعسکری
رنگ روی مبارکش گندمگون بود و چون آفتاب [illegible] معاصر بعضی از عباسیان
معتز و معتمد و مهتدی بابش عثمان بن سعید بود و خادم و شاعر و مداحش ابن رومی و کنیت آنحضرت
ابو محمد است [illegible] بر آن حضرت اطلاق میکنند و گاهی مخاطب باین [illegible]
و القاب آنحضرت زکی و عسکری و خالص و سراج است و نام مبارک او حسن است
و در تورات [illegible] و در کتاب [illegible] انجیل [illegible] و در زبور [illegible] کتاب
یونانیان [illegible] آفتاب و در کتاب [illegible] و در کتاب [illegible] معظم [illegible]
و در کتاب [illegible] و در کتاب [illegible] و در کتاب [illegible]
و در صحیفه [illegible] مؤمن بالله و رسول [illegible] الله و در روایت دیگر [illegible]
اهل الجنة و در کتاب [illegible] نقش نگین آنحضرت
بروایت [illegible] سبحان الله من له مقالید السموات
والارض بود و در روایتی انا الله شهید ولادت با سعادت آن

حضرت در مدینه منوره واقع شد در روز جمعه ششم ماه ربیع الثانی و بعضی هشتم و دهم ماه مذکور
گفته اند و بعضی شنبه چهارم همین ماه گفته اند و بعضی یکشنبه همان ماه گفته اند در سال دویست
و سی و دو هجری و شیخ مفید در ماه ربیع الاول دویست و سی و یک نقل کرده اند و از طریق دیگر بیست
و سیم ماه ربیع الآخر سنه اثنین و ثلاثین و مأتین بود والده ماجده امام علی النقی
و مادرش ام ولد بود و نام او حدیث است و بعضی سوسن گفته اند و بعضی غزاله و بعضی
سلیل گفته اند و ولد جلیل القدر آنحضرت صاحب الامر است شهادت با سعادت آنحضرت
بزهر معتمد عباسی ملعون در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول و بعضی ربیع الآخر سال دویست و شصت
هجری گفته اند در سامره در همان خانه که پدر بزرگوارش مدفون است عمر شریفش بیست
و هشت سال بود و بعضی بیست و نه گفته اند لعنة الله علی قاتله و قاتل آبائه
و غاصبی حقوقهم اجمعین باب چهاردهم در احوال
خیر مآل حضرت قائم ع بدانکه جمیع طوایف امم از بنی آدم خصوصاً اهل
کتاب که عبارت از مجوس و یهود و نصاری و کافران حربی و مرتاضان [illegible]
و جوکیان و [illegible] اهل خطا و [illegible] و [illegible] فلاسفه

[illegible]

باب چهاردهم در احوال حضرت قائم علیه السلام

و سوفسطائیه و کافه اهل نجوم و مشایخ و جمهور علما و [illegible] فرقه مسلمانان به تخصیص
فاطمیه [illegible] با ایمان بوجود شریف آنحضرت صاحب الزمان [illegible] الا طبیعی از نصاری و
فرقه از فرق [illegible] در خصوصیات آن اختلاف کرده اند در مقام خود بیان میشود
کنیت آنحضرت ابو القاسم است و نام مبارک او محمد است و حرام است در زمان
غیبت آنحضرت او را بنام یا بلقب یا بکنیت و نام بکنیت و نام و لقب و یا بنام تنها یاد
کنند بلکه اتفاق شیعه است او را بلقب یاد کنند مثل صاحب الامر و صاحب
الزمان و صاحب ناحیه و غایب و [illegible] و منتظر و [illegible] و حجت و قائم و مهدی و منصور
و خلف صالح و نام او را مجتمعاً نخوانند بلکه منفرده بخوانند و بنویسند و در اصول
توقف است [illegible] و نام مبارک آنحضرت در بسیار جا از قرآن
مذکور است [illegible] خطاب نموده [illegible] در اول سوره قرآنی بلفظ قسم [illegible]
و در تورات [illegible] آنحضرت [illegible] ابراهیم صاحب [illegible] و در زبور [illegible] قائم
و در تورات بلغت [illegible] و در تورات عبرانی [illegible] و در انجیل مهدی [illegible]
و در کتاب [illegible] صاحب الزمان و در کتاب [illegible]

کتاب استناج تفسیر آن زند و پازند است بهرام دوم در روایت دیگر بیند زند و آن حج
تفسیر عبارات است و در کتب نوامیس و بیان مهدی و در کتب اربا طاس طیل
و در کتاب هزار نامه هندوان اینطار را و در کتاب جامه و ان جزو از مجوس کرد
و در کتاب آثار پیغمبران الهی و در کتاب برزین آذر فارسیان پرویز
مظهر معنی آن است و در لغت فرهنگان اللامان به ماجابر میگویند فیروز در همه کتب
فیروز رومیان و فرهنگ اللاکبر بعد صحیفه است کلمه الحق و لسان
الصادق و در کتاب گینه رال صمصام اللاکبر و در کشکول شیخ بهایی رحمه الله
میگوید فارسیان او را آذر دنشاس و اثیر دستان میگویند و در کتاب باستان
راه نمایی و در کتاب ها رهایی زند افیر یعنی پادشاه پادشاهان و در کتاب
شاکمو استاده دشمنان و در کتاب نجاور کو کها یعنی آفتاب و در کتاب
دید براهمه منصور و در کتاب گینه رال فرهنگان مجتبی و در کتاب الیسو میو
قایم و در کتاب شعیای بی فرخنده و در کتاب ذو هر تعته الله و در کتاب قطره
قاطع نقش نگین آنحضرت انا حجة الله و خواص است و جلوه مبارکش
دانرادی دو کمونی

خوشرویی و خوشخویی معتدل قامت و کشیده بینی و کشاده پیشانی و بر صورت
مبارکش خال سیاهی دارد و پدر بزرگوارش محمد بن عثمان ابوجابر و شاعوش
و شا یعنی و رنگ زرد و مادرش معتمد عباسی علیه اللعنه بود آن حضرت از ایشان
برابر همه سندل بر آنکه صاحب کتاب باستان از ارای عاطم کفته هندست در ایام بیرت
عالم گیر در عمر دنیا چهار طور است و هر طوری چهار کور است و هر کوری چهار دور و هر دوری
چهار هزار سال است در این سیصد و شصت و دو چهار هزار سال باشد چنین نام شکو
دنیا کهنه نو شود و سیزده کرد و صاحب ملکستان نامه بهشتی از فرزند و پتوی جهان
در ایام نو سی آخر الزمان است بر علاده همین پیغمبر باشد هیربدی حضرتی الا بعبی و جز زبان از
ارشن نام دلاور شن نام حضرت امیر المؤمنین است قائم صاحب المملک زبان
هندی سلامت است که تا پادشاه شود خلیفه اسلام باشد و اسلام بلغت ایشان بمعنی حضرت
و آن پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر علیهما السلام حلم
براند و او را معجزه بسیار باشد هر که بنا باو بر دو دین پدران او را اختیار
نماید سرخ روست در نزد رام و رام بلغت ایشان بمعنی خداست و دو

او بسیار کشیده شود و او عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده باشد
و آخر دنیا باو تمام شود و از ساحل دریای محیط اندیب و قبر بابا آدم
و جبال القمر و شمال هیکل الزهره تا سیف البحر و دنیا نوس را مسخر کند و بتی
عبادت را خراب کند و جامیان کابری و بتخانه او خراب کند و حرکات نفسان
او بسیج اینرو کمال آمده پس او است که در بیابان اعظم از نجوم و هر که در جبال
لشکر و شاکموتی بر باغفار الفره هند پیغمبر صاحب کتاب است و کی نیز از اهل خطا و چین
مبعوث شده و مولد او شهر کیلومس است و کی پیر حالت دنیا و حکومت آن بفرار رسید
خلایق بر جهان گذشت بزرگوار تمام دشمن نعمت ایشان نام حضرت رسالت است و او باشد
و بر او هیهای شرق و مغرب و نیا حکم راند و فرمان گذار برابر ماسوا از شود و در ششه قان
کارکنان او باشند و پیر او ان بر آدمیان در خدمت او باشند و از سوی ان جرز
است تا شغین بر قطب شمال است و ماورای اقلیم سبعه و بکلستان
ارم و کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکی شود و نام او ایستاده و صاحب
است و در کتاب ناپک نام یکی از صاحب شریعتان کفره هندو است و اعتقاد تابع
وابتاع او ان

و اتباع او این است که آدمی همچو گیاه میرود و بید و خشک میشوند و از هم میریزند او کوید در دور
دنیا تمام شود و پادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از پیغمبر آخر الزمان
باشد حق و راستی با او باشد و آنکه در دریاها و زمینها و کوهها پنهان باشد همه را
پیدا کرد و آنها در زمینها خبر دهد در کتاب بید برابر همه آنها را میدانند ماهی شور
یکی از صاحب شریعتان کفره هندست اتباع او گویند ماهی شور را اکنون نیز انیسه و مرکز
قمر و چو ... زنند دار و در جزیره یاقوت ... باشند ... و این دو گوید که او
جسم است آفتاب و ماه و آتش بود در باب آخر یه دنیا گوید پادشاهی در آخر الزمان
پیدا شود امام خلایق باشد و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و او
همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد و او همه را در شناسد پس هر چه از خدا طلب
کند باو برسد صاحب دشمن کتاب که کفره هند او را پیغمبر
صاحب کتاب میدانند مترجم آن کتاب در اوی آن کتاب جوک
است و جوک از جمله پیران و بزرگان هندوان است و مریدان جوک
دعوی اسلام و ... کنند و گویند که کتاب امیر المؤمنین است این نام آنحضرت

ونام ان کتاب فارق است در زند وچون کتاب بوده است وچون که زردشت
ان حضرت رسیده بود ودیگر دردیشان ومرتاضان رامرو درست از
عبادت وزهاد وترک دنیا وقاعده زهد که نامه ورا بجهت باید شناسی وحظ
کرفتن است چون که دراهل کتاب وخشن میکویند ره را اخر دنیا نکنی بکرده خدا از حرمت
ولذت وازبندکان خاص که باشند که نام او خسته وصبر باشد وخلق را زنده کنند ودین جا
تن تعبیر خدای مهر با را برپاکنند وبحکم جاودان خدا است سیاه کاران را زنده کنند در زرد و بیشتر
احتراع کنند باشند وحق خدا وپیغمبران را پاک کرده باشند همه را السوزانند وعالم را
نو کنند وهر بیدیر انزا دهد وملک کرد و دولت اوست جبارت از چهار هزار سال
باشد وبیاری از مرخرفات این کتاب اتفاق کرده بود از قول انبای بعض
هندوان از نجم بارتعالی وتناسخ ودهریان نمود واین اقوال را از کتب قوم گلبار
از کتب براهمه هندوان معتمد ایشان نوشته بود واهمه صاحبان این کتب را
پیغمبر وکتابهای ایشان را اسمانی میدانستند وحتی اقوام عجم واکثر را همه او پیغمبر میدانستند
ودر کتاب جاودانک میکویند که ایرانیانکه مسلمانی نه هر سد در اخر الزمان والسلام
وار بعالی ان

درمیان مسلمانان از ظلم ظالمان وفتنی عالمیان وتعدی حاکمان وریاد
دیار وبیابانی ایرانستان وحسد وجور حکام در هر طرف شود وجز نام از دنیا نماند وپادشاهان
ظالم وبی رحم شوند در غیبت بی انصاف شوند وهر جزای یکی مگر بگو شنود
وعالم کفر وظلمات بگرد ودست غیرت الهی بدرآید وجانشان حمیاطا
وصدارت ظهور کند وشرق ومغرب عالم را بلکها دیگر دو همه جهان زنده ولسیار
کسان را بکشد وخلق را هدایت کند وان درحالی باشد که ترکمان
مسلمانان باشند وغیره در آتش حق فهمی مکنند والله اعلم ابن ظالم گفتار
زند وپازند را اسما نیده ندانند ودر زردشت را نبی ندانند واین زردشت
پسر پورشسب است ومادر او دغدو نام دارد واندی فرمود است گویند حکیم اهراست
وشاگرد افلاطون است حکیم چون علم بایر حت درحد مسلمان درکوی
منزوی شد واز دقه در کتابی جمع کرده درانجا رفت وبعضی گویند حکماها است
معلمش حکمت ورزیدی مردی اسلاست واز دقه کرد چون او بد خمره زند
از آنجا بدان زمین شد وبر بایضه شهری شد ولکابایان حکمت داده

ز نام نهاد وبعضی گویند که چون شنیده بود کتب انبیا باطل ومرخرافات باطن مصری در انجره
در آتش نکشته باشد ونحن کبری در علم اوهبی باشد واو همه ازو میگویند انکه شیطان در آتشکده
با او سخن میگفت در تمام حضرات ورا بپیغمبر کرده بروی قوم زردشت لغبت شیطان است
و نجس بار سال زندباد در کشتاسب رفت از کار برابر لهراسب کشتاسب رسی
بر خود مرتب ساخت و زردشت کشتاسب رفت وعجیب نموده کرد کشتاسب علاج
جمع محرمات ایشان از روی مصحف چون هستند زردشت کعب نامه انکه از نفد در براد
در زند وچنان کرد که او دوای سخت بیجه بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد وکشتاسب
وقصه یار روبو شتن نیست وی درامه نزد اهل ادراک مرتفع زردشت کرد زردی با سیاه
نحو بود از در زندان میکرد شتابا کاسه چهار دست وپای اسب بهم نشکنی در جسد
در اسب افتاده بعضی را اسب افتاد بر تشبید وچون زردشت را قبول کرد وبعضی گویند
شاگرد ارمیا بود وعلم نجوم خوب میداست دین شهر ست کردیه با حکاه شاعر
در روم هست ومصر صحبت داشت وانان طلسمات آموخت کتابی ساخت موسوم
بزند تحریم وازرا استغاثه نام نهاد وسبحان الله از نفهمیده از حجاب حکیم که ازراکه
لحام بدیگر است

حکما فرس است وبعضی او را پیغمبر میدانند معنی آن کتاب را مستفید ونمیدانست وزر
دشت بدعوا آن بود که کتاب خدا را کسی نمیدانست ونمیفهمید مگر پیغمبر خدا وبعد از
آن زند را تفسیری کرد زند نام نهاد وآن تفسیر را تفسیر دیگر کرد وهستی پازند نهاد واخر
للای هیربد برنج رفت گشتاسب را بدین خود دعوت نمود ومعجزه او آتش رقصی بود وگشتاسب
هفت آتشکده عظیم در ایران بنا ساخت ودر هریک از اینها خادمان بسیار ورد وظیفه
قرار داد ند که اول آذر گشسب آتشکده بلخ است ودیگر نوبهار آتشکده جوا او رو دین
دیگر کوشش آذر آتشکده پایونت اصفهان دیگر برام برزین آتشکده فارس ودیگر
در خش آتشکده خراسان ودیگر درخش آتشکده آذر بایکان وکتاب زند وپازند
بر غشم فارسیان نوحی بر زردشت نازل شده است واز او کشتسب چهار رده هزار
پوست گاو منقش بطلا ولاجورد بود ودر قلعه اصطخر دفن است نوشتند وبعضی گویند
در زمان انوشیروان حکم کتاب منسوخ شد وانچه لذا اهاله کوشت ظاهر میشود وحالات
پیغمبر اشان نوده وکتاب ایشان اصل دارد ونام آن کتاب کی بیست است
لیکن گبران آن کتاب را سوختند وپیغمبر خود را سوخته کشتند وانکه الحال

درمیان اهل مجوس و اردشیر آن کتاب است و بعضی گویند زردشت بزبان
سریانی نام ابراهیم خلیل است و نام این کتاب صحف است و بروایت دیگر
زند و اوستا و زردشت پیشوایان ملت آتش پرست بوده‌اند و بعضی گویند که این کتاب
خود را بعد از حضرت ابراهیم منحرف کرده‌اند و بعضی همین کتاب را صحف ابراهیم دانسته‌اند
و بعضی زند و پازند را کمال در مرتبه و در سایر کتب اسامی ائمه علیهم السلام
و اختلافات ایشان رفته و دیگران گویند از استماع آن اصل کتاب زردشت
بر بیست و یک لنگ قرار داده و اسم لنگ این است اوغزلخان و بکر و بندیداد و بشت و اورنگی
و جراد و آل منیو فرو خواهد و اشتاو ها و تات و جشت و فرند پازند و گاتور و کوشش و پوری
و دبیاد و سیر سور و سفید روشن روی و بیاد و اسم ابراهیم را به پهلوی بخیدین خرابی
نیخوانند اما زردشت دیگر زردان در زمان گشتاسب و ابراهیم زردشت بود اورام
و ابراهیم دارابراهیم ورا امام و ابراهیم دار ابراهیم و اسم زردشت را نیز گویند
طرق خلافه لفظ زرادشت و زردشت و زردهشت زرتشت و زرادشت و زرادس
و کتبی معتمد علیه ایشان است در آن کتب احوال الاحقس ... بجو وار ایراد بد
این آن

هر چند مجوس از راه عناد منکر تحقیق این دین اند اما چون از اخبار استنباط بوده است انبیا
عظام و حکما و دانشمندان معتبر ... بر تحقیق آن چیز واقف شده‌اند و در کتب خود ضبط نموده‌اند
و کتاب گومستر چون معتبر است و آن کتاب از اوستا و اصل این کتاب معدوم است
و در احادیث معتبره وارد شده است که اصل این کتاب بر دوازده هزار پوست گاو نوشته
بوده‌اند از آن کتاب صد و بیست و یک کتاب را که او بخط نوشته بود پیدا نمود و کتب جامعه آن جوان
تصنیف هوشنگ الملک است مجوس او را پیغمبر میدانند کتاب جاویدان فرهنگ است از مه آباد
اولین پیغمبر عجم است بزعم ایشان کتاب ارژنگ زندقه مانی نقاش است در زمان شاپور
بن اردشیر ابن مقفع خراسانی ترجمه نموده و نام شرح آن کتاب اصل هندسه که از زوده کتاب
شکلوس لوقاه حکیم رومی کتاب صیلور احکام و نیرنگ زردشت صد فصل دارد و کتاب سندباد
حکمت علمی و عملی کتاب ساتر مه آبادیان گویند آسمانی است کتاب را داوید و در
نام موبد لیث در زمان اردشیر بابکان بوده و کارستانیان گویند پیغمبر است کتاب دساتیر
مزدک است در ایام قباد بعد و در باب مذهب اشترکی بیان کرده کتاب سام شمر
از تصنیفات زردشت است از اسیاه نمیگویند کتب قبطا و سطلطی الفیا لو فا ششم

در امر دین آتش پرستی کتاب سار رساخ از تصنیفات فرزند بهرام یکی از دهایان
و حکما عجم است و در این کتب با قوال مختلفه و لغات مشکله بیان احوال اکبر شاه ...
از ظهور و خروج خواهد کرد و تصریح با بعضی حکیم و در کتاب فرهنگ الملوک است اسرار
العجم نیز میگویند و از کتابهای عمده مجوس است بلکه او را بمنزله الیا که صحف آسمانی میدانند
و باصطلاح گبران جاماسب نامه میگویند و احکام و نجوم و حوادث و وقایع گذشته
و آینده در آن کتاب ثبت است و این کتاب را در زبر جلیل القدر کرمان را از حکیم ... بستاد
نجوم و بحر پوست نوشته بوده‌اند و اکثر خطوط آن شبیه بخط یونانی و پهلوی و دری
و بخط فارسی بوده و مشتمل آن منکر و دستور بود و ظاهر میشد در زمان نور و ولا
کشاف بوده و تا حال نشنیده‌ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده بلکه
نام شنیده اند جاماسب در آن کتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل
گاهنبارها و گاهنبار ها و گاهنبار ان شش روز است به اصطلاح ایشان
زمان عالم را آفریده و هر روز را گاه بارها میگویند و بر جالکاف عجمی و باصطلاح
ایشان گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد روز پانزدهم
اردی بهشت

اردی بهشت ماه قدیم است گویند یزدان از این روز تا چهل روز آفرینش آسمانها
را بانجام رسانید و گاه گاهنبار دوم میدیوشم نام دارد و آن خور روز باشد
یازدهم تیر ماه قدیم است گویند که یزدان از این روز تا شصت روز آفرینش
آب را تمام کرد و گاه گاهنبار سیم پتی شهیم نام دارد و آن اشتاد روز است
... و سیوم شهریور ماه قدیم است گویند یزدان از این روز تا هفتاد
و پنج روز آفرینش زمین را تمام کرد و گاه گاهنبار چهارم ایاثرم نام
دارد و آن اشتاد روز است که بیست و ششم مهر ماه قدیم است گویند یزدان
از این روز تا سی روز آفرینش نباتات را تمام کرد و گاه گاهنبار پنجم
میدیاریم نام دارد و آن اول دی ماه روز است و شش روز ... دهم بهمن ماه
قدیم است گویند یزدان تا اشتاد روز حیوانات را بیافرید و گاه گاهنبار
ششم همسپتمدیم نام دارد و در آخر ... مسترقه ... باشد و از این روز
تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم را که بزعم ایشان کیومرث
بود و در اسرار ... احوالات انبیا و ملوک را میگویند ... نموده‌اند

جت و در چه زمان آن جمع رسند و پیش از ان ظاهر شود و در کجا باشند و چه بر ایشان
میاید و احوالات ایشان چگونه است پیغمبر گفت ای پیغمبر عرب آنجا که تو هستی در
میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار شود و قوم او بر شتر سوار باشند
و بندگان ضرب خورده و پیش بندگان نشینند و او را پیشوا باشند و از پیش ...
پیش سو ... و وی او ... و کتاب او باطل کرده اند هر کتاب ...
را او ... ابا و ... محسوس ... پهلو را ... کند و ... آتشکده ها
را خراب کند و تمام شود در کار ... و اصحاب ... و کیان ...
و سایان ... زنند ... آن پیغمبر خورشید جهان ... نام
دارد کسی پادشاه شود و در دنیا حکم راند ... آخر زمان پیغمبر باشد
در میان ... باشد ... تا قیامت متصل شود ... دنیا
تمام شود و آسمان جنبش شود و زمین ... و کوهها بر طرف شود
پس ... بندگان ... عاصی او ... و در ... کنند و ...
و فرخ ... و ... عبارت ...
بالهم توانند

با وجود آنکه خلایق را بیزدان خلاف فرمان ... باشد و حق ...
او خاص شود ... آن عبارت از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل علیهم السلام
باشند نازل شوند با بهرام فرشته موکل ... و فرخ زاد ملک موکل
بر زمین و بهمن ملک موکل بر گاوان و گوسفندان و اردیبهشت ملک موکل بر آتش و روح القدس
زنده گویند خلق بسیار را از پریان و ... زنده
گویند از جان پیغمبران ... خضر و ... الیاس و ... پس
ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر سلیمان ع و ارسطو ... و سام بن نوح
... ع است و ... بن عاد ... و ...
پیغمبر زنده ... و سیمرغ ... قاف و ابراهیم
... زنده ... و ...
... باشند زنده گویند ... اسرائیلیان ... میکند و ...
... ضحاک ... مظالم کند ... بخت النصر را
که بیت المقدس خراب میکند زنده گویند ... پهلوی ... زنده

و آتش پرستان ... خالی میکرد اند و میگویند ... خالی و خلق ... و زنده گرداند سلام
قاضی ... یعقوب ... نصارا را و زنده گویند ... ع
... در ... قوم لوط ... زنده گرداند ...
و اعتقاد او ... احداث نموده و زنده
گرداند ... صاحب ...
را جمع گرداند و زنده گرداند ... ظلمت و ...
جامع ... سراج و اخلال ... زنده گرداند ...
وجود ... عنصر میدانند آب و آتش و خاک و هوا ... قدیم میدانند ...
گویند ... اقوام ... زنده کنند ... در دین کرده باشند
و جوانان بندگان ... باشند و العلم عند الله ...
پادشاهی ... عباس و امویان و سلاطین ... باشند و جوانان
بندگان ... زنده کند رستم بن زال را
خدمت او باشد و ... زنده کند ... همه ...
ولبوزانه

ولبوزانه ... ایشان ... بابهای ... و همه ...
... کاران ... و نام پادشاه بهرام ... خورشید جهان و
زنان ... و ... نام محمد ... پهلوی ... و ...
و عمر ... باشد و چون ... عمر ... باشد ...
... و شهرهای عمان خراب شود و
... سلطان ... جنگ کنند ... دجال ...
و میگویند ... سوار ... و ...
باشند ... بیت المقدس ... بهرام ... و گشتاسب ...
زنده گرداند ... صاحب ... عیسی ... باشد و ...
و ... رستم ... فرستد
و ... قسطنطنیه را بگیرد و علمها
... و ... باشد ...
هر جا ... بگیرد ... سلیمان ... پیغمبر است

گرازینی اسرائیلان چون در آسمان و لوان و مرغان و درندگان و رو زمان را خوانند

بوده این بهرام ستایی اوازفرزندان زروان زرروان زرکنت الحرش

از اسم آب است و اوست از برتر و اتابک بزرگ یعنی صاحب جبروت بزرگی

مثل سلطان و اوست کیارند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ جبار و بی یعنی شکوه

مند و بودین یعنی شیطان ازاو بگیرد و گیهان خداوند یعنی پادشاه و نیا و

شهنشاه است یعنی بهتر از همه پادشاهان و از فرزندان ششم است و ورزند آنکه

پانصد قرن تا شد و بار اشر لامت و پیشوائی کنند و برود تا بمعبد و پرستد و دار الملک

فکیعوت است و در حال اقصا تو را اشیمه زنند در آخر و نیست و همه جهان

را یکدین کنند و کیش گبری و آئین زردشتی و ملت پیشانی نماند و پیغمبران خدا و

وسپهبدان و مؤبدان و حکیمان و پرزادان و دیوان و مرغان و ماهیان و

جانوران و آب ها و بادها و در مکان غیر رویان در خدمت او باشند و از مغرب

بر گردد و دود و اشل ظلمات شود و چون پیش سی ر اجراکنند و از اسل خانه جزو بوق

شود او آید تا انجا بود کلام جاماسب و تتمه کتاب نبود و در جزوهای دیگر احوالات

ملوک اسلام

ملوک اسلام بود از ترکان و عجمان و عباسیان و وقایع اول او را و میداد

و تغیر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ایشان پس این کتاب و احوال و تاریخ

و وقایع در بعضی از دورها مراد انقضای باشد بطریق صحیفه جفر است و جفر از اسرار

علوم مخفیه است از اهل رمز که بقیه احوال است که ترسید و دانسته زبان گونه پی کرد از

اگر دوم سیر نام بهادری رو بر بالا با دین می گویند جزنست و

مهدی آخرالزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان می گویند از فرزندان پیغمبر است

علیه السلام و از فرزندان امام حسین است و دلیل بر آنکه در کتابهای نوشته است که

حضرت داود این است با نعمت بسر داشت و بعد از اسلام آن یهود پادشاه چون و

السر یهود در ایام دینار برادری داشت تاریخ لغت عبری مهدی باشند و او پادشاه

شود و مهدی همان تاریخ مذکور است و حق تعالی این اجنب را در توریت آورده است

همچنان نیست که ایشان می گویند و در سفر انبیا در توریت این اوایل

نیست بلکه در آنجا نوشته است که تاریخ از فرزندان محمد یعنی محمد است و از

فرزند اسماعیل ذبیح الله است یعنی اسماعیل و الیهود جو حضرت مسیح قائلند

ز از آسمان نزول می کند و بعضی از یهود مسیح را مردی دانند که

دجال باشد و قائلند که تاریخ قطامه را خواهد کشت در جائیکه دعوی خدائی

کند و بعضی یهود خدا اسم الله قطامه را مهرائی دانند

و رهبر او عیسویان اند و اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نسطوری و یعقوبی و بعضی

لوائی را فرقه چهارم گرفته اند ملکائی و لوائی در قول ایشان با یهود قول اول

قائلند و بعضی از ایشان می گویند در انجیل و کتاب ها نیست اما مشهور است

از علما و بزرگان جمهور در آخر الزمان ظهور کنند و عیسی خواهد آمد و دجال را

خواهد کشت و با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد و یعقوبیه و نسطوری تا پای نیستند

اما داود و یکی از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان پرتگال قائلند و بعضی به نبوت پیغمبر قائلند

و میگویند حق است و آن پیغمبر بر عرب مبعوث است نه بر عجم و نه بر اسرائیلیان و

مثل یهود میگویند پیغمبر موعود و مهدی استخراج آمد و قائلند در انجیل اسرائیلی است که بعد از

همه انصاری هیج الحلیل الاسم هم نمیدانند و داود و ملکائی میگویند مهدی ظهور می کنند

و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را مسلک به پادربان و کشیشان و خلیفه ها

دانیال پیغمبر

دانیال پیغمبر و غیر بلبیان میمالند رکاو مامی نشینند و یا بفوج کاروها برخورد شهری

بنشینند رمیم را شیار کنند و تخم بکارند و ایشان را با بی عذاب میکشند

و دیگر جزیه از نصاری قبول نمیکنند الا اسلام یا شمشیر و احوالات ائمه علیهم السلام

در انجیل داودی است و اکثر دانایان گرج و اروس و بلغار و حبش و زنگ و فرنگان

انگلیس و الامان و پرتگال قائلند بوجود شریف آنحضرت در کتاب ارمیای پیغمبر و

کتاب حزقیال پیغمبر و کتاب کلوبایی و کتاب ستاره مسیحیان مسطور است که چون

ماه از فاران طلوع کند و از ده دانشمندان ایشان آمده باشند بعد از او حکم راند و او قوت

ذلت مسیحیان و ترسم خوردن دین ایشان و جزیه با ایشان بدهند و خوار کردند

و شهرها را دهند و از دیم ایشان صاحب عالم شود و علم رقاش خلیل و ناصریه زنند

و لشکر او تا بحر سوف خیمه زنند و بهیهان بیابگیر و دیدار زنند و مسیحیان را و رزر

پای پای کند و خراب کنند و الیان رو باید بگشد و هیکل و الیان را بکشند

و پادشاهان فرنگ ذلیل کند و اعقاب نیست باشند و دجال از کوه رپلو برآید

بر خر بزرگ سوار باشد و با صاحب جنگ کند و از زمان ابراهیم سوختن است و مسیح

از رکن یمانی آسمان بر برآید و با حواریان پس پشت او جنگ کنند و در روایت دیگر
السبع باصری فرود آید و با مکه باقوس در عالم گم شود و زنجیر با در گردن ایشان
کند القوم مکر کنند و جزا داده میشود و در دار کشیده میشود و کار زیده میشود و از و منکر
اسلام و راه اسلام گواهید داشت جز شمشیر ایشان را کردن شاه و اسلم
دیلمی [illegible] علیهم اللعنه جمهور علمه قایلند بوجود آنحضرت و میگویند مهدی آن
امت حق است در ظهور میکنند و لیکن از خصمان [illegible] امام منقرض القلاع [illegible] مینامند
پنهانیست او از فرزندان رسول خدا و آله است و لیکن پادشاهی نخواهد بود [illegible]
باشد و بعضی از ایشان گویند در [illegible] متولد شده اما اکثر علمای اهل سنت ایشان
ایشان چنین ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب بیان و ابو المظفر
سبط ابن جوزی در کتاب خصایص و خطیب و شعبی [illegible] و ابن الشواد
قاضی بغدادی حاکمی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول و صاحب
کتاب الجمع بین الصحاح الستة و خوارزمی در کتاب اربعین و ظاهر قول محیی الدین
حنبلی در کتاب فتوحات و در فصول مهمه و حافظ ابو نعیم و ظاهر قول ثعلبی

از او المستوفی

کار رو ساحی من است تصریح نموده اند و بسیار گفته اند که آنحضرت متولد
شد و علاء الدین سمنانی از اکابر اولیای تصوف است و در وی ایشان او را
شیعه و سنیان او را از خوبی دانند و گفته است قول شیعه و سنی را
بخلاف اجماع طرفین نقای کتبه در تصنیفات خود جماعتی از اهل قبله
را ایشان را رد کرده اند [illegible] میگویند تمامی اهل روایت ایشان است که اعتقاد کنند
مرحوم ابن عسکری علیهم السلام زنده است و مهدی است و بیرون خواهد آمد
و صحرای ولایت [illegible] که او غایب شد [illegible] طبقه ابدال در آمده و همچنان
عمر یافته تا قطب گشته و در نوبت قطبیت نبود و صحرا نشینند اند او گفته است
دو در مدینه رسول [illegible] در فن کعبه است و دو ایشان بود یحیی با آنکه در
تشیع رسند علاء الدوله با این اعتقاد از خوبی دانند و
نامی دیگر از تشیع نیکو [illegible] استنبول در زمان سلطان محمد فتح قسطنطنیه
نمود [illegible] را اهل سنت [illegible] و دیگر حاشیه برکشاف نوشته
در تفسیر آیه [illegible] گویند [illegible] همه از افضل میگویند

مراد از این آیه حضرت آدم علیه السلام فرامش کرد حضرت صاحب الامر
را و با آنکه از اقرار بوجود و ظهور آنحضرت و این آیه را در باب
خاص مهدی نازل دانند حق این امر است مراد مهدی است و [illegible]
و مر الهم صاحب الامام منصور بن الاعمی دانند و در وی [illegible] غلوی
بسیار دارند این [illegible] بود و لکن بر فرمایند [illegible] آنحضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه چهار نفر از صحابه کبار چون خلفای ثلثه
و معاویه را از برای [illegible] آنحضرت باشند و از [illegible] جهان
نفر را که از حق [illegible] در دین [illegible] باشند [illegible] را
تعلیم [illegible] و [illegible] باشند شافعی و
مالک و احمد ابن حنبل [illegible] قاضی [illegible] گفته است
آنحضرت چهار نفر [illegible] میکنند
و بر [illegible] جهنم [illegible] کتاب [illegible]
ایشان [illegible] قاضی [illegible]

[illegible]

قایم مقام سلطان روم است در پایه حاشیه کرده است اجماع جمیع مسلمانان و اهل
حل و عقد بر آنست که شیخین افضل خلق اند بعد از رسول الله از ظهور مهدی ایشان را
زنده خواهد کرد [illegible] خواهد کرد [illegible] که مهدی افضل از شیخین خواهد بود
و کلام [illegible] تشیع [illegible] از سلاطین روم
در تشیع [illegible] بلاد معروف [illegible] در بغداد [illegible] استنبول در زمان ایلدرم
بایزید از ملوک آل عثمان در مسجد [illegible] مشهور است با [illegible] بتکده
و کلیسیای اعظم نصاری بوده این بتکده [illegible] مسجد نموده اند [illegible]
بعمارت [illegible] و بر اطراف این مسجد [illegible] دریای [illegible] و بنا از آن
عظیم مسجدی [illegible] باشند و در [illegible] چند نقش بود بخط
یونانی [illegible] هزار و [illegible] قبل از بعثت نوشته بود در زمان [illegible] پادشاه
دو را [illegible] لوح اسامی چهارده معصوم ثبت بود و [illegible] در آخر آن لوح [illegible]
معاویه [illegible] علیه اللعنه بود [illegible] مهدی آخر الزمان [illegible]
و از فرزندان احمد [illegible] عیسی با حواریان [illegible] آید با او اقتدا

کنند و در حالتی که دنیا مملو از ظلم باشد او را عدل کند لهذا از رجعه ربانیه خوانند
از رسوائی است جمع و معاویه آن لوح را در اسکوار بدر با انداخت شد و مقالات
غیر شیعه اثنا عشریه از غلات و خوارج و ملاحده این است و مشایخ اهل اسلام
در وجود آنحضرت خلاف ندارند و اما اسمعیلیه اسماء مهدویت را بمهدی از روز ند
زاد که اسمعیل بن جعفر صادق میگویند میدانند و این مهدی که از سلاطین مصر و
اسکندریه و مغرب بوده و بعضی از شیعه میگویند حضرت صادق (ع) مهدی این امت
است و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود با کل بسیار یک سلا گویند امام بعد از امام
حسین (ع) محمد حنفیه است و مهدی همو اوست و او زنده است و در کوه رضوان از کوههای
یمن در کهف عمیق غایب شده است و جن و دجال با او باید تا خروج کند و عالم از آنکه شد
و جهان پر از عدل و داد کند و قومی از ایشان گویند محمد حنفیه مرده است و بجای او
و هشام و سید بن اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید آخر به توبه
حضرت صادق (ع) توبه کرد و دین او پذیرفت اگرچه جابر و دیگر از زیدیه گویند
محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) است و او زنده است و در آخر
الزمان خ

الزمان خروج میکند زیدیه گویند مهدی این امت محمد بن ابو القاسم بن حمزه بن علی بن
الحسن (ع) بود خداوند طالقان که در زمان معتصم عباسی او را حبس کرد و بامر و عباسیان
این اسماء را بمهدی بن منصور و ثانی میدانند و او را هادی هم گویند و کیسانیه
از شیعه این اسما را با ولاد حسن بن امیر المؤمنین (ع) میدانند و بعضی از اولاد محمد
ابن الحنفیه را امام میدانند و بعضی از علمای شیعه و عباسیان قایل بمهدی که حضرت
متولد شده و در سال ... پیش از فوت پدر وفات یافت و بعضی از علمای اهل سنت بر
این رفته اند که هنوز متولد نشده و بعضی گویند یک سال پیش از فوت پدر فوت شد
و بعضی گویند متولد شده است و غیبت و از جانب خدا است که خلق تضلال افتند
تعالی الله عن ذالک و بعضی گویند او جهت غیبت اختیار کرده بدون سبب و جهت تمامی
مفسده و ضلال لازم می آید شیعه اثنا عشریه میگویند سبب غیبت آنحضرت قلت
انصار و کمی اعوان و خوف از اعدا و از ظلم و ستم همچو جعفر کذاب و معتمد
عباسی خلیفه جور زمان و سایر دشمنان و هجوم عامه که چون به آنکه او را بگیرند و بکشند
گریزان شد و از مردمان غیبت اختیار کرد اقتدال العامه
فی الغیبة

اکثر قایل شده اند آن حضرت غیبت اختیار کرد و میگویند اگر غایب می بود
در این مدت میبایست پیدا شود و نمی باید اینقدر عمر داشته باشد و اگر پوشیده زنده
بود باید کسی او را ببیند جواب آنکه ایشان قایلند که بسیاری از پیغمبران
و بندگان در زنده اند و عمرهای طویل زیاده از چهار هزار سال دارند مثل الیاس
حضرت خضر عمر طویل داشته اند و زنده باشد بعید نیست و خداوند عالمیان قادر است
که او را زنده بر این دیگر از آن بر آید و سبب در ظاهر شدن بحسب مصالح
چند است که خداوند عالم میداند و بسی که خویش هم نمیدانند و الیاس پیغمبران
که تا حال زنده است حضرت ادریس است در بهشت و حضرت عیسی است زنده
و در آسمان چهارم است و دیگر خضر است و در دنیا با دریاها ملبس شد و در راه ها
گمشدگان را راه نماید و دیگر حضرت الیاس است و در دریاها ملبس شده و دیگر
رجال الغیب اند باعتقاد اهل تصوف و غیره اکابر است اهل تصوف اند از اقطاب
و در کره جهان سیر کردند و هر گرام سیر ند و یکی قطب میگشتند میشود
و هر یک از این اقطاب عمرهای بسیار دارند و از مردمان زنده ان
ابلیس است

ابلیس است
و دیگر دجال بن صیاد است و حمار آن که مخلوق شده اند و زنده اند و جود دش
با آن حرش بگیرد و آیت در جزیره از جزایر طبرستان میباشد و آن جزیره بهشت
و سنج اکتشاف است و حق تعالی از آن جزیره علف میرویاند و آن حمار میخورد
و میگویند که سلام دجال خران بال علیه اللعنة والنکال است و حرب بگاو و از
فرزندان آدم است و از دو آن و بستان و بریان و در نهایت مهارت است در
عالم است و در زمان حضرت رسالت متولد شد و از عبد الله بن عمر علیهما اللعنة
مرویست که روزی رسول الله بعد از نماز صبح فارغ شد برخاسته رفت و اصحاب
در ملازمت آنحضرت تا بدرخانه یهودی که میگویند و روایت مجمع شریف رو تا
بدر خانه رسید و در آن زن برآمده گفت چه میخواهی یا ابا القاسم آنحضرت
فرمود با ام عبد الله رخصت میدهی که عبد الله را ببینم پیره زن گفت او را
چه می بینی دیوانه است که جنب خود حدث می کند و حرفهای
ناخوش میگوید رسول الله گفت بیا رسید حجره بان و داخل شدیم و دیدیم که طفلیه
بچه و لجوج حرف میزند با رکش گفت جنم و باطلی و تختی آنکس

آنحضرت فرمود که بگو اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله
آن ملعون گفت بلکه تو بگو اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله
و در باب امر او نیز اشارتی هست روز دیگر آنحضرت با اصحاب
آمده در بالای درختی با آواز بلند چیزی میخواند پس زنش گفت حرف بزن
دانا این فرشته زیرا که محمد آمده است پس ساکت شد و رسول الله
فرمود اگر او را میگذاشت حالش ظاهر میشد روز دیگر آمدیم در میان گوسفندان بود و آواز
میکرد چون آواز کلاغ و گفتگوی بی‌فایده میکرد و رسول الله با او گفت
دیگر از آن فرمود تو را مهلتی داده ام تا بر روی خود گواهی دهی رسول الله و آنچه مقرر
شده از تو فعل خود ظاهر آمده و در هر بار آنحضرت با اصحاب خود میگفت خدا
این زن را از رحمت خود دور کند اگر او نمیبود من ضرر میدادم این اوست و در
روز آنحضرت فرمود حق سبحانه هیچ پیغمبری را نفرستاده که قوم او را از دجال نترسانیده
و لیکن او را در این امت ظاهر گرداند و دجال علیه اللعنه البته ظاهر خواهد شد
بر خری سوار که عرض میان هر دو گوشش یک میل باشد و بهشتی و دوزخی
کوهی از نان

کوهی از نان و نهری از آب همراه او سیر خواهد نمود و اکثر تابعان او
زنان و اعراب باشند و در جمیع آفاق گشت بغیر از مکه و مدینه و آنکش
بگوید منم پروردگار شما انا ربکم الاعلی خواهد گفت هر که او را
ببیند باید بداند خدای او اعور نیست و بر خر سوار نمیشود و ابن
بابویه رحمه الله تعالی این حدیث گفت عجب است از مخالفین و امثال ایشان
که تصدیق آنچه مذکور شد میکنند و از لقای جناب صاحب الامر و غیبتش در آنمدت
استبعاد کنند و بطریق دیگر روایت کرده‌اند روزی آنحضرت بعد از نماز صبح
در مسجد برخاسته بود رسید فرمود ولادت دجال در این ده خواهد بود
و نام مادرش کامنه و پدرش صیاد است هر دو یهود بودند و یهود دجال را
قطام گویند و کنیت دجال ابو یوسف بود و یهود او را پیغمبر میدانند چون
ظهور کند او را ... در روایت دیگر آنحضرت چون مکان ولادت
او را بیان فرمود آنحکایت در روز جمعه بود و چهارشنبه وقت آفتاب
زرد ... شد و چنین زمانی آمده که حال آنشب در خانه ... بود ضعف

... بر خود میکرد ... ساعت بزرگ شد و یک چشمش مثل
دانه انگور که بر سر آب آمده باشد بیرون آمده و چشم دیگرش ممسوح بود یعنی هموار
و باطل و بار روشنی همراه ... و از داشت و لهذا دجال نام کردند
دجال یعنی فریبنده و دروغ گو است و در آن ایام عبدالله بن مسعود و جمعی
از مسلمانان رسیدند آشوب و غوغا شنیدند از سبب آن پرسیدند گفتند
حقیقت حکایت بیان کردند و به درون خانه آمدند و دیدند در پیشانیش
بخط ... نوشته که الکافر بالله و روایت دیگر کافر
جدا جدا نوشته بود و آنحضرت ... حکایت را خبر
دیده ... شنیدند ... دیگر آنحضرت با ابن مسعود و جمعی با آن
تشریف بردند و به در خانه دجال رسیدند ... در نزد مادر دجال آمده
را به درون بردند و در وقت رفتن حضرت رسالت با رفیقان تهیه نمود سوره
الدخان را بخاطر گذرانیده تا دجال را امتحان کند پس گویند
چون داخل شدند دیدند دجال ... نشسته با آواز درشتی ...
بانگ ...

با ... بزرگ ... و با مردم از هر باب سخن میگفت حضرت رسالت
ام دجال گفت تو رسالت از من اولی نیستی تو شهادت ده که من رسول خدا ام
سید عالم فرمود اخسأ یا ملعون یعنی هلاک شوی و دور افتاده
از رحمت خدا مرتبه دیگر او را به اسلام دعوت نمود و او نشنید پس گفت
تسلیم فرمود که بگو لا اله الا الله محمد رسول الله دجال گفت
... اول و دوم ... آنحضرت از اسلام او مایوس شد
آنچه در خاطر گذرانیده بود استغفار نمود دجال ... الدخ و حضرت
دخان ... فرمود فاتلک الله ... شمشیر ... دجال
... بر سر او ... نکرد و برگشت ... آمده و چهار انگشت ... خون
بر سر ... حضرت فرمود ... از برای قضای خدا ...
... مبارک ... مبدل گشته چنانکه گویا
هرگز نبوده ... آمده ... حضرت ... دجال
بد فعال ... کمال ... عجبهای ...

بجانب مدینه رفت چون خلایق آن خلق عجیب و هیئت عجیب را دیدند گروه
انبوه بر او جمع شدند و دجال الست کوهی دو دیده سنگی گران بر دو شتر بر سر راه ایشان
گذاشته و در میان آنکوه محبوس کرد و بعد عمر عثمان [illegible] زیاده بر شش سال و
گریزان بجانب حضرت رسالت شتافته حقیقت را عرض نمود حضرت گریسته متوجه
آنکوه شده و دست دعا بر داشته گفت خدایا شر این بدفعال را تا وقتیکه خود میدانی از
امتم منع کن فی الحال فرشته از آسمان فرود آمده دجال را ابد بر پای
[illegible] را نیده و در جزیره انداخت و در آنجا محبوس ساخته و در کتاب
المصابیح و زهرة الریاض ذکر کرده اند تمیم داری [illegible] در خدمت حضرت رسالت
[illegible] با سی نفر بودیم در کشتی اطلاطم شکسته بر تخته پاره چسبیده بجزیره
رسیدیم در آنجا حیوانی دیدیم آنقدر بزرگ که از [illegible] گوشهای او [illegible]
[illegible] مثل سر شتر و روی او مثل روی آدم و [illegible] گوشهای او چون پشت
[illegible] کل القدر [illegible] گفتم سبحان الله هرگز حیوانی با این صورت ندیده ام آن حیوان
بزبان آمده گفت دجال را سوار من است از من عجب تر است گفتم کجا است گفتم در
این قصر رفتم

این قصر رفتیم شخصی را دیدیم که با آن بزرگی کسی ندیده بودیم بزنجیرها محبوس
بود و یک چشم او شکاف نداشت و چشم دیگرش چون ستاره میدرخشید و در میان
دو چشمش [illegible] مثل [illegible] نوشته که الکافر بالله و از پا
تا زانو در زنجیر بود و دو دست او در گردن بغل بسته میان زمین و آسمان معلق
ایستاده بود گفت تمیم داری تویی گفتم بلی و احوال [illegible] پرسید بعد از آن گفت
محمد را دیده گفتم کدام محمد گفت نبی تهامی عرب که تولد شد در مکه و بمدینه
هجرت نموده صاحب لوا [illegible] شفاعت و حوض و کرامت چون با او کسی تصدیق او
نکنند و با او ایمان نیاورد [illegible] هیچ کس نکردم در [illegible]
پرسید عرب با او جنگ کردند گفتم آری گفت بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری
از ایشان اطاعت او کردند گفت خیر ایشان در اینست بعد از آن گفت نزدیکست
مرا اذن خروج بکنند و همه روی زمین را در چهل روز بگردم بغیر از این [illegible]
راه نباشد [illegible] بطلبید و در روایت دیگر [illegible] آمد [illegible] گذاشت
[illegible] این چند کس را [illegible] ایشان [illegible] ما را بر آن [illegible]

ساعت بجزیره رسیدیم پس تمیم داری از نصرانی بود بخدمت حضرت رسالت ایمان
آورد و در اخبار آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدای تعالی
در سال اول [illegible] از آسمان ثلث باران نگاه دارد و در زمین را [illegible]
ثلث زرع و گیاه روید و سال دویم آسمان و زمین هر کدام دو ثلث
برکت و رحمت را قطع کند و در سال سیم بالکلیه باران نیاید و یک برگ گیاه نروید
و بعد از آن دجال خروج نماید و ظاهر میشود و خروج آنملعون بیشتر از ظهور
آنحضرت باشد و در روایتی آنست که بچهل روز پیشتر از ظهور آنحضرت خروج کند
و وقتیکه خروج کند اول بر کوهی نشیند و باواز بلند آوازی کند که آواز او تا مشرق
و مغرب برسد و باز دیگر نعره زند همه از آن شنوند و [illegible]
روایت دیگر چهل روز بر آنکوه توقف کند تا اسباب ضلالت مهیا
شود و شیطان قاید در اینها او باشد و بعد از آن از کوه بزیر آمده بر الاغی
حمار سوار شود در روایت حمار دجال بدنش کل کل سرخ است و چهار دست
و پای تا زانو سیاه و از زانو تا سم سفید و میان هر دو گوشش چهل
فاصله دارد

فاصله دارد و در سایه گوشش بخوابند و بلندیش از زمین هفت [illegible] فرسخ و در [illegible]
سی فرسخ و هر [illegible] تکمیل و در میان دو گوشش جمع کثیری نشینند و [illegible]
ما بین [illegible] فرسخ است در [illegible] ملعون عصای [illegible] در دست گیرد [illegible]
[illegible] فرسخ باشد و [illegible] از سوی جوش او از نغمه و سازهای تازه در کمال خوشی [illegible]
برآید و یک کوه بزرگی از طرف راست او باشد و بهر جا که رود آن کوه با او [illegible]
باغی نماید در غایت آراستگی که از انواع نعمتها و میوهها از هر جانب نهرها جاری
[illegible] و بینندگان از دیدن آن بحیرت روند و این را بهشت نام کند و از جانب
چپش کوه دیگر پر از آتش و مار و عقرب و انواع حشرات ارضی و اصناف
عذاب باشد و او را دوزخ نام کند و باواز بلند فریاد کند که من خدای بزرگ
شما ام و پروردگار شما [illegible] هر کس اطاعت من کند [illegible] ایمان آورد او را
داخل بهشت خود کنم و بانواع نعمتها متنعم گردانم و هر که اطاعت من نکند او را
بدوزخ اندازم [illegible] مدت چهل روز عالم را بگردد و جمع کثیری از حرام
زادگان بروی بگردند و همه جهان را مسخر کند الا کعبه معظمه و مدینه [illegible]

المقدس چون خواهد که داخل شود ملائکه بامر الهی با حربهای العذاب برا او حمله
کنند چون نزدیک مکه معظمه آید حضرت عیسی او را از آن قصد منع و تکلیف کند
حساب دانی وقت نماز باشد روح الله بحضرت صاحب الامر اقتدا کند و بار
آن سرور متوجه حرب دجال شود با حربه‌ای از آسمان آورده حمله کند دجال
از او بگریزد خدا تعالی زمین را امر کند او را بگیرد و نگذارد که او برود و گاهی که
او را بکشند در پناه هر درختی و دیواری که رود اثر محاسبات آن ملعون باشد بآواز
بلند خبر کنند در حالتی که بپا ایستاده بکشند و در روایتی دیگر آمده که حضرت مهدی
رئیس اهل ضلالت را بجهنم فرستد و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است
که قامت دجال بیست ذرع است و آنکه بر دست دارد ازرق چشم است و در پیشانی
شاخ است و هر کس بدو نسبت و ناخنهای او رشته دارد و لشکر او هزار هزار نفر
هزار است و بر حضرت خضر بیرون رود و آن حضرت میگوید تو دجال کافری و آنحضرت را
شهید میکند تا سه مرتبه و حق تعالی او را زنده میکند و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور
است که مضمون مختصری از آن اینست که دجال در زمان رسول خدا متولد شد

با جماعتی تا سه مرتبه

با جماعتی تا سه مرتبه بکنار رفت آن ملعون و فرمود که اگر او بود ابن صیاد خدا
در سالتی من پس آن ملعون را با نمود و مرض شد یکی حضرت قسم یاد نمود
که خدا بیغمبر احوال آن ملعون را خبر داده هرگاه خروج کند و دعوای خدائی
نماید کور است و بر او نیز خدای شما یک چشم نیست و چون خروج نماید
بر خری سوار شده باشد میان دو گوش آن تلث فرسخ باشد و اکثر تابعان
دجال اولاد زنا و یهودان و زنان و صحرانشینان باشند و یهودان
بضرب سنگ مسلمانان کشته شوند و اول یهودان بخدا او اقرار نمایند
و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که بیرون می آید دجال و بر خری
سوار است که مابین گوشهای او یک فرسخ است و ظهور آن ملعون در سالی
خواهد بود در قحط سخت شدید باشد و هر کام حمار او یک میل خواهد بود و تابعانش
جماعتی اندر طیلسانهای سبز پشمینه کسوت یهود است و حضرت صاحب الامر
در بلاد شام در روز جمعه او را در عقبه افیق بقتل رساند و در روایت شامی
دیگر آمده میگویند از مصافات فلسطین او را بقتل میرساند و در دابر

اکه حضرت مسیح او را در روی صخره بیت المقدس ذبح کرده
علیه اللعنه در کتاب اکمال و در کتاب خرایج از حضرت امیر المؤمنین روایت
وارد است که خطبه میخواندند و بعد از فراغ فرمودند سلونی قبل آن تفقدونی
صعصعه بن صوحان برخاست و عرض کرده پرسید یا امیر المؤمنین کی دجال
بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمودند این علامت از اسرار مخفیه است و شاید
رخصت اظهار آن نباشد اما از نشانها و علامتهای که بهم متصل است
فوت کردن و سهل داشتن نماز و برطرف شدن امانت و رواج
یافتن و حلال دروغ و اکثر فرو دختن دین بدنیا و قطع صله رحم نمود
و باخوردن و تابع هوا شدن و مشورت با زنان کردن و سفها را امور عظیمه
محول فرمودن و حفظ نکردن و سهل شمردن علم ضعیف شدن و ظلم فخر
کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم کردند و علما خیانت پیشه کنند و
فقرا فاسق شوند و گواهان دروغ ظاهر شود و شهادت زور
و منارها بلند شود و مسجدها کنگره دار کرده و مصحفها حلی و حلل کنند

و بهتان رایج

و بهتان رایج شود و اثم و طغیان رونق گیرد و صفهای نماز در هم رفته بهم پیوسته
نباشد ما دلها متفرق و از هم دور و نقض عهد را سهل شمرند و خلف وعده سهل
گیرند و شریک باشند زنان با شوهران در تجارت بجهة حرص در دنیا و آوازهای
بلند باشد و تعظیم نمایند قوم را از ترس ایشان باشند و از منجاز فرو
کشیده باشند و بقیه باشان این سلوک کنند و تصدیق دروغ کنند دروغگو را باید
و کاذب صادق باشند و خاین امین زنان مردانه رغبت باشند و مردان
بزنان تشبیه جویند مردان بمردان کفایت کنند و زنان بمردان رغبت کنند و
چون مردان بر زینها سوار شوند و در زینها گردند و گواهی دهند بی آنکه گواهی طلبند
گواهی راست کو شش نکنند و شهوت دهند عمل دنیا بر آخرت ترجیح دهند و اینها
نمایند گرگان باشند پوست میش پوشیده دلها از مردار بدتر و از صبر تلخ تر باشند
پس بر شما است نهبان وقت روزگار خود را از میان بکنار کشید چون حدیث طولانی
بود بالیعمل حضر در لبحو اکتفا نمود و دیگر از آن کتابهای آنکه اسم زنده
ضحاک حلوان غار دوش است در چاه باوند فرید دل او را حبس کرده و سور نقیصه

و مجوس است گوگرد احمر را گویند از بخار دهن اژدها ساخته برده و شهرهای
ضحاک است و آن گوگرد در چاه آتش گشته خواهند از حرارت آنها بیرون آورد و خورد
ضحاک را بانعذاب معذب ساخته دیگر هاروت و ماروت است که به حبل بر
در چاه بابل معلق آویخته دیگر مسحات سامری است گویند هنوز در
بیابانها سیر میکند و بعضی از ایشان مسخ شده ملعون قائلند الصورت سگی است
در بیابانها گشته میگردد و بعضی این سگ را ... سامره چند روز در خانه
لعل دیده اند دیگر مسخ است عقیدای معرفت آن بد جای خضر الیه
صفوان نهایت شده دیگر آن شتر است با اعتقاد ایشان جنازه حضرت
امیر المومنین ع بار او است و هنوز در بیابانها میگردد دیگر بچه ناقه
حضرت صالح است گویند هنوز در میان کوههای شام مخفی است و ناله
میکند و قافله حاج با آن راه میروند از نامه میزنند و نعره و آواز میدارند
شتران ایشان صدای بچه ناقه را اگر بشنود و همه شتران میرمند
دیگر اکثر عقلا میگویند خضر است هزار سال عمر میکند
و چون وقت

و چون وقت پر ریختن او میشود هیمه بسیار جمع میکند و بر روی آن می‌نشیند و ناله میکند
و بال بر هم میزند و آتش از بال او بر هیمه می‌افتد و آن مرغ میسوزد و با سعادت
آن حضرت در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان و بعضی هشتم ماه مذکور گفته‌اند و در کشف
الغمه از طرق مخالفان بیست و سیم ماه مبارک رمضان واقع شده در سال دویست
و پنجاه و پنج از هجرت هجری پدر بزرگوارش حسن است و مادرش ملیکه دختر یشوعا پسر
قیصر روم از نسل شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ملقب به
نرگس خاتون و بعضی گویند مریم دختر زید علویه است و انقول در نهایت ضعف است
و در هنگام وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بود که به رتبه امامت سرافراز شد
از طرق عامه که از صحاح ستة ایشان است استخراج شده
و هر یک از آن صحاح را اهل سنت بمنزله قرآن میدانند بچند حدیث اکتفا
منها الاول ما نقله ابو هریره عن النبی ص انه قال
لا یقوم الساعة حتی یملک رجل من بیتی یفتح القسطنطنیه
وجبل الدیلم ولو لم یبق الا یوم لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یفتحهما

یفتحهما الثانی عن ابو هریره قال قلت یا رسول الله لکل نبی وصیا
وسبطین فمن وصیک وسبطاک فسکت ولم یرد علی
جوابا فانصرفت حزینا فلما کان الظهر قال ادن یا ابا هریره
منی فجعلت ادنو واعوذ بالله من غضب رسول الله فقال
ان الله بعث اربعة الاف نبی وکان لهم اربعة الاف
وصی وثمانیة آلاف سبطا والذی نفسی بیده لانا خیر الانبیاء ووصیی خیر
الاوصیاء ان سبطی خیر الاسباط کانوا من ولد یعقوب وکانوا
اثنا عشر رجلا فان الائمة بعدی اثنا عشر من اهل
بیتی علی اولهم واوسطهم واخرهم محمد مهدی
هذه الامة یصلی عیسی بن مریم خلفه الا ان من
تمسک بهم بعدی فقد تمسک بحبل الله ومن تخلی
منی فقد تخلی من الله الثالث عن ابی هریره قال صلی بنا
رسول الله صلوة الفجر ثم اقبل علینا فقال معاشر اصحابی
من احبنا

من احبنا اهل البیت حشر معنا ومن تمسک بالاوصیاء
من بعدی فقد تمسک بالعروة الوثقی فقام الیه ابوذر
فقال یا رسول الله فکم الائمة بعدک قال عدد نقباء
بنی اسرائیل فقال کلهم من اهل بیتک فقال کلهم من اهل
بیتی تسعة من صلب الحسین والمهدی منهم الرابع الی
امامه قال قال رسول الله لما عرج بی الی السماء رایت
مکتوبا علی ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی بن ابی طالب ونصرته به ثم بعد الحسن والحسین
ورایت علیا علیا علیا ثلث مرات ورایت محمد بن علی و
جعفر او موسی والحسن والحجة اثنا عشر مکتوبا بالنور فقلت
یا رب اسماء هولاء فقد قرنتهم بی فنودیت یا محمد الائمة
بعدک والاوصیاء من ذریتک الخامس عن عمر بن الخطاب
انه سمع رسول الله یقول الائمة بعدی اثنا عشر

من صلب الحسين منها مهدي هذه الائمة من تمسك بعدي
بهم فقد استمسك بحبل الله ومن تخلى منهم من الله السابق
عن عائشة قالت كان لنا مشربة وكان النبي اذا اراد جا
جبرئيل لقيه فيها فلقيه رسول الله مرة وامرني
ان لا يصعد اليه فدخل الحسين بن علي ولم يعلم حتى
غشيهما فقال جبرئيل من هذا قال رسول الله
ابني فاخذه النبي فجعل على فخذه فقال جبرئيل اما انه
سيقتل قال رسول الله والله اكبر ومن يقتله قال امتك
قال رسول الله امتي قال نعم وان شئت اخبرتك الارض التي
يقتل بها فاشار جبرئيل الى الطف بالعراق واخذ تربة
حمراء الاتبله فسوف ينتقم الله منكم فقائمكم اهل البيت
فقال رسول الله حبيبي جبرئيل ومن قائمنا اهل البيت قال
هو التاسع من صلب الحسين ولدا وسماه عبده عليا

فاتح الرجاء

خاضع الله خاشع الله ثم يخرج من صلب محمد ابنه وسماه
عبده جعفرا ناطقا عن الله صادقا في الله ويخرج من صلب
ابنه وسماه عبده موسى واثق بالله محب في الله ويخرج
من صلب ابنه وسماه عبده عليا الراضي بالله والداعي
الى الله ويخرج من صلب ابنه وسماه عبده محمد المرغب في الله
والذاب عن حرم الله ويخرج من صلب ابنه وسماه عبده
عليا المكتفي بالله والولي الى الله ثم يخرج من صلب ابنه وسماه حسنا
مؤمنا بالله مرشد الى الله ويخرج من صلب ابنه كلمة
الحق حجة الله على بريته له غيبته يظهر الله به الاسلام واهله
وينفي به الكفر واهله السابع عن جواد بن امي باسناده عن سعد بن
بشير عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله انا وارد لكم
وانت يا علي الساقي والحسن الرائد والحسين بن علي الامر
وعلي بن الحسين الفارط ومحمد بن علي الناشر وجعفر بن محمد

الصادق وموسى بن جعفر محصي المحبين والمبغضين وقامع المنافقين
وعلي بن موسى زين المؤمنين ومحمد بن علي منزل اهل
الجنة في درجاتهم وعلي بن محمد خطيب لشيعته ومزوجهم الحور
العين وحسن بن علي سراج اهل الجنة يستضيئون
به والمهدي شفيعهم يوم القيمة حيث يؤذن الا لمن
يشاء ويرضى الثامن ما نقله ابو داود والترمذي كل
منهما بسنده يرفعه الى ابي سعيد الخدري رضي الله
قال سمعت رسول الله يقول المهدي مني اجلى الجبهه
اقنى الانف يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا
وظلما التاسع ما اخرجه ابو داود بسنده في الصحيح
يرفعه الى علي بن ابي طالب قال قال رسول الله واله
وسلم لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لبعث الله
رجلا من اهل بيتي يملأ الارض عدلا كما ملئت ظلما

والجواد العاشر

والجواد العاشر ما رواه ايضا ابو داود في صحيحه رفعه بسنده
الى ام سلمه زوج النبي رضي عنهما قال سمعت رسول الله
يقول المهدي من ولدي من عترتي من ولد فاطمة الحادي عشر ما رواه
القاضي ابو محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتاب المسمى
شرح السنة ما اخرجه الامامان البخاري ومسلم
كل واحد منهما بسنده في صحيحه الى ابي هريرة قال رسول الله
كيف انتم اذا نزل فيكم وامامكم منكم الثاني عشر ما اخرجه
ابو داود والترمذي بسندهما في صحيحيهما يرفعه كل
واحد منهما بسنده في صحيحه الى ابن عبد الله ابن مسعود
قال قال رسول الله لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك
اليوم حتى يبعث رجلا من اهل بيتي يواطي اسمه اسمي واسم ابيه
يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما الثالث
عشر ومنهما في رواية اخرى ان رسول الله قال يلي رجل من

اهل بيتي يواطي اسمه اسمي هذا عن ابي داود والترمذي
الرابع عشر ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبي في تفسيره مرفوعه
بسنده الى انس بن مالك قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب
سادة اهل الجنة انا وحمزة وجعفر وعلي والحسن والحسين والمهدي
الخامس عشر ما نقله صاحب كتاب فصول مهمه وكشف
الغمه عن ابي داود قال قال رسول الله لا يذهب الدنيا حتى
يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطي اسمه اسمي
واز صحابه لبار جمع احاديث مهدي را ذکر کرده اند عبد الله بن عباس و عبد الله بن
مسعود و ابو سعيد خدری و ابو ذر غفاری و سلمان الفارسی و جابر بن سمره و
جابر بن عبد الله الانصاری و انس بن مالک و ابو هريره و عمر بن الخطاب و زيد بن
ثابت و زيد بن ارقم و ابو امامه و اثله بن الاسقع و ابو ايوب الانصاری و عمار بن ياسر
و حذيفه بن اسيد و عمران بن الحصين و سعد بن مالک و حذيفه بن اليمان و ابو
قتاده انصاری و از زنان حضرت علیهم السلام و ام سلمه رضی الله عنهما و عايشه اند و

در جامع الاصول از صحيح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هريره روايت کرده
که رسول الله فرمود که چگونه خواهيد بود شما در وقتی که فرود آيد عيسی بن مريم از آسمان
نازل شود و فرزند مريم حاکم باشد پس چليپای انصاری را بشکند و خوک را بکشد
و جزيه را برطرف کند يعنی از ايشان بغير اسلام قبول نکنند و در کشف الغمه از رسول
خدا روايت نموده که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در ميان شما فرزند مريم
و امام شما از شما باشد و در صحيح از جابر روايت است که رسول خدا فرموده هميشه
طايفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز
قيامت پس فرمود فرود خواهد آمد عيسی بن مريم پس امير ايشان خواهد گفت بيا تا
با تو نماز کنيم او خواهد گفت نه شما بر يکديگر امير بد برای آنکه خدا اين امت را
برگزيده است و حافظ ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهانی که از اکابر علمای اهل
سنت است احاديث در باب مهدی جمع نموده است و در کشف الغمه و
فصول مهمه ذکر کرده است بخلاف آنچه در آن بيان فرموده اند و ابو سعيد روايت
کرده است که رسول خدا فرمود از امت من خواهد بود اگر عمر کوتاه

باشد هفت ساله و الا هشت ساله و الا نه ساله پس متنعم خواهد کرد و در زمان
او خلايق متنعمی خواهند کرد که هيچکس در کار نکرده باشد از آسمان هميشه
بارش خواهد بود و زمين هيچ علف و دانه ای نخواهد داد و ديم علی بن هلال از
پدرش نقل نموده که گفت بخدمت حضرت رسالت بودم در حالتيکه در بيمار او واقع بود
ديدم که دخترش فاطمه بر بالينش نشسته و گريه می کند تا آنکه آواز گريه اش بلند شد
و رسول خدا فرمود لا اله الا انت ای حبيبه من گريه مکن که گفت اگر ضايع شدن است
چه چيز تو را مگريانند حضرت فاطمه جواب گفت از ضايع شدن است بعد از تو من می ترسم
که خلق عالم تو را فراموش کنند و با ما جور و ستم کنند پس رسول خدا فرمود ای
حبيبه من مگر نمی دانی که خدا اطلاع يافت بر زمين نگاه کرد و از اطلاع يافتن در بر
گزيد از جميع اهل زمين پدر تو را او را پيغمبر رسالت و بعد از توجه و نگاه فرمود از جميع
عالم شوهر تو را و بمن وحی نمود که تو را به او عقد کنم ای فاطمه ما از اهل بيتيم که حق تعالی
به ما عطا کرده است هفت خصلت را که پيش از ما به هيچکس نداده است و نخواهد داد
يکی آنکه منم خاتم نبوت و سردار انبياء و من نزد حق تعالی خاتم المرسلين و اکرم الاکرمين

هستم و وصی من بهترين اوصياست نزد حق تعالی و او شوهر تو است و شهيد ما بهترين شهيدانست
و محبوب ترين ايشان است و آن حمزه بن عبد المطلب است که عم پدر تو و عم
شوهر تو است و از ما است آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز ميکند در بهشت
با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است و ديگر آنکه
دو سبط اين امت از ما است که پسران تو حسن و حسين اند و سر دو سيد
دو بهتر جوانان اهل بهشتند و به خدا که پدر ايشان که بحق فرستاده است بهتر از
ايشان است و فرزند خواهد بود و مهدی اين امت در آن وقت که هرج و مرج شده باشد
باشد و فتنه ها ظاهر گشته و خلقان بعضی بر بعضی مسلط شده نه هيچ بزرگی رحم
نمايد کوچکی را و نه هيچ کوچکی تعظيم بزرگان نمايد و در آنجا برانگيزد خدا از
ميان ايشان کسی را که قلعه های ضلالت و دلهای غفلت را بگشايد و قفلهای دلها
دار بر دارد و راه دين را بپا دارد چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای
نور ديده من محزون مباش و گريه مکن که حضرت عز و جل بتو از هر کس رحيم تر
و مهربان تر است به جهت نزديکی تو نزد من و با دو خاطر تو نورانی است

سزاوارتر است به تجلی که تزویج نموده حق تعالی نور او را با روح بود در حالتیکه حسبش عظیم
تر و منصبش عزیزتر بر عیب رحیم‌تر و با حکام داناتر و در حکم کردن
عادل‌تر بود با وجود اینها من از حق تعالی در خواسته ام که تو اول
کسی باشی از زنان که بمن ملحق خواهند شد از اهل بیت من سیم
حذیفه از عبد الله عمر روایت کرده است که گفت از آن حضرت
شنیدم که فرمود مهدی از دهی بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند
چهارم حذیفه روایت کند که حضرت فرمود بدرستیکه مهدی رحمانی
خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد همچون
ستاره پر نور و درخشنده پنجم ابو سعید از آن حضرت روایت نموده که مهدی
موعود از ما و اولاد ما خواهد بود و از جمله علامتهای آن بینی کشیده و پیشانی
نورانی است ششم از ابن عمر مرویست که گفت رسول خدا فرمود که دنیا بآخر نخواهد
رسید تا آنکه حق تعالی برانگیزاند مردی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او
باسم من و اسم پدرش باسم پدر من مملو سازد زمین را از عدل و داد
چنانکه مملو شده

چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم هفتم از ابن عباس روایت نموده آمده که در خدمت
آن حضرت بودم که جمعی از بنی هاشم آمدند چون چشم آنحضرت بر ایشان
افتاد رنگ مبارکش گردید و متغیر شده آب از دیده‌های مبارکش جاری شد
پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا در چهره شما چیزی می‌بینیم که مکروه میداریم
حضرت فرمود بدرستیکه ما از اهل بیتیم که اختیار کرده است خدای تعالی
آخرت را برای ما و برگزیده است از برای ما و بدرستیکه اهل بیت من بعد از
من بلاها و آزارها و محنتها خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی
از مشرق بیایند با ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند پس ایشان
جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ کنند و چون حق را با ایشان تسلیم نمایند
قبول نکنند و حق را بمردی از اهل بیت من واگذارند که مملو سازد
زمین را از عدل چنانکه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید از شما
کسی دریابد این قوم را و بجانب ایشان بشتابد و اگرچه رفتنش [illegible] باشد الا
بسینه و زانو اگرچه بر روی برف باشد هشتم ابو سعید روایت کرده

را از آن حضرت شنیدم که پیغمبر فرمود تنعم خواهند کرد امت من در زمان
مهدی بمرتبه که از اول اولاد آدم کسی باین قسم تنعمی نکرده باشد در آن
باران خواهد ریخت و زمین در شکم خود هیچ روئیدنی را نگاه ندارد و گنجها
دارد شنیدم که ما بنو عبد المطلب از سادات اهل بهشتیم و بعد از آن
عم را تفصیل نموده بر زبان معجز بیان آورد که آن منم و برادرم علی و عمم
حمزه و پسر عمم جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی
هادی از اولاد حسین دهم ابو هریره روایت نموده که از آن حضرت شنیدم
که فرمود در آخر الزمان اگر باقی نماند در آخر الزمان از دنیا بغیر یکشب البته
ملک و مالک شود حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من و انتقام
مظلوم از ظالم خواهد کشید یازدهم ثوبان از آن حضرت روایت کرده
که گفت شنیدم که فرمود در آخر الزمان فتنه بسیار شود تا آنکه
از یکدیگر بسر خلافت کشته شوند و بمجلس رسند و بعد از آن رایات
سیاه پیدا شود با دشمنان جهاد کنند که هیچ قومی نکرده باشد در آ
اذ قیلو

روایت کرده از انس بن مالک [illegible]

خلیفه در آن وقت خدا ظاهر شود هر گاه بشنوید که مهدی خروج کرده است البته
با آن بیعت نمائید که آن خلیفة الله مهدی است دوازدهم ثوبان از آن حضرت
روایت نموده که فرمود رایات سیاه از جانب مشرق پیدا شود که گویا
دلهای ایشان قلعه‌های آهن است کسیکه بشنود که ایشان [illegible] آورده‌اند
بشتابد و بیعت و متابعت ایشان کند و اگرچه رفتن بزانو باشد بر
روی برف سیزدهم نقل شده که از امیر المؤمنین ع روایت نموده که از آن
حضرت پرسیدم گفتم یا رسول الله آیا از آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پیغمبر
رسول الله فرمود بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی چنانچه فتح
این دین را بما عطا کرده است ختم آن را نیز بما خواهد کرد و از ما خواهد بود چنانچه
مردمان بسبب ما از شرک خلاصی یافتند ببرکت ما از فتنه و فساد
هم نجات خواهند یافت و بسبب ما حق تعالی الفت میدهد میان
دلها بعد از آنکه دشمنان بوده باشند چنانکه بعد از شرک چهاردهم عبد الله ابن
مسعود روایت کرده است که از آن حضرت شنیدم فرمود اگر باقی نماند از دنیا

مگر یک روز، حق تعالی دراز خواهد کرد آن شب را تا مالک دنیا شود از
اهل بیت من مردی موافق اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من و زمین را پر کند
از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم و قسمت کند مالها را در
میان مردم بالسویه و برابری خواهد گردانید حق تعالی به برکت آن دلهای مردم
غنی و بی‌نیاز و فقر و درویشی را از دلها بدر خواهد برد و تا مالک زمین خواهد
بود هفت سال یا نه سال خیر نباشد در زندگی بعد از آن نخواهد بود و بعضی
و نعمتی را خلق خواهد بود مثل آن ندیده و نشنیده باشند یازدهم ابوهریره از آن حضرت
روایت نموده که گفت شنیدم که فرمود که قیامت قائم نشود تا آنکه مردی از اهل بیت من قسطنطنیه
و جبل دیلم را فتح نماید اگر نماند از دنیا مگر یک روز حق تعالی دراز کند آن روز را تا آن
بلاد دشمن را همه فتح نماید و از شرک اثری بر روی زمین نماند دوازدهم قیس بن
جابر از پدر از جد از حضرت رسول روایت نموده که فرمود که بعد از من خلفا بهم رسند
و بعد از خلفا امراء و بعد از امراء پادشاهان جابر و پس از آن مردی از اهل بیت من ظهور
که پر کند زمین را از عدل و داد و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور و ستم سیزدهم
ابوسعید

ابوسعید روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که فرمود که از ما خواهد بود
آن کسیکه نماز کند در پشت سر او عیسی بن مریم بعد از آنکه خروج
نماید عیسی از آسمان نزول کند چهاردهم جابر رضی الله عنه از آن حضرت روایت
نموده که شنیدم فرمود نازل میشود عیسی بن مریم پس میگوید امیر قوم
مهدی است بعیسی که بیا تا با هم نماز کنیم عیسی میگوید بدرستیکه بعضی از شما
امیرند و این از آن کرامتست که حق تعالی باین امت عطا کرده است
و در پشت سر آن حضرت نماز میکند پانزدهم محمد بن ابراهیم از ابو
جعفر منصور دوانقی از جدش عبدالله عباس نقل کرده که در خدمت
آن حضرت بودم و شنیدم که فرمود ضایع نخواهند کرد و هلاک
نخواهند شد قومیکه من از ایشانم و عیسی بن مریم در آخر و مهدی
در وسط ایشان بوده باشد شانزدهم سلمان فارسی رضی الله عنه از آن
حضرت روایت کرده که مهدی از فرزندان فاطمه است تمت
الاحادیث
ائمه معصومین علیهم السلام اشعار از

از شرار بعضی

امر بصبر و ظهور نموده‌اند و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور آن
حضرت را عبادت شمرده‌اند و بهتر دانسته‌اند زمان غیبت
حضرت را از زمان ظهور او و ملازمت آن حضرت زیرا که فتنه‌های عظیم
در ظهور آن حضرت بهم میرسد و خلق بسیار از دین بدر میروند و همچنین
منع فرموده‌اند از پرسیدن علت غیبت آن حضرت و حرام است عیب
اختیار کرده و چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از غیبت او متصور است
بسند معتبر منقول است از حضرت امام زکی خالص حسن عسکری علیه السلام که نوشتند
بشیخ جلیل ابن بابویه قمی رضی الله عنه بسم الله الرحمن الرحیم بنام پاک کریم
خداوند عالمیان و سپاس و ستایش مر خدا را است پروردگار عالمیان
است و عاقبت خیر از برای پرهیزکاران است و آتش جهنم از برای ملحدان است و نیست
کنندگان از حق بباطل و نیست عداوت و دشمنی مگر بر ستمکاران و
خدائی نیست بحق و معبودی مگر آن خدائیکه سزاوار است بلندی است و بهترین
آفرینندگانست اما بعد بدرستیکه وصیت میکنم ترا ای شیخ من و محل اعتماد من ابوالحسن
علی بن

قمی توفیق دهد ترا خدا و برساند بخوشنودی خود و بگرداند از صلب تو فرزند
صالح و شایسته و رهبری کاری برسیدن از خدای و بپای داشتن نماز و دادن
زکوة واجب پس بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز را از کسیکه زکوة ندهد
و وصیت میکنم ترا به بخشیدن گناهان و فرو خوردن خشم و غیظ و صله
رحم کردن و مواسات کردن با اموال خود با برادران و سعی کردن در حوایج ایشان
در دشواری و آسانی و حلم نمودن نزد جهل و تفقه در دین و امر بمعروف و نهی از منکر
پس بدرستیکه خدای تعالی بزرگست و غالب است میفرماید لا خیر فی کثیر
من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس و اجتناب از فواحش همه و بر تو باد بنماز شب بدرستیکه
کسیکه سبک شمارد و بیک شمارد نماز شب را از ما نیست یعنی ترک کند
پس عمل کن در وصیت من و امر کن جمیع شیعیان را تا آنکه عمل کنند و بر تو
باد بشکیبائی و صبر و انتظار کشیدن فرج پس فرج از پیغمبر فرموده است بهترین
اعمال انتظار کشیدن فرج است و همه شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند

بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من و پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آن
که مملو باشد از ظلم و جور ای حسین بن روح ای ابو الحسن علی و امر کن جمیع آنها که
پیروان ما اند به صبر بر ستیزه زمین از خدا است میراث میدهد به هرکه
میخواهد و عاقبت از پرهیزکاران است و سلام بر تو باد و بر همه شیعیان
ما و رحمت خدا و برکتهای او   و وکلاء آن حضرت علیه السلام
جماعتی که دیده بودند بسند صحیح بر دلالت آن حضرت امام حسن عسکری ع
آنحضرت را انجاح حوائج شیعیان می‌نمودند و از مسایل ایشان میرسیدند
و از آنحضرت توقیع و از جواب آن را میدادند و مشکلات ایشان را
حل مینمودند تا مدت هفتاد و چند سال آنحضرت را به شیعیان توقیعات میفرستاد و وکلاء آنحضرت به شیعیان میرسانیدند و این
هفتاد و چند سال را غیبت صغری میگویند و بعد از آن غیبت کبرا
آنحضرت است و وکلای ثابت الوکاله آنحضرت چهارده نفر
بودند اول ایشان عثمان بن سعید عمری است حضرت امام حسن عسکری ع
او را وکیل او دید

او را وکیل گردانید و بعد از آن پسرش وکیل بود محمد بن عثمان و چون وقت مرگ
محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار از شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از
تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که بعد از من وکیل حسین بن روح
نوبختی است و چون وفات حسین نزدیک شد علماء و اکابر شیعه بر او گفتند
که بکسی وصیت نما در جواب گفت لله هو امر بالغه و بکسی وصیت
نکرد و این خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن در سنه سیصد و بیست
هجری بود در وفات یافت و هر که بعد از سمری ادعای وکالت نمود اکابر شیعه
او را تکذیب میدادند و از این جمله ... حسین بن منصور حلاج
که ادعای وکالت نمود و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت نقل کرده که
حلاج به قم آمد و در میان ایشان دعوی وکالت حضرت صاحب
الامر مینمود تا آنکه علی بن بابویه او را رسانید و او را از قم اخراج نمود
و روایت کرده است علی بن عیسی اربلی وزیر شیعی در کتاب کشف
الغمه از محمد بن عبد الله ... عبد الله ... جماعتی از ... ایشان از ناحیه ...

معلوم است توقیعات بیرون آمده است و بعضی نوروز وکلاء بودند از بغداد عمری بود و پسر
و حاجز بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن علی بن مهزیار و
از اهل قم محمد بن اسحاق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری
مرد اسدی و شامی و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن
شاذان و از غیر وکلاء آنحضرت را دیدند و دلایل امامت آنحضرت
بر ایشان واضح شده از بغداد ابو القاسم بن حبیس و ابو عبد الله کندی
و ابو عبد الله جنیدی و هرون القزاز و النیلی و ابو القاسم بن رئیس و ابو
عبد الله بن فروخ و مسرور الطباخ مولای ابو الحسن و احمد و محمد پسران حسن
اسحاق کاتب از بنی نوبخت و صاحب الفراء و صاحب صره مختومه و حاجز
و شاد ریان و از بصره ابو اللادیان و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان
و از دینور حسن بن هرون احمد برادرش و ابو الحسن بن ابی از اصفهان ابن
بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن
اسحاق و پدرش و حسن بن یعقوب احمد بن اسحاق و سعد بن عبد الله و از
اهل ری قاسم بن موسی

اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و پسر محمد بن هرون و صاحب الحصاة و علی
بن محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر الرفاء و از قزوین مرد اس و علی بن احمد و از فارس
مجروح و از مرو صاحب الف دینار و صاحب المال و رقعه البیضاء و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن زید و حسن بن
زید و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب المولدین و صاحب
المال از حضرت صاحب شوند و ابو رجاء و از نصیبین ابو محمد بن الوجناء
و از اهواز حسنی   در خدمت آنحضرت حاضر
شوند موافق احادیث معتبره بسیار بلکه اجماعی شیعه است جمعی از بزرگان
مؤمنان که محرم اند در زمان آنحضرت زنده و جمعی از خاصان شیعیان
زنده اند بجدی که آنحضرت ظاهر میشود و منکر این میشود که تمتع
طواف کند ... در مذهب شیعه است و چهار تن از پیغمبران عیسی
و ادریس و خضر و الیاس علیهم السلام و بروایت دیگر اسمعیل صادق ع
الوعد پسر حزقیل که به خدمت حاضر میشوند و بروایات متکثره بسیار همه

انبیا حاضر شوند تا او هم و چهار تن از فرزندان حسن بن علی علیهما السلام و چهار تن
از مکه و مثل آن از بیت المقدس و دو نفر کس از شام و مثل آن از
یمن و سه نفر از آذربایجان باشند و مثل آن از بنی غزوه و سه نفر از بنی ...
چهار کس از بنی تمیم و دو نفر از بنی تمیم و دو نفر از بنی اسد و هفت نفر از بغداد
و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن از واسط و هفت از بصره و مثل آن
از دیلمیان باشند و مثل آن از گیلان و هفت تن از اهل ری ... و ... از طالقان
و مثل آن از کوهستان و شش تن از ناحیه بصره و چهار تن از خوزستان
و مثل آن از جرجان باشند و مثل آن از ری و دو تن از ... و ... از نواحی
قم و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و یک کس از ...
و سه نفر از ... و سه نفر از مرو و پنج نفر از هند و سه نفر از ...
و سه نفر از ماوراءالنهر و سه نفر از حبشه و دو نفر از کوفه و چهار کس از نیشابور
و دو نفر از ... و هفت تن از ... و سه نفر از ...
و چهار نفر از ... و چهار نفر از کوه پایه و چهار نفر از مصر و هفت تن از ... از

ده نفر از طبرستان

ده نفر از طبرستان و سه نفر از ... و ... نفر از ... این جمله سیصد و سیزده
تن باشند و از میان رخت خواب خود گم شوند و در روایات دیگر آن جماعت
زنده شوند و در خدمت آن حضرت حاضر شوند و سلمان فارسی و مقداد و ابوذر
غفاری و عمار و مالک اشتر و محمد بن ابابکر و محمد بن جعفر ... و جابر انصاری
و حذیفة بن الیمان و جابر و سایر صحابه عظام از جمله سیصد و سیزده تن اند
در این ایام به طریق مخالفان در اکثر کتب ... است
نام قریه آن حضرت صاحب الامر ... است و به طریق دیگر ... شهر
در مشرق و مغرب ما و ... اقالیم است و نام یکی جابلسا و دیگری
جابلقا است و در کتاب ... حضرت
صاحب در جزیره ... از جزایر ... از ... اند و هر یک از
اولاد ذکور آن حضرت طاهر و قاسم و هاشم و ابراهیم و عبدالرحمن سلام الله علیهم
... اند و مسکن آن در جزیره ... است آن را کاملیه گویند و زوجه آن حضرت
از دختران ... است و دو انگشتر در دست مبارک آن حضرت است یکی از

حسن بن علی علیهما السلام که نقش نگین آن اما ابی واثق برحمتک است
و دیگری از امام حسین ... نقش نگین آن انا مستجیر که ما امان الخائفین ... است
و ... در شام شهری است ... نام سید صالحی شیعه
از مردم ... گفت با ... در مکه بودیم ... را دیدیم که در ... میکرد
... داشت و ... است ... آن زر را ...
... گفتم تو را چه حاجت گفت ... دارم ... از ...
چون ... گفتم ... دیدم که آن این بود الله ربنا
و محمد نبینا و المهدی امامنا پرسیدم که تو از مردم کجا
گفت از بلاد مغرب در میان دریای اخضر ... آبادی هست که نام
او مهدیه است و ... به نام مبارک او است ... گفتم
این مهدی ... طایفه ... حرف ...
... شیعه و ... از آن ... الله اعلم ...
... ستدم و در عوض ... دادم چون به ولایت آوردم

...

هر یک ... برکت از ... بروند و دیگر ... صلوات الله علیه ... طبیب بود ...
من ... در دریای اخضر سیاحت و تجارت میکردم ...
رسیدیم در میان ... نظاره میکردم شهری میدیدم عظیم ...
شهر ... در دریا ... میکردند ...
میکردند ... هم میدیدم ... میرفتیم ...
شهری ... میدیدم ...
با سفید ... میکردم از ... میدیدم ...
عز الدین استرآبادی نقل میکند از سید علی بن ... جد و پدر او در کمال
علم و ورع و تشیع در ولایت ... مشهور اند حکایت کرد ... از ... پنج
سال با جماعتی در دریای شام بودم ناگاه کشتی ... شد به طریق ...
... رسیدیم ... مردمی را در آنجا ... لباس و کلام ایشان ... طریق
دیگر بود ... احوال پرسیدم چنان معلوم شد که ... است
که در دریا ... گم کرده اند و با باد ... رسیده اند ... احوال پرسیده ...

در شهر رجب و آن کلیسیا چون معلوم گردید که بدین اسلام مستقیم گشتند اما محرز
بوده‌اند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریقه اثنا عشریه مشرف شدند و با ما در کنار
خشکی در آمدند و تمامی ایشان این نقل شد که مخالف در این ولایت بسیار شد
پس بیرون آمدند در نماز ظهر را با جماعت گذاردند و در این مسجد ... و
گذاردند ... حضرت ... که آن بنام مبارک حضرت مهدی بود
از ما کافر ملعون مخالفی در میان جماعت بود و با منافقی دیگر مشغول ...
جماعت را فظی ... در این ... را ... بدر آوردند ... را از ...
این بلیغ مشغول شدند ... چنین ... شنیدند ... باد ...
در شهرهای خود سوار شدند ... که آمده بخدمت ... کردند
و شهید شد ... الیه فرمود ... پدر و او ... آن در این ...
باقی است و در کتاب اربعین محمد بن علوی الحسنی ... متصل
با احمد بن محمد بن یحیی الانباری میرساند ... روایت کرده ... در سال
پانصد و چهل و نه ماه مبارک رمضان در بلده ... الاسلام و زید
سعید عابدان

سعید عابدان عز الدین یحیی ... مرا با جمع کثیری ... و بعد از آن جمعی از خواص مرا ... مشغول شدند ... ازار
... از آنجا حرکت کرده ... و از هر در سخن میگفتند و از هر باب سخن در میان بود تا کلام بمذاهب و ادیان کشید و بحسب
اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی وزیر نشسته بود که در ابتدا او را ندیده بودم وزیر با او در کمال ادب سلوک میکرد و با او
در مقام احترام بود چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت جمع قلیلی اند شیعه و در نظر دیگران خار و ذلیل و اهل سنت جماعت
بسیار ... صاحب اعتبار ... که او ... ظاهر سازد که کثرت دلیل حقیت و قلت دلیل بطلان است
... اگر رخصت باشد حکایتی که برای من واقع شده معروض دارم و الا ساکت باشم وزیر تأملی کرده گفت
بفرمائید تا مستفیض شوم گفت بدانید و بشنوید ... در شهرها بود که آن شهر در غایت عظمت عظیم است چنانکه بزارد
دولت ... و قریه دارد ... در آن شهر و نواحی را ... و ... بسیار
و ... منتهی به توبه ... و عدد خلق ... نفر از ... بمه ...
... چنانکه ...
ایشان گفتیم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجاز ... ایشان ... اگر ...
دلیل است بر حقیت سنی از شیعه گفت قبل از این به بیست و یکسال با پدرم بعزم تجارت از مدینه بیرون رفته سفر دریا
اختیار کردیم ... اگر با خدا ... ما را بجزیره رسانید از آنجا که
کشتیها ... و مدینه عظیم ... رسانید و چیزی از نا خدا سؤال کردیم گفت ... اینجا
ندیده‌ام و نه از کسی شنیده‌ام چنین شهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزهت آب و هوا در کمال لطافت
در ... نهایت بزرگی و نظافت ... گفته شهر ... زهره نام از آنجا از راه دریا ده روز است و از راه صحرا
یکماه ... سلطان ... گفتند ... حاکم ... اموال ما را به ... عشر و خراج از ... مشغول خرید و فروش
گفته حاکم این شهر را ... خراج خود را ... حاکم ... چنین ... دیدم او را صوفی
... در آن ... قلم در ... کتابت میکرد سلام کردم جواب ... گفت
... حال ... گفتم ... اسلام ... مسلمانیم و بعضی بر دین موسی و عیسی باقی اند گفت
اهل جزیه خود را ... مرا ... اداء

و ... بر خود ادا دادند ... پس ... در حال مسلمانان گرد چنین ... عقیده خود دادند ... بحکم امتحان
تمام عیار ... گفت ... اهل اسلام شنیدید بلکه در سلک خوارج ... و مال شما بر مؤمنان حلال است و ایمان بخدا و رسول
و صاحب الامر ما ندارید مسلمان ... مسلمانان ... شنیدند ... و مال خود را ... تفکر فرو رفته بعد از تأمل
... کردند ... احوال السلطان ... را ... نماید قبول نمود و فرمود ...
و این آیه را خواند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة ... و کسی با سابق علی بحال او ...
از آن شهر ... روانه شدند روز چهارم ... عرضه دیدیم جنة عرضها السموات
والارض ... در آن ... اسلام ... در باره ... انهار ... و هوائی
فرح افزا چنین ایام ... در کنار دریا واقع شده بسیار ... و ... نا ... در ... شنی
بسیار ... دام و ... و هوام ... نه از کسی ... دیدی ... شهری عظیم و فراخی
و وسعت چنین جنات نعیم بازار بسیار و امتعه بیشمار مردمش بهترین خلایق از دل ... بر ...
و امانت و دیانت ... اگر کسی ... و کیل ... چیزی ... متعرض ... خود برداشتی
و دروغ و لغو و غیبت در میان ایشان نایاب همه کار ایشان محض قربت و ... ثواب چون مؤذن
بانگ نماز گفتی همه در مسجد حاضر و بعد از فراغ ... جمیع غربا را چنان
... از تواضع غربا ... تمام در حیرت بودیم جمعی ما را رهنما ... در میان
باغ بر اشجار ... در لباس ... در ... و جمعی با ادب ... ایشان ...
تا رسیدن مؤذن بانگ نماز گفت ... سلطان امامت کرد و بعد از ادای نماز در کمال خضوع
و خشوع مردم متفرق شدند بجانب ما ملتفت شده فرمود تازه وارد شده اید گفتیم بلی ما را دلداری داد و ... مسلمانان
و از سبب ورود پرسید احوال گذشته را معروض داشتیم چنین ... مطلع شد خطاب بمسلمانان کرده فرمود ... از ...
چندین فرقه اند در آن میان شخصی ... نام ... شافعی ... اظهار عقیده خود نمود فرمود که
جماعت کرام ... متفق اند گفت همه شافعی اند الا یک شخص ... ثابت نام دارد که او مالکیست ... صاحب الامر
... او را براه نجات دلالت کند گفت شافعی باجماع قائلی و ... گفته بلی ... چون مردمان

چنین مردمان او را ... دیدند نام میبردند فرمود شافعی این آیه را خوانده و ... گفت بلی فرمود خوانده
که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم تا آخر فرمود تا آخر میدانم بقرآن
که مراد و ... کار از ... فرمود ... در سلک اصحاب کسا
غیر از مصطفی و مرتضی و حسن و حسین و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگر ... روز بهان گفت نه پادشاه صاحب الامر
این آیه نازل شده ... و بعضی از آیات دیگر و از احادیث دیگر ... و طلاقت ...
ادا کرد که حضار مجلس را دیده ... شافعی گفت اعفو اعفو ... صاحب الامر نسبت
علی را بیان فرمائید ... سرگشته وادی ضلالت را هدایت نمائید فرمود طاهر ابن محمد ابن حسن ابن علی
ابن محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب که در شان او
و کل شیء احصیناه فی امام مبین ... رب العالمین ... امیر المؤمنین
... بعد از خاتم انبیا ... خلافت شود ... و ولایت ... ذریه معصومین
بعض در شان ... وحق تعالی ما را باین مرتبه عالی اختصاص داده پس فرمود شافعی ما از اهل بیت رسولیم
... روزبهان چون استماع این سخنان ... عالیشان نمود بیهوش شد بعد از
ساعتی بهوش آمد گفت الحمد لله الذی منحنی بالاسلام و نقلنی من التقلید الی الیقین بالاکرام و الانعام
در وقت ... روزبهان ... مسلمان ... پس ... اهل دین فرمود که ما را ...
بردند و کمال اعزاز و اکرام رعایت نمودند ... روز ... شاهزاده مهمان بودیم
و مردم ... میگرفتند بعد از ... روز اهل ... کردند ما را ضیافت نمودند
تا یکسال ... از اهل شهرها ... باقی ... دادند ... شهر دو ماه راه بود
و ... شهر ... مدینه است ... نام ... و حاکم آن قاسم ابن صاحب الامر است
طول و عرض ... شهر ... در خلق و صلاح ... و فراغبال مانند مردم آن شهر
و چنین از این شهر ... سلطان آن ابراهیم ابن صاحب الامر
بهمه زینت ... شهر ... نام آن ... عبد الرحمن ابن صاحب الامر در حوالی ...

رساتیق و ضیاع کثیره و طول و عرض آن دو ماه راه است محلی منتهی میشود بشهری که اناطیس نام دارد
و حاکم آن هاشم ابن صاحب الامر مسافت آن چهار ماه راه است زمینی بکثرت و بسیاری انهار ممتد
جنات تجری من تحتها الانهار هر که آن خطه و ملک را دید باقی عمر از دل او فرمان فرمای ملک
مبین است رحمت را آن نشاید عرض و طول آن مملکت مذکور یکسال راه است و دیگر آن ممالک
همه شیعه اثنی عشری مؤمن و متقی تولی با ائمه معصومین و تبرا از مشایخ ثلثه دارند و ایشان
نماز و روزه و حج و پیروی رسول رب العالمین امر بمعروف و نهی از منکر کنند هر که مستطیع شود
بزیارت بیت الحرام اوقات و این ممالک همه نسبت بصاحب الامر دارد و حاکمش اولاد
آنحضرت اند چنین گمان ایشان و هم آن بود که در آن سال بعد دم بجهت گردیم حضرت الحظ را
منور بسازد اشتغال بردیم ما را آن دولت میسر نشد و روانه دیار خود شدیم اما صادق و راوی
پنهان ماندند تا امید آمده آن دولت را دریابد چنین الهم و عزیز حکایت باتمام کرد زود
برخواسته بحجره خاص خود رفت و یک یک از حضار مجلس را حلیه حلیه از او عهد و پیمان
گرفت که آن حکایت را اظهار نکنند و مبالغه و الحاح بلکه وعید و تهدید نمود که حافظ آن
افشا نکنند تا بر جا بهم برسیدیم آمدیم و آن قصه را یاد مینمودیم و الله اعلم بالصواب علامت
ظهور صاحب الامر در روز دوشنبه عاشورای محرم که هم نوروز عجم باشد ظاهر شود بروایت
دیگر مطلق عاشورا در سال طاق که سه یا پنج یا نه یا هفت ظاهر شود علی ابن عبد الله از ابو جعفر
انجار و او از امام محمد باقر روایت کرده که کهف قایم آل محمد در آنمدت مالک کل زمین
خواهد بود سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد در روی زمین بهمان قدر که اصحاب کهف را
مدت خواهد بود تا روزی که بیدار شدند حق تعالی گشاده میکرد آنه شرق و غرب روی زمین را بجهت
او از ترس شمشیر او نخواهد ماند الا دین محمد صلی الله علیه و آله و در روایت دیگر چهل سال و بعلاوه
عامه یکسال نیز وارد شده روایت دیگر هفت سال سلطنت کند که هر روزش برابر ده روز
دیگر ماهی

و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود محمد ابن زید کوفی از امام جعفر صادق
روایت کرده که معجزه چند از حضرت صاحب الامر معجزه خواهند یکی از ما وراء النهر معجزه
الیاس را طلبد امام دست بتوکل علی الله و نهی حسبه گفته در روی دجله از اطراف با تفاوت
رود که موزه آن تر نشود آن لعین گوید که این جادو است پس امر کند که او را بگیرند
و او را بگیرد زنده فریاد کند که این جزای آنکه بر امام زمان انکار کند دویم از اصفهان
معجزه ابراهیم خلیل خواهد بفرماید آتش عظیم برافروزند و آیه فسبحان الذی بیده ملکوت
کل شیء و الیه ترجعون خواهد در آتش رود و بسلامت بیرون آید لا یعلمون گوید بسم الله
و فشر امر کنند که او را بگیر آتش او را فرا گیرد فریاد کند این سزای آنکه منکر امام عصر شود
سیم شخصی از فارس بجا بعصائی که در دست امام بیند گوید معجزه موسی از تو میخواهم و آل
عصاک فاذا هی ثعبان مبین گفته آن عصا را بیندازد اژدها شود آن معانه گوید که این
جادو است بامر امام او را فرو برد و سه روز اشتی بیرون آید گوید این جزای آنکه معجزه امام را
جادو داند چهارم مردی از آذربایجان استخوانی در دست گرفته معجزه عیسوی خواهد که
اگر تو امامی این استخوان پوسیده را [illegible] آن استخوان متکلم شود گوید امام معصوم
چند سال شده که من بعذاب گرفتارم و بدعای تو امید دارم از خدا درخواه تا عذاب از من رفع گردد
آن مرد ایمان نیاورد بر دارش کشند هفت روز بر سر دار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه بیند
و انکار کند پنجم منکری از اهل عمان گوید آهن در دست داود و دل نرم میشد اگر در دست تو نرم
گردد امام بغیر از دعا بر آنکه ثابت باشد عمود را در آتش داد در دنیا ملک و ملفت
این جزای آنکه صادق را کاذب داند ششم آنکه یکی از اتراک گوید اسمعیل کارد بر حلقش
گذارد نشد من او را معجزه میدانم اگر در دست تو مثل او ظاهر شود بامامت تو اقرار کنم

کارد را بدست او دهد پسر خود را ذبح کند و او بقوت تمام مبالغه بازکارد بر گلوی پسر خود مالد
نبرد آن ملعون کارد بر زمین زند بفرمان حق تعالی کارد خود را با دست آن [illegible] حلقش را بریده بود در چشم
فرو شد هفتم یکی از اعراب از آن معجزه چه شتر محمد را طلبد آنحضرت شتری را طلبد و از او شهادت
بر امامت خود طلبد شتر سر بر زمین نهاده روی بر خاک مالد و گواهی بر حقیت و امامت او بزبان
فصیح نماید چنین بیند که آن ملعون اقرار بامامت امام نمیکند او را در شترگاه میدوانند و میگوید این جزای آنکه
امام صادق را کاذب داند شیخ محمد ابن مسعود که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده
از ابو لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر بعد از آنکه [illegible] از عباس را بیان کرد فرمود یا لبید
بتحقیق که در حروف مقطعه که در اول سوره قرآنیست علم بسیار است بدرستیکه حق تعالی فرمود و فرو
فرستاد الم ذلک الکتاب را پس حضرت محمد مصطفی اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه حقیقت نبوت او
ظاهر و کلمه حق و اسلام او ثابت و محکم شد در روزی که متولد شد از عمر آدم بهفتم خلق آدم صد
سال گذشته بود پس گفت بیان این آیه الکتاب خدا است و در جزء فهمای مقطعات است آنکه منتهی
میشود در روزی که متولد شد آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکی است
و لام سی و میم چهل است و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود پس خروج
امام حسین در الم الله پس چون تمام شد مدتش خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس نزد
منقضی شدن المص خروج میکند قائم ما اهل بیت نزد منقضی
شدن المر پس بفهم و نگاه دار و پنهان دار و بنای ابجدیت بر حساب ابجد اهل
مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بود و ابجد ایشان اینست سعفص قرشت ثخذ
ضظغش یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و ظاء را نهصد و غین را
و شین را هزار میگیرند و باقی حروف را با مشهور موافق اند پس اول تاریخ تولد آنحضرت
رسالت را بر جمیع رابع بیرون آوردند با آنکه مکررها را بینداز یعنی از الم و الر و حم
و غیر اینها که مکرر واقع شده است یک حساب کنی و حروف مبسوطه را باز بحساب
کنی مثل الم

کنی مثل اینکه الف را سه حرف بگیرد و لام را سه حرف و میم را سه حرف باز بگو که الف لام میم صاد
الف لام را کاف ها یا عین صاد و طا ها طاسین یاسین حامیم عین سین قاف نون حرف چهار
است زیرا که بشمار صد و سه میشود و از خلقت حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت
سید البشر موافق ابجدیت شش هزار و صد و سه سال گذشته است و اول هزار سال
مبدء هر تاریخ است و از اول هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد ابجد صد و بیست و
سه است چنانکه دانستی پس فرمود که انقضای بدرستیکه از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم است
و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیاء نزدیک بهفتاد و یک
که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از الم البقره الم عمران است و آن اشاره
بخروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحساب سور قرانی المص است و اشاره بخروج
بنی عباس است اگر چند خروجشان بنا باطل بود و بحساب ابجد مغاربه صد و سی و یک است و گوید چند
تا بیعت ایشان است بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف یا
بیعت ایشان نیز موافق میاید و توضیح آنکه بنای حساب المص بر حساب ابجد مغاربه است در متن حدیثی
که در بحار الانوار نقل شده است حاصل میشود اما آنکه قیام آل محمد نزد الر است که در قران مجید است
بعد از حساب باید کرد و بقرینه آنکه در الم یکی که مراد بود جز دانسته بعد را ضم فرمود و در این موضع و
در الر آنچه منظم مراد بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود چنین میدهد تاریخ از
اول بعثت حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت چند میماند امید آنکه حق تعالی در زود زود
دیده جمیع مؤمنان را بغبار مرکب آنحضرت منور گرداند بحق محمد و آله الطاهرین در احوال ائمه اثنی
عشری علیهم السلام و اثبات امامت دلایل عقلی قطع نظر از افاده فواید حکمت و طرایق متکلمین
در آن چند جهت است اول آنکه عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده
نفر بودند لابد باید اوصیای رسول دوازده باشند و اسامی نقبا اینست یوشع ابن کالب ابن یوفنا
الیسع هیج ابن الخلوت یونس ابن متی حزقیل ذوالکفل شموئیل شعیا دانیال ارمیا عزرا ابن
شعیا زکریا داود سلیمان دویم آنکه حواریین حضرت عیسی که اوصیای آنحضرت شده دوازده
نفر بودند

در احوال ائمه اثنی عشر

نفر بودند لابد که اوصیای حضرت رسول دوازده باشد و اسامی حواریین این است شمعون و این چون الصفا که صفا الاولیا او را اینده روش میگویند و یوحنا ابن زبدی و لوقا و متی و مرقوس که او را ابی یلمی اندراوس میگویند برادر شمعون و یعقوب ابن زبدی و یهودا ابن شمعون اسخر یوطی و برتولوس و صادق ابن وصدوف و فیلقوس و قنانی و حضرت حانی و جرجیس و حنظلا از اوصیای عیسی حواریین و بعضی سلمان فارسی رضی الله عنه را اخر از اوصیای روح الله میدانند سیم انکه عدد اسباط حضرت اسرائیل دوازده نفر بودند ولابد باید که عدد اوصیای رسول خدا دوازده باشند و اسامی ایشان یوسف ابن یامین یهودا لاوی روبیل شمعون ساقار نسیج و نفتال دان نهارجال چهارم انکه عدد بروج اسمان دوازده است وان است حمل و ثور و جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب و قوس جدی دلو حوت پنجم انکه عدد ماهها دوازده است لابد باید که عدد اصیای انحضرت دوازده باشد عدد ماهها این است محرم و صفر ربیع الاول ربیع الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعد ذی الحجه ششم انکه عدد سال نزد منجمین و اهل ختا و ختا دوازده است لابد باید اوصیای انحضرت دوازده نفر باشد سیچقان ئیل اود بارس توشقان لوی ئیلان یونت قوی پیچی تخاقو ایت تنگوز هفتم انکه اعاظم انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای انحضرت دوازده باشد ادم نوح ابراهیم اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی هرون و عیسی هشتم انکه عدد کتب بهار اسمانی دوازده اند لابد باید اوصیای انحضرت دوازده باشند صحف ادم مجموعه و نوح صحف ابراهیم تورت موسی زبور داوود انجیل عیسی فرقان محمد مصحف حضرت فاطمه و دوازده صحیفه مختومه کتاب جفر ابیض کتاب یاموسی صلوات الله علی نبینا واله و سایر الانبیاء والمرسلین نهم انکه سلاطین انبیا دوازده بودند لابد باید اوصیای انحضرت دوازده باشد ادم شیث ادریس نوح ابراهیم موسی

موسی و یوسف و داود و سلیمان و یوشع و ذوالقرنین و محمد صلی الله علیه واله دهم انکه اعاظم ملائکه مقربین دوازده بودند جبرئیل و میکائیل اسرافیل عزرائیل روح سطاعیل اسماعیل معطی علی منصور رضوان مالک و دردائیل یازدهم انکه در دلایل نقلی که از صحاح سته علمای ثبت است در اثبات ائمه دوازده است مبادا کسی از نقل را تفسیر و تاویل نموده اند و نقل با مصدر از کتب ایشان شده و احادیث و این حکم دارد دوازدهم بیان روایت مسلم در صحیح خود از ابن ابی داود عن قال کتب الحارث ابن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشی سمعته من رسول الله قال سمعته یوم الجمعه رجم الاسلمی قال لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ایضا عن عامر الشعبی عن جابر بن سمره قال انطلقت الی رسول الله سمعته یقول لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة فقال کلمة فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا من مسند احمد ابن حنبل عن مسروق قال کنا مع عبد الله جلوسا فی المسجد نقرا فاتاه الرجل فقال یا ابن مسعود حدثکم نبیکم کم یکونون من بعده خلیفة قال نعم کعدة نقباء بنی اسرائیل ایضا رواه ابن ابی الاثیر فی جامع الاصول فی الفصل الاول من باب الاول من کتاب الرابع من جزو الخامس و هو کتاب الخلافة من صحیح البخاری والمسلم والترمذی و ابی داود عن جابر ابن سمره قال سمعت النبی یقول یکون اثنی عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم من قریش ایضا فی روایة لا یزال امر الناس ماضیا ولیهم اثنی عشر رجلا ثم تکلم بکلمة خفیت علی فقلت لابی ماذا قال رسول الله قال کلهم من قریش ایضا و فی اخری المسلم قال انطلقت الی رسول الله فسمعته یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی اثنی عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة خفیت فقلت لابی ما قال کلهم من قریش ایضا و فی الاخر لا یزال الاسلام عزیزا فی اثنی عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة خفیت علی فقلت لابی ثم ذکر مثله ایضا و فی روایة الاخر الترمذی قال قال النبی یکون هذا الدین قائما لم علیکم اثنی عشر خلیفة تجتمع علیه فسمعت کلاما من النبی لم افهم فقلت لابی ما یقول قال کلهم من قریش ایضا فی روایة ابی داود قال سمعت رسول الله یقول لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة لم افهمها قلت للذی یلینی فقال کلهم من قریش ایضا و فی الاخر لا یزال هذا الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفة فقال فکبر الناس و ضجوا ثم قال کلمة خفیة فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا و ما ذکرتم من اذعان الناس بکلام الائمه یدل علیه مع الاشتهار و فی الالسن و النقل فی الکتب ما نقله من فضل ابن روزبهان و ما ذکره ابی ابی الحدید

ابن ابی الحدید فی مقام تعداد المفاخر الذی کان بین بنی هاشم و بنی امیه بعد ان قرشی او من غیرهم ما بعده الطالبیون عشره فی عشر فی کل واحد منهم عالم زاهد ناسک شجاع طاهر ذاکی منهم خلفاء و منهم مرشحون ابن ابن ابن هکذا الی عشره و هم الحسن ابن علی ابن محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی صلوات الله علیهم اجمعین و هذا لم یتفق لبیت من العرب ولا من بیوت العجم بخاری در جزو اخر صحیح و مسلم در سنه و ابو داود در سنه خود باسانید مختلفه این احادیث را روایت نموده و اکثر رجعین علاج شده اند قایلند که مراد ائمه اثنی عشر جانشین رافضه اند و با جمعی از فضلای ما وراء النهر و دانشمندان بخارا در این زمان فقیر را مباحثات افتاد و از ایشان پرسیدم که خلفای دوازده که امده گفته دوازده امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است و خود گفته که اگر خلفای اربعه را بگوئیم ایشان خامس ندارند و اگر خلفای بنی عباس را بگوئیم ایشان افزون این عدد و چنین کسی ایشان را خلیفه خدا و رسول نتوان گفت چرا که اینهمه ظلمها که از ایشان صادر شده تا حال الحمد لله جمعی از ایشان مومن و شیعه شدند والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

دستم بزیر خاک چو خواهد شدن تباه
باری بیادگار بماند خط سیاه

امید از مطالعه کننده گان چنان است که هر گاه غلطی ببینند
گذشت نموده این فقیر سراپا تقصیر را به دعای خیر یاد فرمایند
حرره فقیر میرزا احمد و فرحان
شیرازی

نه نیم غمزه لوا که قتلعام لبی
نعوذ بالله اگر غمزه [illegible] لبی

[illegible] [illegible] بلم
[illegible] [illegible] بالبم
دل که [illegible]

از دور عکس روی تو دیدن چه فایده
دیدن [illegible] و الطاف [illegible] چه فایده

ابرو [illegible] که با دل نشسته ایم
[illegible] نشسته ایم
ای دل نشسته [illegible] همه [illegible]

رخسار یار با [illegible] آتش بود
بلند [illegible] آتش [illegible] بود

[illegible] [illegible] ازل الی حد
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

با خال [illegible] لعلش
که [illegible] بر لب آب [illegible]